

رهنامه خلیج فارس

شماره نخست؛ خلیج فارس در نظم جدید جهانی

اردیبهشت ۱۴۰۴



Doctrines in the Persian Gulf; Persian Gulf and The New World Order

By;

- Abdolhoseinzadeh, Sharareh
- Adib Moghaddam, Arshin
- Bijan, Aref
- Entessar, Nader
- Farahmand, Bardia
- Hunter, Shireen
- Heiran-nia, Javad
- Karami, Kamran
- Mohammadi, Mohammad Reza
- Nasri, Ghadir
- Pillar, Poul. R.
- Rezaee- Raad, Ebrahim
- Yousefi, Hoda

به قلم؛

- انتصار، نادر
- ادیب مقدم، آرشین
- بیژن، عارف
- پیلار، پل. آر
- حیران نیا، جواد
- رضایی زاد، ابراهیم
- عبدالحسین زاده، شراره
- فرهمند، بردیا
- کرمی، کامران
- محمدی، محمدرضا
- نصری، قدیر
- هانتز، شیرین
- یوسفی، هدا



مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات
استراتژیک خاورمیانه



مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات
استراتژیک خاورمیانه

تهران، بلوار کشاورز، خیابان شهید نادری، نرسیده به خیابان ایتالیا، پلاک ۸

تلفن: ۸۸۹۷۲۱۸۷-۹۰

www.cmess.ir

info@cmess.ir

هوالمعلیم

رهنامه خلیج فارس

شماره نخست ؛

خلیج فارس در نظم جدید جهانی

تهیه و گردآوری:

شراره عبدالحسین زاده و جواد حیران نیا

صفحه آرایی و تدوین: علی رودگرفاری

با مقدمه:

دکتر قدیر نصری

اردیبهشت ۱۴۰۴



مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات
استراتژیک خاورمیانه

تهران، بلوار کشاورز، خیابان شهید نادری،

نرسیده به خیابان ایتالیا، پلاک ۸

تلفن: ۸۸۹۷۲۱۸۷-۹۰

www.cmess.ir

info@cmess.ir

خلیج فارس در نظم جدید جهانی

- خلیج فارس در سال ۲۰۲۵: کانون تقارن و پیوند سه عنصر زمین، سیاست و اقتصاد
 دکتر قدیر نصری ۳
- رویکرد کشورهای عربی خلیج فارس نسبت به مذاکرات ایران و آمریکا
 دکتر جواد حیران‌نیا ۶
- سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ: تأثیر بر روابط ایران و کشورهای عرب خلیج فارس
 پرفسور شیرین طهماسب هانتر ۱۱
- سیاست واشنگتن در خلیج فارس: از جورج دبلیو بوش تا دونالد ترامپ
 پرفسور نادر انتصار ۱۴
- ایالات متحده و خلیج فارس
 پرفسور پل آر. پیلار ۱۶
- هوش مصنوعی در خلیج فارس
 پروفیسور آرشین ادیب مقدم ۲۰
- دیپلماسی به سبک خلیج فارس، نگاهی به روند صلح سازی کشورهای منطقه
 دکتر شاره عبدالحسین زاده ۲۲
- توسعه و گذار به دموکراسی در خلیج فارس، الگویی پایدار یا بن بست تاریخی؟
 محمدرضا محمدی ۲۵
- هم‌پیمانی پنهان: تحلیل رژیم‌های امنیتی ضمنی اسرائیل و پادشاهی‌های خلیج فارس در برابر تهدیدات منطقه‌ای
 دکتر عارف بیژن ۲۹
- خلیج فارس؛ تحول جایگاه در اقتصاد سیاسی بین‌المللی
 دکتر کامران کریمی ۳۳
- معمای غزه و خلیج فارس: واگرایی استراتژیک در سیاست‌گذاری کشورهای عربی
 هدی یوسفی ۳۵
- روند عادی‌سازی روابط کشورهای عربی خلیج فارس با اسرائیل: پیشران‌ها، پیامدها و محدودیت‌ها
 بردیا فرهنگند ۳۷
- از تنگه هرمز تا کاخ سفید: نقش خلیج فارس در معادلات انرژی و امنیت ملی آمریکا در دولت دوم ترامپ
 دکتر ابراهیم رضایی‌راد ۴۰

خلیج فارس در سال ۲۰۲۵: کانون تقارن و پیوند سه عنصر زمین، سیاست و اقتصاد



دکتر قدیر نصری،

دانشیار دانشگاه خوارزمی و رییس پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه

داخل. اما اینک، اغلب کشورهای منطقه دیگر فقط به صادرات نفت وابسته نبوده و در قالب دولتها و نظریه‌های پسارانتی قابل توضیح هستند. برخی از این کشورها به خاطر سرمایه‌گذاری در حوزه‌هایی نظیر بورس، ارز دیجیتال، صادرات مجدد، تولید و کشت فراسرزمینی، صنایع تولیدی و پالایشگاهی، کشتیرانی، هوش مصنوعی و کشت بدون خاک از ساختار رانتی فاصله گرفته و دیگر صادرکننده ماده خام به شمار نمی‌آیند.

دو. برقراری پیوند متوازن بین شرق - غرب، به جای وابستگی به غرب

طی نیمه دوم قرن بیستم، کشورهای حوزه خلیج فارس، صادرکنندگان عمده نفت به کشورهای غربی و واردکننده کالا از آنها بودند. اکنون این وضع پیشین تغییر یافته است. در سال ۲۰۲۵، چین روزانه حدود ۱۴ میلیون بشکه نفت مصرف می‌کند و پس از آمریکا (مصرف

«روز ملی خلیج فارس» و انتشار «نخستین شماره رهنامه خلیج فارس»، مناسبت با شکوهی است. به همین مناسبت، به نظر می‌رسد شش نکته تازه زیر در باب اکنون و آینده این منطقه حیاتی دنیا قابل توجه بیشتر است. مقصود از نکته‌های تازه، روندها و رخداد‌های نوپدید هستند که جایگزین تصورات سنتی، ذهنیت‌های کلیشه‌ای و متعارف شده، حجاب از چهره تازه این منطقه برمی‌دارند. این شش نکته عبارتند از؛

یک. ورود دولتهای خلیج فارس به دوران پسارانتی طی دهها سال گذشته، دولتهای نفت خیز و صادرکننده نفت و گاز این منطقه، به خاطر سهم بالای (۴۲ درصد) نفت در عایدات ارزی کشورها، دول رانتی نامیده می‌شدند. دولت رانتی در کنار دهها مشخصه، یک ویژگی اساسی داشت؛ وابستگی به دلارهای نفتی و شرکتها و دول غربی در کنار حامی پروری سیاسی در

دهها کشور دنیا، از جمله کشورهای منطقه خلیج فارس را در قالب طرح یک جاده یک کمربند، متحد خودش کرده و زیرساختهای منطقه را شرقی یا چینی می بیند. اما غرب، بخصوص امریکا، بعنوان بزرگترین قدرت نظامی و دریاپایه دنیا، منطقه را به سوی پیمان ابراهیم و جاده توسعه سوق می دهد.

چهار. اقتدارگرایی دیجیتالی به جای توسعه دموکراتیک

دهها سال بود که غرب مدام کشورهای منطقه را بخاطر بی اعتنایی به حقوق بشر سرزتش می کرد. کشورهای عربی منطقه و ایران، معمولاً در فهرست کشورهای ناقض حقوق بشر قرار داشتند. این دغدغه حقوق بشری در حدی بود که جرج واکر بوش پس از سرنگون سازی صدام حسین در مارس ۲۰۰۳، خواهان بازنگری در کتب درسی مدارس عربستان سعودی شد و ادعا کرد که نظام آموزشی کشورهای منطقه، تروریسم و ضدیت با غرب را منع نمی کنند. تضییع حقوق زنان نیز همیشه از دغدغه های غرب بود. دولت های اروپایی هم، معمولاً یک پیوست حقوق بشری در قراردادهای خود داشتند و توسعه سیاسی (شامل انتخابات آزاد، رعایت حقوق شهروندان در آزادی بیان و برابری، حقوق زندانیان و...) را مقدمه توسعه اقتصادی معرفی می کردند. وقتی چین به عنوان یک شریک اقتصادی وارد بازارهای منطقه شد خیال حکومت های منطقه را راحت کرد و اطمینان داد که دغدغه غریبه ها را ندارد و شیوه رابطه دولتها با جامعه مدنی ربطی به قراردادهای تجاری و اقتصادی ندارد. این رویکرد چین، خیلی مورد رضایت حکام منطقه واقع شد. چین نماینده اقتدارگرایی دیجیتالی بود که با برقراری اینترنت ملی و سرکوب مخالفین، توسعه اقتصادی هم یافته بود. الگوی توسعه چینی، تمام پیش شرط های غریبه ها برای توسعه را متزلزل ساخت و حکومت های منطقه، امکان چانه زنی بیشتری در مقابل غرب پیدا کردند. با ظهور و گسترش اقتصادی چین، غریبه ها هم از مطالبه ها و پیش شرط های سابق کوتاه آمدند و ملاحظات اقتصادی بر مطالبات سیاسی و حقوق بشری اولویت پیدا کردند.

روزانه : ۱۹ میلیون بشکه)، دومین مصرف کننده بزرگ دنیا به شمار می آید. بیشترین واردات نفت چین از دو کشور روسیه، عربستان و ایران است که روی هم، پنج میلیون بشکه از نفت مصرفی چین را تشکیل می دهند. چین، شریک نخست بقیه کشورهای منطقه هم به شمار می آید. علاوه بر چین، کشورهای هند، کره جنوبی و ژاپن هم وارد کننده عمده نفت از خلیج فارس هستند. چین دهها میلیارد دلار در صنایع زیرساختی این منطقه سرمایه گذاری و قراردادهای طولانی مدتی با این کشورها امضا کرده است. کشورهای منطقه موفق شده اند ضمن تعمیق پیوندهای امیتی و نظامی با غرب، مناسبات اقتصادی تجاری نیرومندی با کشورهای شرقی مانند چین، هند و ژاپن برقرار کنند.

سه. توافق های بزرگ و چندجانبه به جای پیمان های ویژه و دوجانبه

در سال ۲۰۲۵ کشورهای واقع در شمال و جنوب خلیج فارس، میزبان چهار پیمان یا پیوند بزرگ چند جانبه هستند: توافق ابراهیم، پیمان جاده توسعه، کریدور هند - مدیترانه و کریدور یک جاده یک کمربند. چین و امریکا، به طور فعالی برای تصاحب این منطقه در رقابت هستند. منطقه مذکور، دارای سرمایه وافر اما فاقد امنیت و صلح مطمئن است. امریکا می کوشد در قالب توافق ابراهیم و سپس کریدور هند - مدیترانه، احتیاج دیرینه سرمایه به امنیت را تأمین کند و بسیاری از درگیری های اخیر، مخصوصاً بین اسراییل و امریکا با ایران به خاطر همین معادله است. آنها، ایران را عنصر ناامن کننده سرمایه های موجود معرفی کرده، در ژوئن ۲۰۲۵، به بهانه غنی سازی اورانیوم به ایران حمله کردند. امریکا می خواهد از طریق کنترل امنیتی کشورهای منطقه، گرایش شتابنده آنها به سوی چین را مهار کند. از سوی دیگر، چین نشان داده است که با تولید کالاهای متنوع و ارزان، تمرکز روی مساله تجارت و اقتصاد و اجتناب از حساسیت به مسائلی مانند حقوق بشر، شریک جذاب و وسوسه انگیزی است. چین

شش. توسعه و شراکت استراتژیک به جای تصاحب و جنگ در منطقه خلیج فارس و در محیط شبه جزیره عربستان، به استثنای مورد حوثی‌ها، جنگ فعالی وجود ندارد. اختلاف‌های موجود به صورت تعمدی سرپوش گذاشته شده و به تعویق می‌افتند. کشورها و حکومت‌های منطقه بدین نتیجه رسیده‌اند که توسعه اقتصادی و کسب سهم بیشتر در سبد بازار بین‌المللی، موجب امنیت پایدار می‌شود. این در حالی است که طی نیمه دوم قرن بیستم، منطقه خاورمیانه هر ده سال میزبان یک جنگ بزرگ و پرتلفات بود و کشورهای منطقه خلیج فارس معمولاً بیطرف نبودند. اکنون، کشورهای منطقه برای امضای قراردادهای توسعه، شراکت در سهام، سرمایه‌گذاری در دانش‌های نوین بخصوص هوش مصنوعی، ساخت پالایشگاه‌ها، نیروگاه‌ها و مزارع بزرگ تولید انرژی رقابت می‌کنند و جنگ، مخصوصاً جنگ بین دولت‌ها، طرفدار ندارد. همسو با میزان توسعه اقتصادی، جنگ و اقدامات جنگی پرمخاطره می‌شود؛ برای این که سلاح‌های کشنده‌ای در دسترس کشورهاست و جنگ ضمن ایجاد تأخیر در توسعه، عملاً موجب فرار سرمایه می‌شود.

به نظر می‌رسد هر گونه نظریه‌پردازی، تحلیل و تخمین روندها در مورد خلیج فارس و کشورهای اطراف آن باید با توجه به این شش نکته صورت بگیرد. اتکا به رویدادها و برداشتهای گذشته، نمی‌تواند چراغی برای امروز و آینده باشد.

پنج. احیای سه مفهوم صلح مسلح، جنگ سرد و قدرت سخت طی ربع اول قرن ۲۱، مفاهیم جذابی مانند قدرت نرم، دموکراتیزاسیون، جامعه مدنی جهانی، وابستگی متقابل، جهانی شدن، جامعه نیرومند و دولت نظارتی رشد قابل توجهی در ادبیات سیاسی منطقه پیدا کرده بود. اما اینک با پدیداری رقابت عربان و جنگ آشکار اسرائیل علیه غزه، لبنان و ایران، کشورهای منطقه بدین جمع بندی می‌رسند که توان ملی و قدرت سخت از لوازم اصلی امنیت است. ترامپ، آشکارا هزینه اتحاد با کشورهای دیگر طلب می‌کند. او بارها نارضایتی خود از تعهدات امنیتی امریکا نسبت به اعضای ناتو، ژاپن و حتی اسرائیل را به زبان آورده است. کشورهای منطقه خلیج فارس هم کوشیده‌اند با امضای پیمانهای وسوسه انگیز و رویایی، ترامپ را مهار کرده، مانع موضع‌گیریهای تند او بشوند. ترامپ ذاتاً به حاکمان قدرتمند، علاقه دارد و به آنها احترام قائل است. این رویکرد ترامپ و مجموعه تنش‌های جاری بین اروپا-امریکا و نیز نگرش امریکای ترامپ به جنگ اوکراین سبب شده‌اند تا کشورهای منطقه خلیج فارس ذهنیت جنگ سردی داشته، سیاست صلح مسلح اختیار کنند و قدرت سخت (مانند داشتن هواپیماهای پیشرفته، پدافند پیشرفته هوایی و پیمان‌های نظامی امنیتی) را بر قدرت نرم (با شاخص‌هایی چون داشتن جاهت، شهرت مثبت، فرهنگ مدافع مدارا، تعهدات فعال مدنی و حقوق بشری) ترجیح دهند. رویکرد چین از یکسو و تنها ماندن مردم و حکومتها در برابر مهاجم، کشورهای منطقه را به سمت عناصر رئالیستی امنیت و توسعه سوق داده است.

رویکرد کشورهای عربی خلیج فارس نسبت به مذاکرات ایران و آمریکا



دکتر جواد حیران‌نیا،

مدیر گروه مطالعات خلیج فارس در مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ایران

و آمریکا محسوب می‌شود. همچنین این موضوع باعث می‌شود واشنگتن از استراتژی مهار چین منحرف شده و تمرکز بیشتری بر خاورمیانه داشته باشد.

فراتر از روابط دوجانبه بین آمریکا و ایران، نتایج این مذاکرات تأثیر عمیقی بر ثبات منطقه‌ای، توازن قوا در خاورمیانه و رژیم جهانی عدم اشاعه خواهد داشت. [۱]

در این چارچوب، علیرغم مخالفت‌شان با توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ (برجام)، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس اکنون از حامیان مذاکرات اخیر بین ایران و آمریکا هستند.

اگرچه کشورهای عربی خلیج فارس مستقیماً در مذاکرات شرکت ندارند، اما نقش فعالی ایفا می‌کنند؛ امارات متحده عربی نامه رئیس‌جمهور دونالد ترامپ را به رهبری ایران رساند؛ [۲] عمان میزبان و میانجی گفتگوهاست؛ [۳] و عربستان سعودی و قطر پیشنهاد میانجی‌گری دادند، اگرچه ملاحظات دیگر مانع از این کار شد. [۴]

از سوی دیگر، ایران با اطلاع‌رسانی به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس درباره مذاکرات، ابتکار عمل دیپلماتیک به خرج داده و باعث شده آن‌ها کمتر احساس حاشیه‌نشینی کنند.

مذاکرات بین ایران و آمریکا از ۱۲ آوریل ۲۰۲۵ (۲۳ فروردین ۱۴۰۴) در مسقط، عمان آغاز شد و روندی مثبت را طی کرده است. ماهیت سازنده گفتگوها و وجود اراده سیاسی برای رسیدن به توافق، ناشی از هزینه‌های بالای عدم توافق برای هر دو طرف است.

از منظر ایران، انگیزه‌های بازگشت به مذاکرات هسته‌ای شامل وضعیت نامناسب اقتصادی و نیاز به لغو تحریم‌ها، انزوای منطقه‌ای و تضعیف نیروهای نیابتی، امکان فعال شدن مکانیسم بازگشت تحریم‌ها (Snapback) و تهدیدات نظامی اسرائیل و آمریکا علیه تأسیسات هسته‌ای می‌شود.

از دیدگاه آمریکا، نگرانی‌های فزاینده درباره برنامه هسته‌ای ایران موجب برگزاری این مذاکرات شده است. اگرچه برخی در دولت ترامپ ممکن است از اقدام نظامی علیه ایران حمایت کنند، اما دیگران -مانند استیو ویتکوف- معتقدند دیپلماسی بهترین راه برای مهار بلندپروازی‌های هسته‌ای ایران است. علاوه بر این، از نگاه واشنگتن، تغییر در دکترین هسته‌ای ایران می‌تواند ثبات منطقه را برهم زده و مسابقه هسته‌ای را آغاز کند، که تهدیدی وجودی برای اسرائیل

راهی برای کاهش تنش‌ها

روابط نزدیک‌تر ایران با همسایگان عرب خود در خلیج فارس - به‌ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی - اکنون به حدی رسیده که حتی شامل همکاری‌های دفاعی شده است. [۵] این نشان‌دهنده تغییر بنیادین در فضای منطقه‌ای در مقایسه با دوره اول ریاست جمهوری دونالد ترامپ است.

در آن زمان، ریاض، ابوظبی و منامه از کمپین «فشار حداکثری» ترامپ علیه تهران حمایت کردند. علاوه بر این، عربستان سعودی و امارات با برجام مذاکره شده توسط دولت او با مخالفت کردند و استدلال کردند که این توافق برای مقابله با تهدیدات ایران و نیروهای نیابتی آن کافی نیست. [۶]

با این حال، کمپین فشار حداکثری ترامپ به نتیجه نرسید. در عوض، عربستان سعودی و امارات خود هدف نیروهای نیابتی ایران قرار گرفتند و درگیر جنگ یمن شدند، جایی که نیروهای آن‌ها بارها مورد حمله انصارالله قرار گرفتند.

روند فزاینده کاهش تنش بین ایران و اعضای شورای همکاری خلیج فارس (GCC) در سال‌های اخیر، ناشی از انگیزه‌های متفاوت دو طرف بوده اما در اصل ریشه در عملگرایی دارد. [۷]

برای رهبران کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، محرک اصلی، باور فزاینده به ضرورت مسئولیت‌پذیری در قبال امنیت خود بوده است، چرا که آن‌ها روزبه‌روز بیشتر آمریکا را به‌عنوان شریکی غیرقابل اعتماد در تضمین امنیت منطقه می‌بینند. این تصور احتمالاً پس از حمله حماس به اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تقویت شد. [۸]

در این راستا، یکی از عوامل اصلی که عربستان سعودی و امارات را به سمت عادی‌سازی روابط با ایران سوق داده، تردید فزاینده درباره قابلیت اعتماد آمریکا به‌عنوان تضمین‌کننده امنیت منطقه بوده است. [۹]

واکنش آمریکا به حملات سال ۲۰۱۹ به تأسیسات نفتی عربستان و کشتی‌های سعودی و اماراتی، تردیدهای جدی درباره تعهدات امنیتی واشنگتن ایجاد کرد. دو روز پس از

حمله انصارالله به تأسیسات نفتی اَبقیق در شرق عربستان، دونالد ترامپ - رئیس‌جمهور وقت - اظهار داشت: «این حمله به عربستان بود، نه به ما.» [۱۰]

واکنش کند دولت بایدن به حمله دیگری با پهبادهای انصارالله در ژانویه ۲۰۲۲ که منجر به کشته شدن سه نفر در ابوظبی شد، این بی‌اعتمادی را عمیق‌تر کرد. ژنرال کنت مک‌کنزی - فرمانده وقت CENTCOM ۲۲ روز پس از حمله از ابوظبی دیدار کرد، اما شیخ محمد بن زاید، رئیس‌جمهور امارات، عمداً از ملاقات با او خودداری کرد. [۱۱]

پس از حملات سال ۲۰۱۹ به دریای سرخ، به نظر می‌رسد کشورهای عربی خلیج فارس به این نتیجه رسیدند که مسئولیت‌های امنیتی منطقه بر عهده خودشان است و شروع به تعامل فعال با جمهوری اسلامی ایران کردند. [۱۲]

این استقلال استراتژیک، ناشی از تغییر گسترده‌تر در استراتژی کلان آمریکا با تمرکز بر مهار چین است. بر این اساس، واشنگتن استراتژی «موازنه از راه دور» (Offshore Balancing) را در پیش گرفته که نشان‌دهنده کاهش اولویت منطقه خلیج فارس است. [۱۳]

در کنار ظهور چین و نیاز آمریکا به مهار آن، افزایش تولید نفت آمریکا وابستگی این کشور به نفت خلیج فارس را کاهش داده است. در این چارچوب، کشورهای عربی خلیج فارس «استقلال استراتژیک» را در پیش گرفته‌اند، ضمن اینکه به دنبال تنوع بخشیدن به شرکای استراتژیک خود و تقویت روابط با چین و روسیه هستند. [۱۴]

علاوه بر این، در مورد تنش‌های منطقه‌ای - به‌ویژه در مناطقی که آمریکا تمایل یا توانایی مداخله ندارد، مانند جنگ یمن - عربستان سعودی گام‌های مستقلی برای حل مسئله از طریق گفتگو با ایران برداشته است.

بنابراین، حل بحران یمن، دوری از تهدیدات ایران و نیروهای نیابتی آن، و پرهیز از تنش‌های ایران - اسرائیل / آمریکا از جمله دلایل اصلی پشت عادی‌سازی روابط با ایران هستند.

از سوی دیگر، برنامه‌های توسعه داخلی کشورهای عربی خلیج فارس - به‌ویژه چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان و چشم‌انداز ۲۰۳۱ امارات که هدف آن کاهش وابستگی به نفت است -

نیازمند ثبات منطقه‌ای به عنوان پیش‌نیاز تحول اقتصادی است. [۱۵]

در مقابل، ایران-در مواجهه با واقعیت‌های منطقه‌ای-خود را بیش از گذشته نیازمند دیپلماسی منطقه‌ای می‌بیند. اگرچه این دیپلماسی زمانی ابزاری برای فرار از انزوای اقتصادی بود، اکنون به ضرورتی برای جلوگیری از فرسایش بیشتر جایگاه ژئوپلیتیک ایران تبدیل شده است.

بر این اساس، رویکرد کشورهای عربی خلیج فارس به بحران‌های منطقه‌ای، به ویژه تنش‌های بین ایران و آمریکا، با احتیاط استراتژیک و دوراندیشی سیاسی همراه بوده- رویکردی که با شروع دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ تشدید شد.

این موضع صرفاً نتیجه نگرانی‌های امنیتی نیست، بلکه از تقاطع ملاحظات اقتصادی، اجتماعی، ژئوپلیتیک و حتی مشروعیت سیاسی داخلی نشئت می‌گیرد.

در رأس این موارد، وابستگی متقابل اقتصادی منطقه‌ای قرار دارد که نقش کلیدی در شکل‌دهی به این استراتژی محتاطانه داشته است. علیرغم وابستگی سنتی به درآمدهای نفتی، اقتصاد کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (GCC) اخیراً به شدت در معرض نوسانات بازارهای جهانی انرژی و سرمایه‌گذاری‌های فراملی قرار گرفته است. هرگونه جنگ یا درگیری نظامی مستقیم در خلیج فارس می‌تواند تولید، صادرات و امنیت انرژی را مختل کند، با پیامدهایی که به سرعت در بازارهای جهانی طنین‌انداز می‌شود. [۱۶]

این امر نه تنها درآمدهای حیاتی ملی را تهدید می‌کند، بلکه می‌تواند سرمایه‌گذاری خارجی، گردشگری و بازارهای مالی داخلی این کشورها را بی‌ثبات کند.

در جبهه ژئوپلیتیک، کشورهای عربی خلیج فارس-با درک تغییر توازن قوا در منطقه-در تلاش هستند تا نقش فعال‌تری در شکل‌دهی به امنیت منطقه ایفا کنند، نه صرفاً پیروی از سیاست‌های یکجانبه. آن‌ها به خوبی آگاهند که درگیری مستقیم در رویارویی نظامی بین ایران و اسرائیل/آمریکا می‌تواند آن‌ها را به عرصه نبرد نیابتی تبدیل کند و قلمرو ملی آن‌ها را در معرض تهدیدات مستقیم قرار دهد. [۱۷]

علاوه بر این، هزینه‌های بالای جنگ‌های قبلی در منطقه-به ویژه در عراق، سوریه و یمن-این کشورها را در مورد درگیر شدن در منازعات منطقه‌ای بزرگ مقیاس بسیار محتاط کرده است.

بر این اساس، با افزایش تنش بین آمریکا و ایران در آغاز دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ، عربستان سعودی، امارات، قطر و کویت به آمریکا اطلاع دادند که با هرگونه استفاده از قلمرو یا حریم هوایی آن‌ها برای حملات به ایران-خواه برای سوخت‌گیری یا پشتیبانی لجستیکی-مخالفت می‌کنند.

این موضع شکاف قابل توجهی در برنامه‌های نظامی آمریکا در منطقه ایجاد کرد. در نتیجه، آمریکا بمب‌افکن‌های استراتژیک B-2 خود را به پایگاه «دیگو گارسیا» در اقیانوس هند منتقل کرد-پایگاهی که پیش‌تر در عملیات‌های نظامی علیه عراق استفاده شده بود. [۱۸]

در اکتبر ۲۰۲۴، زمانی که ایران در حال آماده‌سازی برای پاسخ اسرائیل به دومین حمله موشکی خود بود، تهران به کشورهای عربی خلیج فارس هشدار داد که در صورت حمله اسرائیل، تأسیسات نفتی آن‌ها هدف قرار خواهند گرفت. [۱۹]

با این حال، اگر آمریکا از پایگاه دیگو گارسیا حمله کند، می‌تواند این کار را بدون عبور از حریم هوایی خلیج فارس انجام دهد-دست‌کم این امکان را به حاکمان خلیج فارس می‌دهد که هرگونه مشارکت را انکار کنند.

در همین حال، روزنامه تلگراف گزارش داد که فرماندهان نظامی ایران در حال بررسی حملات پیشدستانه به پایگاه دیگو گارسیا هستند. [۲۰]

تغییر رویکرد کشورهای عربی خلیج فارس به مذاکرات هسته‌ای ایران

علیرغم مخالفت آن‌ها با برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) در سال ۲۰۱۵، کشورهای عربی خلیج فارس اکنون از حامیان مذاکرات جاری ایران و آمریکا هستند که از ۱۲ آوریل در مسقط، عمان آغاز شده است. در سال ۲۰۱۵، زمانی که رئیس‌جمهور اوباما و دیگر رهبران جهانی به توافقی با ایران برای محدود کردن برنامه هسته‌ای آن دست یافتند،

عرصه نبرد قدرت‌های جهانی شوند. با تجربه‌های دردناک منازعات گذشته، مانند جنگ عراق و بحرین یمن، این کشورها به خوبی از هزینه‌های انسانی و اقتصادی ویرانگر جنگ آگاهند. [۲۳]

دوم، مذاکرات به آن‌ها امکان می‌دهد نقش میانجی را ایفا کنند و از تشدید تحریم‌ها یا اقدامات نظامی که می‌تواند اقتصادهای شکننده منطقه را تحت فشار بیشتر قرار دهد، اجتناب کنند. نگرانی کشورهای عربی خلیج فارس درباره افزایش تنش‌ها محدود به مسائل نظامی نیست. آن‌ها همچنین از پیامدهای غیرمستقیم درگیری-مانند اختلال در بازارهای جهانی انرژی، آوارگی گسترده و رشد گروه‌های افراطی-هراس دارند. [۲۴]

از سوی دیگر، علیرغم عادی‌سازی روابط برخی کشورهای عربی خلیج فارس با اسرائیل-و چشم‌انداز برقراری روابط رسمی ریاض با تل‌آویو-نگرانی عمیقی درباره امکان هژمونی اسرائیل در منطقه وجود دارد. این نگرانی پس از رویدادهای ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تشدید شد، زمانی که اسرائیل روزه‌روز بیشتر به عملیات‌های نظامی در سراسر جهان عرب-از جمله اشغال بخش‌هایی از قلمرو سوریه-متوسل شد، به بهانه تأمین امنیت مطلق در میان آشوب منطقه‌ای.

در این شرایط، کشورهای عربی-به‌ویژه عربستان سعودی-بهترین استراتژی برای مدیریت و مقابله با رویکرد انحصاری و بی‌ثبات‌کننده تل‌آویو را «موازنه» قوا در عرصه‌های سیاسی منطقه‌ای و جهانی می‌بینند. پیش‌تر، در پاسخ به موضع مبهم واشنگتن نسبت به عربستان-به‌ویژه بی‌عملی آن پس از حمله موشکی به آرامکو-ریاض به موازنه سیاسی و امنیتی در روابط خارجی خود روی آورد. این شامل تقویت روابط با قدرت‌های جهانی مانند روسیه و چین، و در سطح منطقه‌ای با ایران و ترکیه بوده-تغییری که به افزایش همکاری بین عربستان سعودی و تهران کمک کرده است.

عربستان سعودی این توافق را «ضعیف» خواند و از آن انتقاد کرد. ریاض همچنین از تصمیم ترامپ برای خروج از توافق استقبال کرد.

امروز اما، در دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ و همزمان با ازسرگیری مذاکرات ایران و آمریکا، دیدگاه عربستان سعودی تغییر چشمگیری داشته است. پس از دور اول مذاکرات، وزارت خارجه عربستان بیانیه‌ای صادر کرد و از نقش «کشور برادر»، سلطنت عمان، به عنوان میزبان مذاکرات بین جمهوری اسلامی ایران و آمریکا استقبال کرد. این بیانیه همچنین تأکید کرد که ریاض از گفتگو به عنوان راهی برای حل تمام منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی حمایت می‌کند. در ادامه آمده بود که عربستان امیدوار است نتیجه مذاکرات به تلاش‌های مشترک برای ارتقای امنیت، ثبات و صلح منطقه‌ای و جهانی کمک کند. [۲۱]

علاوه بر این، در جریان مذاکرات، محمد بن سلمان-ولی‌عهد عربستان-برادر خود، خالد بن سلمان (وزیر دفاع) را به تهران فرستاد، که با استقبال مقامات ایرانی مواجه شد و نامه‌ای به رهبر ایران، آیت‌الله علی خامنه‌ای، تسلیم کرد. سایر اعضای شورای همکاری خلیج فارس-از جمله امارات، کویت و قطر-و همچنین عراق نیز از گفتگوی ایران و آمریکا حمایت کرده‌اند. [۲۲]

این تغییر، بازتاب دگرگونی سیاسی گسترده‌تری است که کشورهای عربی خلیج فارس در چهار سال گذشته پذیرفته‌اند. رویکرد آن‌ها اکنون بر استقلال از سیاست آمریکا، مقاومت در برابر اقدامات یکجانبه اسرائیل در منطقه و کاهش تنش‌ها و رویارویی‌ها با ایران تأکید دارد. همزمان، این کشورها در حال تنوع بخشیدن و چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی خود هستند-روندی که روزه‌روز آشکارتر می‌شود.

در این چارچوب، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در تلاش هستند تا مانع از تبدیل شدن منطقه به

منابع:

- کرد»، العربی الجدید، ۱۴ آوریل ۲۰۲۲،
<https://www.newarab.com/news/us-apologised-uae-slow-response-houthi-attack>.
۱۲. کلمنس چای، «تجدید آرایش منطقه‌ای در خلیج [فارس]»، مؤسسه خاورمیانه دانشگاه ملی سنگاپور، ۴ مارس ۲۰۲۵،
<https://mei.nus.edu.sg/publication/insight-316-regional-realignment-in-the-gulf/>
۱۳. جان میرزهایمر و استیون والت، «مورد برای توازن دریامحور»، فارین افرز، ۱۳ ژوئن ۲۰۱۶،
<https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/case-offshore-balancing>.
۱۴. سامان (۲۰۲۳)،
 ۱۵. چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی،
<https://www.vision2030.gov.sa/en>.
۱۶. عبدالرحمن فتاح‌اللهی، «سکوت فعال در خلیج فارس: امنیت در سایه بی‌طرفی»، روزنامه شرق، ۴ آوریل ۲۰۲۵
<https://www.sharghdaily.com/fa/tiny/news-990060>.
۱۷. همان.
۱۸. برد لندن و همکاران، «آمریکا بمب‌افکن‌های B-2 را به پایگاه دیگو گارسیا منتقل کرد»، سی‌ان‌ان، ۲ آوریل ۲۰۲۵،
<https://edition.cnn.com/2025/04/02/middleeast/us-b2-bombers-diego-garcia-intl-hnk-ml/index.html>.
۱۹. شان ماتیبوز، «کشورهای خلیج فارس از تبدیل شدن به سکوی حمله آمریکا به ایران خودداری کردند»، میدل ایست آی، ۱ آوریل ۲۰۲۵،
<https://www.middleeasteye.net/news/gulf-states-refuse-launching-pad-for-us-attacks-iran>.
۲۰. واکنش کشورهای عربی به تهدید نظامی آمریکا علیه ایران، اقتصاد آنلاین، ۲ آوریل ۲۰۲۵،
<https://www.eghtesadonline.com/008ajw>
۲۱. واکنش شبانه کشورهای عربی به مذاکرات ایران و آمریکا، تابناک، ۱۳ آوریل ۲۰۲۵،
<https://www.tabnak.ir/005Rtz>
۲۲. همان.
۲۳. مذاکرات مسقط و استقبال کشورهای عربی منطقه، ایرنا، ۱۴ آوریل ۲۰۲۵،
<https://irna.ir/xjTjQF>.
۲۴. عالم صالح، «عربستان و امارات از سیاست فشار حداکثری آمریکا علیه ایران فاصله گرفتند»، ایرنا، ۱۲ مارس ۲۰۲۵،
<https://irna.ir/xjT68X>
۱. همه راه‌ها به رم ختم می‌شود: از سرگیری مذاکرات ایران و آمریکا در ایتالیا»، مؤسسه مطالعات سیاسی بین‌المللی ایتالیا، ۱۷ آوریل ۲۰۲۵،
<https://www.ispionline.it/en/publication/all-roads-lead-to-rome-iran-us-talks-to-resume-in-italy-206302>.
۲. محمد سیو، «دبیلمات اماراتی نامه ترامپ را به ایران رساند»، آناتولی، ۱۲ مارس ۲۰۲۵،
<https://www.aa.com.tr/en/middle-east/emirati-diplomat-delivers-trump-s-letter-to-iran/3507829>.
۳. پریسا حافظی، «مذاکرات «مثبت» ایران و آمریکا در عمان؛ توافق برای دور بعدی هفته آینده»، رویترز، ۱۳ آوریل ۲۰۲۵،
<https://www.reuters.com/world/middle-east/iran-us-start-talks-oman-under-shadow-regional-conflict-2025-04-12/>.
۴. عباس آل لواتی، «عربستان خواهان میانجی‌گری بین ترامپ و ایران برای توافق هسته‌ای جدید»، سی‌ان‌ان، ۱۶ فوریه ۲۰۲۵،
<https://edition.cnn.com/2025/02/16/middleeast/saudi-arabia-trump-iran-nuclear-deal-intl/index.html>.
۵. پیام رزمایش مشترک ایران و عربستان در میانه جنگ غزه و لبنان چیست؟»، یورونیوز فارسی، ۲۵ اکتبر ۲۰۲۴،
<https://parsi.euronews.com/2024/10/25/iran-saudi-joint-military-exercise-amid-gaza-lebanon-war>.
۶. کارن دی‌یانگ و لیز اسلی، «کشورهای عربی خلیج فارس که با برجام مخالف بودند، اکنون به دنبال رابطه با تهران هستند»، واشنگتن پست، ۱۱ دسامبر ۲۰۲۱،
https://www.washingtonpost.com/world/uae-saudi-iran-diplomacy-nuclear-deal/2021/12/11/8c51edae-586c-11ec-8396-5552bef55c3c_story.html
۷. اسفندیار باتمانقلیچ، «روابط دوجانبه ایران در بستر جدید اوراسیایی»، مؤسسه خاورمیانه دانشگاه ملی سنگاپور، ژوئیه ۲۰۲۰،
https://mei.nus.edu.sg/wp-content/uploads/2020/07/INSIGHTS_July-2020.pdf.
۸. ژان-لوپ سامان (۲۰۲۳)، استراتژی‌های نظامی جدید در خلیج فارس: سراب خودمختاری در عربستان، امارات و قطر، انتشارات بلومزبری.
۹. دیوید رابرتز (۲۰۲۳)، سیاست‌های امنیتی در پادشاهی‌های خلیج فارس، انتشارات دانشگاه کلمبیا.
۱۰. استیو هالند و رانیا الجمال، «ترامپ پس از حمله به تأسیسات نفتی عربستان گفت نمی‌خواهد جنگ کند»، رویترز، ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۹،
<https://www.reuters.com/article/world/trump-says-he-does-not-want-war-after-attack-on-saudi-oil-facilities-idUSKBN1W10X6/>.
۱۱. بلینکن به امارات به دلیل پاسخ کند به حمله انصارالله عذرخواهی

سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ: تأثیر بر روابط ایران و کشورهای عرب خلیج فارس



پرفسور شیرین طهماسب هانتر

استاد دانشگاه جورج تاون در واشنگتن دی سی

جمله کشورهای خلیج فارس، نگران احتمال سازش، اگر نه آشتی، میان آمریکا و ایران بوده‌اند. دلایل این نگرانی کاملاً واضح است. بازگشت ایران به عرصه سیاست خاورمیانه به عنوان بازیگری مشروع و پذیرفته شده، به جای یک عامل اخلاک‌گر، از اهمیت متحدان عرب واشنگتن خواهد کاست. علاوه بر این، سازش میان آمریکا و تهران به صورت چشمگیری تحریم‌های اقتصادی را کاهش خواهد داد، اگر نه کاملاً حذف، و این مسئله به رشد اقتصادی ایران کمک کرده و قدرت و نفوذ نسبی آن را در سراسر منطقه افزایش خواهد داد.

بنابراین، از اوایل دهه ۱۹۹۰، هر زمان که امکان بهبود روابط آمریکا و ایران وجود داشته، کشورهای عرب خلیج فارس و مصر علیه آن لابی کرده‌اند. در طول مذاکرات برای دستیابی به یک توافق بر سر برنامه هسته‌ای ایران که به برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) منجر شد، کشورهای عرب خلیج فارس به صورت فعالانه علیه آن لابی کردند. وزیر امور خارجه وقت عربستان سعودی، شاهزاده سعود الفیصل، حتی به وین سفر کرد به امید جلوگیری از این توافق^۱.

در دهه گذشته، هر دو کشور چین و روسیه روابط خود را با کشورهای عرب خلیج فارس، هم در حوزه اقتصادی و هم سیاسی، گسترش داده‌اند و از این طریق نفوذ منطقه‌ای خود را افزایش داده‌اند. با این حال، شریک اصلی این کشورها، به‌ویژه در مسائل امنیتی، همچنان ایالات متحده آمریکا است.

روابط آمریکا و کشورهای عرب خلیج فارس ویژگی‌ها و پویایی‌های منحصر به فرد خود را دارد. اما این روابط نیز از تأثیر سیاست‌های کلی آمریکا در خاورمیانه، به‌ویژه مناقشه اعراب و اسرائیل، مصون نیستند. برای مثال، حمایت بی‌قید و شرط واشنگتن از اسرائیل پس از حملات تروریستی ۷ اکتبر ۲۰۲۳ به اسرائیل و جنگ پس از آن در غزه، روابط این کشور را با متحدان عربش، از جمله کشورهای خلیج فارس، تحت فشار قرار داده است. با این حال، این کشورها تمایلی به انجام هرگونه اقدامی در حمایت از فلسطینیان غزه نداشته‌اند، حداقل بخشی از این مسئله به دلیل ترس از آسیب رساندن به روابطشان با آمریکا بوده است.

جنبه دیگر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا که برای کشورهای عرب خلیج فارس بسیار حائز اهمیت بوده، رویکرد واشنگتن نسبت به تهران است. به‌طور کلی، بیشتر کشورهای عرب، از

۱. «چرا عربستان سعودی و اسرائیل با توافق هسته‌ای مخالف هستند»، الجزیره، ۴ آوریل ۲۰۱۵ در: <https://www.aljazeera.com/>

تاکنون هیچ برنامه دقیقی برای منطقه اعلام نکرده است. اظهارات او درباره ایجاد یک منطقه توریستی مانند ریویه‌ای فرانسوی در غزه با اخراج اجباری ساکنان فلسطینی آن، با محکومیت جهانی مواجه شد. ترامپ همچنان می‌خواهد کشورهای عربی مانند مصر و اردن و احتمالاً دیگران، پذیرای فلسطینیانی باشند که به صورت داوطلبانه غزه را ترک می‌کنند. با این حال، بعید است که این کشورها با چنین طرحی موافقت کنند.

در واقع، به نظر می‌رسد ترامپ حل و فصل مسائل مربوط به غزه و مناطقی مانند لبنان و سوریه را به اسرائیل واگذار کرده است. در لبنان، ترامپ می‌خواهد کشورهای عرب خلیج فارس کمک‌های اقتصادی ارائه دهند در ازای آنکه دولت لبنان حزب‌الله را تضعیف کرده و نقش سیاسی آن را کاهش دهد، اگر نه حذف کامل. در سوریه، ترامپ به نظر می‌رسد امور را به ترکیه واگذار کرده است.

دو جزء باقی‌مانده از استراتژی خاورمیانه‌ای ترامپ، تقویت روابط با عربستان سعودی به امید متقاعدکردن ریاض برای عادی‌سازی رسمی روابط با اسرائیل و جذب سرمایه‌گذاری سعودی در آمریکا است. در همین حال، عربستان سعودی خواهان یک تضمین امنیتی رسمی از سوی آمریکا، مشابه یک پیمان، است.

محور اصلی سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ در دوره دوم، بستن پرونده ایران است، چه از طریق مذاکره و چه با استفاده از زور، اگرچه او گزینه اول را ترجیح می‌دهد. از میان این اهداف، رسیدگی به عربستان سعودی آسان‌تر است، اگرچه بحران ادامه‌دار غزه ممکن است مشکلاتی ایجاد کند.

همان‌طور که سکوت سنگین آنها در طول جنگ غزه نشان داد، هیچ کشور عربی به جز یمن، حاضر نیست بهایی بیش از حرف‌های توخالی برای دفاع از فلسطینیان بپردازد. با این حال، آنها همچنین نگران هستند که به صورت آشکار از فلسطین دست بکشند. بنابراین، این عامل ممکن است رسیدن به یک توافق با ریاض را دشوارتر کند.

با این حال، در حالی که کشورهای عرب خلیج فارس از ایده حمله آمریکا به ایران و تضعیف مطلق یا حذف آن به عنوان یک بازیگر مؤثر استقبال می‌کنند، اما نگران تأثیرات بالقوه یک درگیری نظامی میان آمریکا و ایران بر امنیت و رفاه اقتصادی خود نیز هستند.

به احتمال زیاد، در صورت حمله، ایران با حمله به متحدان منطقه‌ای آمریکا که برخی از آنها از نظر جغرافیایی بسیار به ایران نزدیک هستند، تلافی خواهد کرد. در واقع، ایران تمایلی ندارد که فقط حملات آمریکا را تحمل کند و در مقابل بازیگران محلی، به ویژه کشورهایمانند بحرین و قطر که میزبان پایگاه‌های نظامی آمریکا هستند، پاسخگو نباشد. در واقع، منطقی است که اگر ایران مورد حمله قرار گیرد، تلاش کند تا کل منطقه را درگیر درگیری کند.

در نتیجه، علیرغم تمایل به تضعیف و منزوی کردن ایران، در چند سال گذشته کشورهای عرب خلیج فارس طرفدار یک جنگ تمام‌عیار با ایران نبوده‌اند. در عوض، آنها ترجیح می‌دهند که انزوای ایران و تحریم‌ها ادامه یابد. به ویژه اکنون که موقعیت ایران در شامات به طور چشمگیری تضعیف شده و اسرائیل سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ای را در قبال لبنان و سوریه دنبال می‌کند، آنها ایران را به عنوان یک تهدید امنیتی جدی نمی‌بینند.

بنابراین، آنها ترجیح می‌دهند ایران ضعیف باقی بماند و با واشنگتن درگیر باشد و در نتیجه تمایل داشته باشد با کشورهای عرب خلیج فارس به سازش برسد. در واقع، ایران به سازشی با ریاض، عمدتاً بر اساس شرایط عربستان سعودی، دست یافته است. برای اولین بار در تاریخ خلیج فارس، عربستان سعودی قدرت مسلط منطقه‌ای است.

سیاست ترامپ در قبال خاورمیانه

برخلاف دوره اول ریاست جمهوری اش (۲۰۱۷-۲۰۲۱)، که ترامپ برنامه‌های مشخصی برای عادی‌سازی روابط اسرائیل با کشورهای عرب داشت (معروف به توافق‌های ابراهیم)،

ترامپ همچنین می‌خواهد روابط با قطر و امارات متحده عربی را تقویت کند، باز هم به امید جذب سرمایه‌گذاری بیشتر در آمریکا و سایر توافق‌های اقتصادی.

پیامدها برای روابط ایران و کشورهای عرب خلیج فارس
تحولات در شامات، موقعیت ایران را در مقابل کشورهای عرب خلیج فارس تضعیف کرده است. اگرچه حتی پیش از این رویدادها نیز همکاران سنی ایران، مانند حماس، روابط خود را با این کشورها داشتند و هرگز مطیع دستورات ایران نبودند، اکنون ایران هیچ ابزاری برای فشار بر کشورهای عرب خلیج فارس ندارد. تنها متحد ایران، حوثی‌های یمن هستند. اما آنها نمی‌خواهند درگیر مناقشات با کشورهای عرب خلیج فارس شوند. علاوه بر این، ایران مشتاق کاهش تنش‌ها با این کشورهای عرب است. بنابراین، نمی‌تواند از حوثی‌ها به‌عنوان ابزاری برای فشار علیه آنها استفاده کند. حمله آمریکا به ایران ممکن است خطراتی برای این کشورها ایجاد کند. اما بعید است که آنها از راه خود خارج شوند تا از حمله آمریکا جلوگیری کنند یا به ایران کمک کنند. علاوه بر این، اگر ایران از حمله آمریکا جان سالم به‌در ببرد، بسیار ضعیف‌تر خواهد شد، نتیجه‌ای که کشورهای عرب خلیج فارس از آن استقبال خواهند کرد.

به‌طور خلاصه، مگر اینکه ایران به نوعی سازش با آمریکا دست یابد و اقتصاد و دفاع خود را احیا کند، از پیامدهای سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ رنج خواهد برد و مجبور خواهد بود از موضع ضعف با جهان، از جمله همسایگانش در خلیج فارس، تعامل کند.

به‌عنوان مثال، رابرت مگیلنیکی، «روسیه و چین در خلیج فارس: یک ذخیره نفوذ و علاقه»، موقوفات کارنگی برای صلح بین‌المللی، ۱۷ اکتبر ۲۰۲۴ در:

<https://carnegieendowment.org/research/2024/10/china-and-russia-in-the-gulf-a-cacophony-of-influence-and-interest?lang=en>

اگر اعراب از فلسطینی‌ها حمایت می‌کردند و از نفوذ اقتصادی استفاده می‌کردند، به‌ویژه انرژی، تأثیر آنها در غزه متفاوت بود. ببینید: USMA MAKDISI، «چرا استاهای عرب مردم فلسطین را شکست می‌دهند؟» چشم خاورمیانه، ۱ مارس ۲۰۲۴، در:

<https://www.middleeasteye.net/opinion/war-gaza-arab-states-failing-palestinian-people-why>

«ترامپ می‌خواهد غزه را از خاورمیانه به ریورا تبدیل کند»، NPR، ۶ فوریه ۲۰۲۵، در:

<https://www.npr.org/2025/02/06/1229439867/gaza-riviera-trump-netanyahu>

سیاست واشنگتن در خلیج فارس: از جورج دبلیو بوش تا دونالد ترامپ



پرفسور نادر انتصار،

استاد بازنشسته علوم سیاسی دانشگاه آلابامای جنوبی

و ایران در عمان در ۱۲ آوریل ۲۰۲۵، ترامپ اظهار داشت که این مذاکرات پتانسیل بازسازی خاورمیانه را به شیوه‌ای که تاکنون دیده نشده است، دارد. اگرچه لفاظی‌های گیج‌کننده و متناقض ترامپ در مورد ایران ممکن است منعکس‌کننده وضعیت فعلی گفتمان سیاسی در ایالات متحده باشد، اما باید آنها را در چارچوب سیاست‌های گسترده‌تر واشنگتن پس از ۲۰۰۱ در منطقه خلیج فارس درک کرد. هدف این مقاله ارائه مروری مختصر بر تکامل سیاست خارجی واشنگتن در خلیج فارس در ربع اول قرن بیست و یکم است.

پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله ایالات متحده به عراق، گروهی از نو محافظه‌کاران با نفوذ، یک سیاست خارجی جدید آمریکا در خاورمیانه تدوین کردند آنها امیدوار بودند سیاست واشنگتن این منطقه را تا قرن بیست و یکم هدایت کند. نو محافظه‌کاران با تأکید بر تغییر رژیم، طرح‌های بزرگی را برای ترسیم مجدد نقشه ژئواستراتژیک خاورمیانه مطابق میل واشنگتن تهیه کردند. با این حال، تحولات میدانی در عراق پس از حمله و سایر نقاط منطقه وسیع‌تر خلیج فارس، دولت بوش را مجبور کرد تا در نهایت ادعاهای خود را به عنوان یک مهندس اجتماعی-سیاسی بین‌المللی به نفع

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در مصاحبه تلفنی با شبکه NBC در ۳۰ مارس ۲۰۲۵ با کریستن ولکر اظهار داشت: «اگر آنها [ایرانی‌ها] به توافق نرسند، بمباران خواهد شد. بمبارانی که هرگز ندیده‌اند.» این بیانیه تند و تیز نشان‌دهنده تمایل دونالد ترامپ برای بازسازی منطقه خلیج فارس به دلخواه خود و وادار کردن ایران به تسلیم بی‌قید و شرط در برابر خواسته‌های سیاسی او است. ترامپ پیش از صدور این تهدید، به ایران هشدار داده بود: «از این پس هر شلیکی از سوی حوثی‌ها به عنوان شلیکی از سوی سلاح‌ها و رهبری ایران تلقی خواهد شد و ایران مسئول آن خواهد بود و عواقب آن را متحمل خواهد شد و این عواقب وحشتناک خواهد بود.» ترامپ این سخنان تهدیدآمیز خود را با هشدار به ایران به پایان رساند: «امیدوارم مذاکره کنید، زیرا اگر مجبور به مداخله نظامی شویم، برای آنها [ایرانی‌ها] وحشتناک خواهد بود.»

اندکی پس از صدور سیل تهدیدهای خود، رئیس‌جمهور ترامپ با ادعای اینکه او مرد صلح است و تهدیدهای نظامی او علیه ایران اغراق‌آمیز و سوء تعبیر شده است، لحن خود را ملایم‌تر کرد. پس از پایان دور اول مذاکرات ایالات متحده

یک رویکرد واقع‌گرایانه سنتی‌تر در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی کاهش دهد.

رنال پلینیک به زودی جای خود را به یک «استراتژی بزرگ» جدید داد که پایه‌های آن، همانطور که جولوئیس گادیس اشاره کرد، در سنت هژمونی و یکجانبه‌گرایی آمریکایی قرن نوزدهم نهفته است. در خلیج فارس و خاورمیانه بزرگ، این استراتژی از پیشگیری و اجبار به عنوان جایگزین مهار و آمادگی برای اقدام انفرادی در صورت لزوم اقدام نظامی حمایت می‌کرد. ایران نقش مهمی در اتخاذ این استراتژی در حال تکامل ایفا کرد. این ایده که ایران باید مجبور شود به شیوه‌های خاصی رفتار کند و «سیاست‌های بدخواهانه» خود را در منطقه متوقف کند، همچنان یک اصل ثابت سیاست خارجی آمریکا در منطقه است.

باراک اوباما در زمان ریاستش الگوی منحصر به فردی را برای اجرای اهداف سیاست ایالات متحده در خلیج فارس، به ویژه در مورد سیاست خارجی واشنگتن در قبال ایران، ایجاد کرد. در دولت جورج دبلیو بوش، رویارویی و خفقان اقتصادی در نهایت به ستون‌های اصلی سیاست واشنگتن در قبال تهران تبدیل شدند. در مراحل اولیه، سیاست «تعامل» اوباما تمام ویژگی‌های یک «استراتژی بزرگ» نوظهور در منطقه را داشت که توافق هسته‌ای ایران (برجام) به عنوان لنگر آن بود. با این حال، برجام زودگذر بود زیرا نه اوباما و نه سایر امضاکنندگان غربی این توافق قادر یا مایل به اجرای کامل آن نبودند. این توافق در حال مرگ تدریجی بود که رئیس‌جمهور ترامپ در طول دولت اول خود، مشارکت آمریکا در برجام را خاتمه داد. بی‌حرکی دولت بایدن تقریباً روابط ایالات متحده و ایران را فلج کرد و تنش‌ها را در منطقه خلیج فارس تشدید کرد. در واقع، دولت بایدن سیاست «فشار حداکثری» ترامپ و تهدیدهای نظامی را برای احیای سیاست اجبار بوش برای وادار کردن ایران به تسلیم ادامه داد.

علیرغم سیلی از اظهارات گیج‌کننده و متناقض در مورد سیاست خارجی که از کاخ سفید ترامپ جاری می‌شود، در واقع یک استراتژی ژئوپلیتیک سه‌قاره‌ای وجود دارد که در

حال شکل‌دهی به سیاست خارجی رئیس‌جمهور ترامپ در دوره دوم ریاست جمهوری اوست. همانطور که آلفرد مک‌کوی، مورخ سیاست خارجی و روابط بین‌الملل ایالات متحده، اشاره کرده است، به جای تقویت اتحاد امنیت متقابل دوران جنگ سرد مانند ناتو، به نظر می‌رسد ترامپ جهانی را ترجیح می‌دهد که به سه بلوک منطقه‌ای اصلی تقسیم شده باشد، که هر کدام توسط یک رهبر «قوی» مانند خودش قدرت یافته‌اند، با «روسیه بر حاشیه اروپایی خود تسلط دارد، چین در آسیا مسلط است و ایالات متحده، در نسخه‌ای از قلعه آمریکا، تمام آمریکای شمالی را کنترل می‌کند». به گفته آلفرد مک‌کوی، رئیس‌جمهور ترامپ مصمم است استراتژی سه‌قاره‌ای خود را به قیمت «اتحاد سنتی فرآتلانتیک، که توسط ناتو تجسم یافته است، که از پایان جنگ سرد پایه و اساس سیاست خارجی آمریکا بوده است» دنبال کند.

رئیس‌جمهور ترامپ در دوره دوم ریاست جمهوری خود، استراتژی سه‌قاره‌ای خود را برای نابودی آنچه که تحت نظم جهانی نئولیبرال به عنوان «نظم بین‌المللی مبتنی بر قانون» شناخته می‌شد، دنبال کرده است؛ نظمی که ایالات متحده از پایان جنگ جهانی دوم از آن حمایت و به عنوان ستون سیاست جهانی واشنگتن پیش می‌برد. خاورمیانه چگونه در استراتژی سه‌قاره‌ای رئیس‌جمهور ترامپ جای می‌گیرد؟ پاسخ کوتاه، چرخ دنده‌ای در جهان بینی معامله‌گرایانه اوست. برای اینکه این امر آنطور که ترامپ تصور می‌کند، عملی شود، خاورمیانه، به ویژه منطقه خلیج فارس، باید «صلح‌آمیز» و عاری از نیروهای بی‌ثبات‌کننده‌ای که ممکن است سیاست‌های معامله‌گرایانه ترامپ را به چالش بکشند، باقی بماند. اسرائیل (و متحدان منطقه‌ای آن) وظیفه خواهند داشت تا موفقیت سلطه معامله‌گرایانه آمریکا در خلیج فارس و خاورمیانه وسیع‌تر را تضمین کنند، در حالی که ایالات متحده بر اجرای اهداف سه‌قاره‌ای جهانی خود تمرکز خواهد کرد. تنها زمان به ما خواهد گفت که سیاست جدید ترامپ چقدر موفق خواهد بود.

ایالات متحده و خلیج فارس



پرفسور پل آر. پیلار،

استاد دانشگاه جرج تاون

قبل از انقلاب ایران، ایالات متحده به عربستان سعودی تحت حاکمیت جانشینان ابن سعود و ایران تحت حاکمیت محمدرضا پهلوی به عنوان ستون‌های دوگانه ثبات و حمایت از منافع ایالات متحده در منطقه نگاه می‌کرد. جنگ سرد بخش بزرگی از زمینه این دیدگاه ایالات متحده بود. ایران و عربستان سعودی علاوه بر اینکه کشورهای بزرگ منطقه‌ای با نفت فراوان بودند، در آن زمان منافع مشترکی در مقابله با نفوذ شوروی داشتند.

انقلاب ایران، به ویژه با توجه به اینکه پس از آن مقامات آمریکایی بیش از یک سال در سفارت تسخیر شده ایالات متحده به گروگان گرفته شدند، رویدادی آسیب‌زا برای مردم آمریکا بود که همچنان نگرش‌ها و سیاست‌های ایالات متحده را نسبت به منطقه شکل می‌دهد. از زمان بحران گروگان‌گیری، چارچوب غالب تفکر ایالات متحده در مورد خلیج فارس این بوده است که ایران دشمن اصلی است - که اغلب با همان اصطلاحات قدرت‌های بزرگ مسلح به سلاح هسته‌ای مانند روسیه و چین از آن یاد می‌شود - و اینکه مقابله با نفوذ ایران باید هدف اصلی سیاست ایالات متحده در منطقه باشد. این برداشت پیش فرض از ایران به عنوان دشمن اصلی، تمایل دارد تفکر دقیق در مورد چگونگی تضاد

می‌توان گفت که دخالت ایالات متحده در منطقه خلیج فارس زمانی آغاز شد که رئیس‌جمهور فرانکلین دی. روزولت در ماه‌های پایانی جنگ جهانی دوم با عبدالعزیز ابن سعود، پادشاه عربستان سعودی، در یک کشتی جنگی آمریکایی در کانال سوئز ملاقات کرد. در آن زمان، همانطور که در بیشتر تعاملات آمریکا با منطقه ادامه داشت، نفت خواسته اصلی ایالات متحده بود. اما ماهیت سیاست ایالات متحده و اولویت نسبی که ایالات متحده به اهداف مختلف داده است، از یک دولت به دولت دیگر تغییر کرده است. استراتژی کلان جهانی و سیاست داخلی به اندازه هر دیدگاه خاص و شکل گرفته‌ای در مورد منطقه و کشورهای درون آن، این تغییرات را هدایت کرده‌اند.

امروزه، حتی نفت، اگرچه هنوز هم از منافع مهم ایالات متحده است، اما عامل غالب سابق در روابط ایالات متحده با منطقه نیست. دلیل اصلی این تغییر، استفاده از فناوری فرکینگ برای افزایش تولید نفت داخلی ایالات متحده بوده است. در حال حاضر، ایالات متحده سالانه حدود ۲۵۰ میلیون بشکه نفت از کشورهای خلیج فارس وارد می‌کند که تنها حدود یک چهارم واردات آن از منطقه در زمان اوج واردات در سال ۲۰۰۱ است.

بزرگترین حمله تروریستی ضد آمریکایی در ایالات متحده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ توسط القاعده اسامه بن لادن رخ داد. رویداد اصلی رادیکالیزه کننده برای بن لادن، هجوم نیروهای آمریکایی به عربستان سعودی در ارتباط با عملیات نظامی در کویت بود و بیشتر هواپیماربایان در حمله ۱۱ سپتامبر سعودی بودند.

چنین تجربیات دردناکی باید منجر به کاهش کلی هزینه‌های نظامی ایالات متحده می‌شد که حضور نظامی ایالات متحده در منطقه را کاهش می‌داد. اما در بحث‌های سیاسی در ایالات متحده، اجماعی در این مورد وجود ندارد. خلیج فارس و به طور کلی خاورمیانه در ذهن آمریکایی‌ها با تروریسم بین‌المللی مرتبط شده است. با این حال، همچنان یک مکتب فکری در ایالات متحده وجود دارد که می‌گوید: «ما باید با آنها در آنجا بجنگیم تا مجبور نباشیم در خانه با آنها بجنگیم.»

بزرگترین و طولانی‌ترین عملیات نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس - جنگی که با حمله دولت جورج دبلیو بوش به عراق در سال ۲۰۰۳ آغاز شد - انحرافی بود که به طور کامل با بقیه داستان دخالت ایالات متحده در منطقه مطابقت ندارد. این جنگ پروژه‌ای از نومحافظه‌کاران آمریکایی بود که امیدوار بودند از تغییر رژیم در عراق به عنوان کاتالیزوری برای تغییرات سیاسی و اقتصادی بزرگتر در سایر نقاط خاورمیانه استفاده کنند. اما در این هدف شکست خورد و اثرات ماندگار آن عمدتاً اثرات منفی مانند بی‌ثباتی در عراق و ظهور گروه تروریستی داعش بوده است.

ریاست جمهوری باراک اوباما، که از سال ۲۰۰۹ آغاز شد، نمایانگر رویگردانی از ایدئولوژی و بازگشت به واقع‌گرایی و عمل‌گرایی بود که مشخصه سیاست‌های بوش پدر بود. اگرچه ایران هنوز رقیب اصلی منطقه‌ای محسوب می‌شد، اوباما گفت که هم «دوستان ما» و هم ایرانی‌ها «باید راهی مؤثر برای تقسیم همسایگی پیدا کنند». بازتاب اصلی این موضوع در سیاست‌های اوباما، تکمیل برنامه جامع اقدام مشترک در سال ۲۰۱۵ بود، توافقی چندجانبه که برنامه هسته‌ای ایران را در ازای کاهش جزئی تحریم‌ها محدود

یا عدم تضاد منافع ایالات متحده و ایران را نادیده بگیرد و از اینکه چگونه سایر کشورها در خاورمیانه ممکن است برای ثبات منطقه‌ای و منافع ایالات متحده مشکل ایجاد کنند، غافل شود.

هنگامی که یکی از آن کشورهای دیگر - عراق تحت حکومت صدام حسین - در سال ۱۹۸۰ به ایران حمله کرد، تنش‌های داخلی در سیاست ایالات متحده آشکار شد. ایالات متحده در بیشتر دوران جنگ به سمت عراق متمایل بود، اما در معاملات پنهانی خود با ایران که در ایالات متحده به عنوان ماجرای ایران-کنترا شناخته شد، در جهت مخالف نیز حرکت کرد.

یکی از اهداف مکرر ایالات متحده برای خلیج فارس، جلوگیری از تسلط هر کشور واحدی - چه در داخل و چه در خارج از منطقه - بر آن است. در راستای دستیابی به این هدف - و برای حفظ اصل عدم اجازه تجاوز آشکار یک کشور علیه کشور دیگر - بود که دولت رئیس‌جمهور جورج اچ. دبلیو. بوش، ائتلافی را تشکیل داد و رهبری کرد که در سال ۱۹۹۱ تصرف کویت توسط عراق را که سال قبل انجام شده بود، لغو کرد. این عملیات فرصتی برای افزایش قابل توجه همکاری امنیتی بین ایالات متحده و کشورهای عربی خلیج فارس، از جمله حضور نظامی قابل توجه ایالات متحده در عربستان سعودی بود.

در زمان دولت بیل کلینتون در دهه ۱۹۹۰، دوگانگی ایالات متحده در مورد ایران و عراق که در طول جنگ ایران و عراق آشکار بود، به چیزی تبدیل شد که به عنوان «مهار دوگانه» هر دو کشور شناخته شد. این سیاست همچنین شامل همکاری امنیتی قابل توجهی با اعراب خلیج فارس بود.

اما چنین همکاری، و به طور خاص حضور نظامی ایالات متحده در منطقه که با آن همراه بود، مشکل تروریسم ضد آمریکایی را به عنوان یک واکنش مطرح کرد. یک کامیون بمب‌گذاری شده در پادگان برج‌های الخبر در شرق عربستان سعودی در سال ۱۹۹۶، ۱۹ نفر از پرسنل نیروی هوایی ایالات متحده را کشت و حمله‌ای به یک ناوشکن آمریکایی در بندر عدن، یمن در سال ۲۰۰۰، ۱۷ ملوان آمریکایی را کشت. سپس

خورد و اثرات ماندگار آن عمدتاً اثرات منفی مانند بی‌ثباتی در عراق و ظهور گروه تروریستی داعش بوده است.

ریاست جمهوری باراک اوباما، که از سال ۲۰۰۹ آغاز شد، نمایانگر رویگردانی از ایدئولوژی و بازگشت به واقع‌گرایی و عمل‌گرایی بود که مشخصه سیاست‌های بوش پدر بود. اگرچه ایران هنوز رقیب اصلی منطقه‌ای محسوب می‌شد، اوباما گفت که هم «دوستان ما» و هم ایرانی‌ها «باید راهی مؤثر برای تقسیم همسایگی پیدا کنند». بازتاب اصلی این موضوع در سیاست‌های اوباما، تکمیل برنامه جامع اقدام مشترک در سال ۲۰۱۵ بود، توافقی چندجانبه که برنامه هسته‌ای ایران را در ازای کاهش جزئی تحریم‌ها محدود می‌کرد. برجماً احتمالاً بزرگترین دستاورد سیاست خارجی ریاست جمهوری اوباما بود.

اکنون سیاست ایالات متحده توسط دونالد ترامپ کنترل می‌شود که در سال ۲۰۱۸ تعهدات ایالات متحده در برجماً را نقض کرد و جنگ اقتصادی نامحدودی را علیه ایران آغاز کرد. الگوهایی که ترامپ در دوره اول ریاست جمهوری خود، تا آنجا که به منطقه خلیج فارس مربوط می‌شود، تعیین کرد، در دوره دوم ریاست جمهوری فعلی او نیز ادامه دارد، اگرچه او در مورد سایر جنبه‌های سیاست خارجی و بسیاری از سیاست‌های داخلی و اقتصادی، مسیرهای افراطی‌تر و نامنظم‌تری را در پیش گرفته است. چهار سال ریاست جمهوری جو بایدن هیچ جهت‌گیری جدید و قابل توجهی برای سیاست ایالات متحده در قبال خلیج فارس و خاورمیانه ایجاد نکرد. بایدن گفت که خواهان احیای توافق هسته‌ای با ایران است، اما شرایط جدیدی را اضافه کرد و به این موضوع اولویت کافی برای دستیابی به یک نتیجه دیپلماتیک نداد.

محرك‌های اصلی سیاست‌های ترامپ در قبال منطقه، هر چیزی است که باعث تشویق پایگاه سیاسی داخلی او می‌شود، نه هر دکتترین سیاست خارجی قابل شناسایی. محور سیاست‌های او در دوره اول ریاست جمهوری‌اش این بود که تقریباً هر چیزی را که دولت اسرائیل می‌خواست، به او بدهد. این موضع دو پیامد اصلی برای منطقه خلیج فارس دارد. یکی تشدید مخالفت ایالات متحده با ایران است،

می‌کرد. برجماً احتمالاً بزرگترین دستاورد سیاست خارجی ریاست جمهوری اوباما بود.

اکنون سیاست ایالات متحده توسط دونالد ترامپ کنترل می‌شود که در سال ۲۰۱۸ تعهدات ایالات متحده در برجماً را نقض کرد و جنگ اقتصادی نامحدودی را علیه ایران آغاز کرد. الگوهایی که ترامپ در دوره اول ریاست جمهوری خود، تا آنجا که به منطقه خلیج فارس مربوط می‌شود، تعیین کرد، در دوره دوم ریاست جمهوری فعلی او نیز ادامه دارد، اگرچه او در مورد سایر جنبه‌های سیاست خارجی و بسیاری از سیاست‌های داخلی و اقتصادی، مسیرهای افراطی‌تر و نامنظم‌تری را در پیش گرفته است. چهار سال ریاست جمهوری جو بایدن هیچ جهت‌گیری جدید و قابل توجهی برای سیاست ایالات متحده در قبال خلیج فارس و خاورمیانه ایجاد نکرد. بایدن گفت که خواهان احیای توافق هسته‌ای با ایران است، اما شرایط جدیدی را اضافه کرد و به این موضوع اولویت کافی برای دستیابی به یک نتیجه دیپلماتیک نداد. چنین تجربیات دردناکی باید منجر به کاهش کلی هزینه‌های نظامی ایالات متحده می‌شد که حضور نظامی ایالات متحده در منطقه را کاهش می‌داد. اما در بحث‌های سیاسی در ایالات متحده، اجماعی در این مورد وجود ندارد. خلیج فارس و به طور کلی خاورمیانه در ذهن آمریکایی‌ها با تروریسم بین‌المللی مرتبط شده است. با این حال، همچنان یک مکتب فکری در ایالات متحده وجود دارد که می‌گوید: «ما باید با آنها در آنجا بجنگیم تا مجبور نباشیم در خانه با آنها بجنگیم.»

بزرگترین و طولانی‌ترین عملیات نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس - جنگی که با حمله دولت جورج دبلیو بوش به عراق در سال ۲۰۰۳ آغاز شد - انحرافی بود که به طور کامل با بقیه داستان دخالت ایالات متحده در منطقه مطابقت ندارد. این جنگ پروژه‌ای از نومحافظه‌کاران آمریکایی بود که امیدوار بودند از تغییر رژیم در عراق به عنوان کاتالیزوری برای تغییرات سیاسی و اقتصادی بزرگتر در سایر نقاط خاورمیانه استفاده کنند. اما در این هدف شکست

کافی برای دستیابی به توافق نرم‌تر کند، این امر باعث ایجاد اختلاف با اسرائیل خواهد شد.

تنش‌های مشابه ممکن است مانع از توافق عادی‌سازی روابط اسرائیل و عربستان سعودی با میانجیگری ایالات متحده شود. حمله اسرائیل به نوار غزه، شرایط عربستان سعودی را برای هرگونه توافقی سخت‌تر کرده است. اما چشم‌پوشی ترامپ از این حمله و ترویج فعال پاکسازی قومی ساکنان فلسطینی نوار غزه، شرایط عربستان سعودی را حتی دورتر از تحقق کامل می‌کند.

نحوه پیشبرد این تنش‌ها، بخش زیادی از نقش ایالات متحده در خلیج فارس را در طول یک یا دو سال آینده تعیین خواهد کرد. بسیاری از این موارد ممکن است به این بستگی داشته باشد که کدام یک از مشاوران ترامپ بیشترین نفوذ را دارند و کدام یک آخرین کسانی بودند که به حرف او گوش دادند.

زیرا خصومت بی‌پایان با ایران و نسبت دادن هر مشکلی در خاورمیانه به ایران، محور سیاست اسرائیل است. پیامد دیگر، تمایل ترامپ به گسترش، به‌ویژه به عربستان سعودی، توافق‌های عادی‌سازی روابط اعراب با اسرائیل است که او در دوره اول ریاست جمهوری‌اش آن را یک پیروزی بزرگ می‌دانست.

ترامپ همیشه آرزو دارد خود را به عنوان یک معامله‌گر بهتر از اسلاف خود معرفی کند و این زیربنای علاقه فعلی او به مذاکره برای یک توافق هسته‌ای جدید با ایران است. اما مواضع مختلف او که مخاطب را راضی می‌کند، ممکن است مانع نتایج مثبت دیپلماتیک شود. او دوست دارد بتواند با پایان دادن به غنی‌سازی اورانیوم ایران و محدود کردن سایر فعالیت‌های منطقه‌ای ایران، ادعای «توافق بهتری» نسبت به برجام داشته باشد. اما ایران احتمالاً چنین خواسته‌هایی را رد خواهد کرد. اگر ترامپ خواسته‌های خود را به اندازه

هوش مصنوعی در خلیج فارس



پروفسور آرشین ادیب مقدم،

استاد اندیشه جهانی و فلسفه‌های تطبیقی در دانشگاه SAOS لندن، عضو هیوز هال، دانشگاه کمبریج

مقدمه

هوش مصنوعی (AI) به نیرویی محوری در شکل‌دهی آینده صنایع، اقتصادها و سیستم‌های حکومتی در سراسر جهان تبدیل شده است. خلیج فارس، منطقه‌ای که به خاطر ذخایر عظیم نفتی و اهمیت ژئوپلیتیکی‌اش شناخته می‌شود، به طور فزاینده‌ای هوش مصنوعی را به عنوان بخشی از تلاش‌های گسترده‌تر خود برای تنوع‌بخشی به اقتصادها و آماده شدن برای آینده پس از نفت، در آغوش می‌گیرد. در حالی که این منطقه به طور سنتی برای تأمین رشد خود به صادرات انرژی متکی بوده است، پیشرفت سریع فناوری‌های هوش مصنوعی، اگر از نظر نقاط کور اخلاقی بررسی شود، ممکن است فرصت‌های جدیدی را ارائه دهد. از ابتکارات دولتی و پروژه‌های شهر هوشمند گرفته تا ادغام هوش مصنوعی در مراقبت‌های بهداشتی و مالی، خلیج فارس در حال گذار از یک تحول تکنولوژیکی است که می‌تواند آینده آن را تغییر دهد. یک رویکرد انتقادی به این صنایع نوظهور هوش مصنوعی که در قالب یک رویکرد انسان‌محور و فراگیر بیان شده باشد، می‌تواند دریچه جدیدی به منطقه در بحث‌های جاری در مورد کاربرد اخلاقی سیستم‌های هوش مصنوعی بگشاید.

وابستگی خلیج فارس به صادرات نفت و گاز، آن را در برابر نوسانات بازار انرژی جهانی آسیب‌پذیر کرده است. به همین دلیل، هوش مصنوعی به عنوان یک مؤلفه کلیدی در تلاش‌های تنوع‌بخشی اقتصادی در سراسر منطقه شناخته شده است. کشورهایی مانند عربستان سعودی، امارات متحده عربی و قطر به طور فعال در هوش مصنوعی سرمایه‌گذاری کرده‌اند تا وابستگی خود را به سوخت‌های فسیلی کاهش دهند و اقتصادهای دانش‌بنیان بسازند. امارات متحده عربی در سال ۲۰۱۷ سمت وزیر مشاور در امور هوش مصنوعی را تأسیس کرد که نشان‌دهنده تعهد این کشور به تبدیل شدن به یک رهبر جهانی در هوش مصنوعی است. امارات متحده عربی از طریق ابتکاراتی مانند «استراتژی هوش مصنوعی ۲۰۳۱»، قصد دارد هوش مصنوعی را در بخش‌های مختلف از جمله خدمات دولتی، مراقبت‌های بهداشتی و حمل و نقل ادغام کند. به طور مشابه، طرح «چشم‌انداز ۲۰۳۰» عربستان سعودی بر نقش فناوری‌های نوظهور، از جمله هوش مصنوعی، در پیشبرد رشد اقتصادی پایدار تأکید دارد. عربستان سعودی همچنین سرمایه‌گذاری زیادی در تحقیق و توسعه برای تقویت نوآوری

است که قادر به توسعه و مدیریت سیستم‌های هوش مصنوعی باشد. در حالی که این منطقه سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی در زیرساخت‌های هوش مصنوعی انجام داده است، کمبود متخصصان آموزش دیده در زمینه‌هایی مانند یادگیری ماشین، علوم داده و رباتیک و کمبود حمایت مالی از مطالعات انتقادی هوش مصنوعی به عنوان یک نظریه نوظهور برای بررسی خطرات هوش مصنوعی برای جامعه و بشریت به طور کلی وجود دارد. برای رسیدگی به این موضوع، کشورهای خلیج فارس باید در ابتکارات آموزشی و مشارکت با دانشگاه‌های جهانی سرمایه‌گذاری کنند تا یک مجموعه قوی از استعداد‌های هوش مصنوعی ایجاد کنند.

یکی دیگر از چالش‌های مستقل، چارچوب اخلاقی و نظارتی پیرامون فناوری‌های هوش مصنوعی است. سرعت سریع توسعه هوش مصنوعی از ایجاد مقررات جامع برای کنترل استفاده از آن پیشی گرفته است. مسائل مربوط به حریم خصوصی داده‌ها، نظارت، تعصب الگوریتمی و جابجایی شغلی باید مورد توجه قرار گیرند تا اطمینان حاصل شود که هوش مصنوعی به گونه‌ای به کار گرفته می‌شود که به نفع جامعه باشد و در عین حال آسیب‌های احتمالی را به حداقل برساند. کشورهای خلیج فارس باید چارچوب‌های اخلاقی هوش مصنوعی را اتخاذ کنند که انصاف، شفافیت و پاسخگویی را در اولویت قرار دهند تا اعتماد عمومی به سیستم‌های هوش مصنوعی تضمین شود. در حالی که هوش مصنوعی نقش اساسی در توسعه منطقه ایفا می‌کند، چالش‌های مربوط به آمادگی نیروی کار، نگرانی‌های اخلاقی و مقررات باید مورد توجه قرار گیرند تا استقرار مسئولانه فناوری‌های هوش مصنوعی تضمین شود.

هوش مصنوعی انجام داده است و پروژه‌هایی از وسایل نقلیه خودران گرفته تا سیستم‌های مراقبت‌های بهداشتی مبتنی بر هوش مصنوعی را در دستور کار خود قرار داده است. جاه‌طلبی دبی برای تبدیل شدن به اولین شهر کاملاً هوشمند جهان، نمونه بارزی از نقش هوش مصنوعی در تغییر شکل زندگی شهری است. طرح شهر هوشمند دبی که در سال ۲۰۱۳ آغاز شد، از هوش مصنوعی برای بهینه‌سازی سیستم‌های حمل و نقل، کاهش ازدحام ترافیک و بهبود امنیت عمومی استفاده می‌کند. سیستم‌های نظارتی مبتنی بر هوش مصنوعی، الگوریتم‌های مدیریت ترافیک و تجزیه و تحلیل‌های پیش‌بینی‌کننده به زیست‌پذیرتر، کارآمدتر و پایدارتر شدن شهر از نظر زیست‌محیطی کمک می‌کنند.

در ایران، بخش رو به رشد هوش مصنوعی این کشور توسط یک بنیاد دانشگاهی قوی و فرهنگ تحقیقاتی پشتیبانی و حمایت می‌شود. دانشگاه‌هایی مانند دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه تهران و دانشگاه صنعتی امیرکبیر (و دیگران) به طور فعال در تحقیقات و آموزش هوش مصنوعی مشارکت دارند، زیرا مؤسسات تحقیقاتی ایران از نظر تعداد و کیفیت انتشارات علمی مرتبط با هوش مصنوعی در منطقه رتبه بالایی دارند.

با وجود پتانسیل امیدوارکننده هوش مصنوعی، منطقه خلیج فارس با چالش‌های متعددی در ادغام آن روبرو است. باید توجه بیشتری به اثرات نامطلوب سیستم هوش مصنوعی، به عنوان مثال در مورد مسائل مربوط به جنسیت، نژاد و طبقه، برای ساخت سیستمی که واقعاً در خدمت به تغییرات اجتماعی و توسعه اجتماعی-اقتصادی مؤثر باشد، شود. مسئله مهم دیگر، نیاز به نیروی کار ماهری

دیپلماسی به سبک خلیج فارس، نگاهی به روند صلح سازی کشورهای منطقه



دکتر شراره عبدالحسین زاده،

عضو گروه یک و دبیر گروه مطالعات خلیج فارس در مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه

و حالا عربستان سعودی به عنوان بازیگر تازه‌ای وارد میدان شده است.

این کشورها با اتکا به قدرت نرم و سرمایه‌گذاری سنگین در وجهه بین‌المللی، تلاش دارند تا نقشی فراتر از «تأمین‌کننده انرژی» ایفا کنند. آنها می‌خواهند بخش مهمی از تصمیم‌گیری جهانی باشند نه فقط بخشی از بازار. این تغییر، چشم‌انداز خاورمیانه را بازتعریف می‌کند و بازتابی از جهانی است که دیگر فقط غرب محور نیست.

حاکمان عرب خلیج فارس به دلیل سیاست بی‌طرفانه در بسیاری از مناقشات و حفظ روابط گسترده با کشورهای مختلف، گزینه‌های مناسبی برای میانجیگری به شمار می‌آیند. میزبانی مذاکرات علاوه بر افزایش اعتبار بین‌المللی و تقویت اهرم‌های دیپلماتیک به آنها کمک می‌کند تا با کاهش تنش‌های منطقه‌ای، امنیت خود را نیز بیشتر تضمین کنند. با وجود ظاهر صلح‌طلبانه، انگیزه اصلی این کشورها محافظت از امنیت و اقتصاد خودشان است. در فضایی پرتنش مانند خاورمیانه، هر بحرانی می‌تواند سرمایه‌گذاری، گردشگری و پروژه‌های بزرگ توسعه‌ای را تهدید کند. این راهبرد نه تنها بازتابی از نگرانی عمیق این کشورها نسبت به پیامدهای

تلاش کشورهای خلیج فارس برای میانجی‌گری بین ایران و آمریکا، تنها یک مانور کوتاه‌مدت نیست، بلکه بخشی از تحول ساختاری در نقش این کشورها در نظام بین‌الملل است. روندی که در دهه اخیرا مربوط به ایران و آمریکا نمی‌شود و کشورهای عربی خلیج فارس هر کدام سعی در حضور فعال در روند حل و فصل مناقشات جهانی ایفا کردند. اما آنچه این روزها در پس این مذاکرات در حال انجام است، تنها یک تقابل دیپلماتیک نیست، بلکه نشانه‌ای از ظهور پررنگ نقش کشورهای عربی خلیج فارس در معماری نظم جدید جهانی است. به عبارت دیگر مکانیزم دیپلماسی در خلیج فارس تغییر کرده است. ظهور کشورهای خلیج فارس به عنوان میانجی‌های فعال در بحران‌های بین‌المللی، نشانه‌ای روشن از تغییر مرکز ثقل دیپلماسی جهانی است. اگر در گذشته، اروپا و قدرت‌های غربی میزبان گفت‌وگوهای صلح و بازیگران اصلی چانه‌زنی‌های بین‌المللی بودند، امروز این نقش به تدریج به کشورهایی منتقل شده که ثروت نفت، موقعیت ژئوپلیتیکی و سیاست‌ورزی متعادل را با هم ترکیب کرده‌اند.

عمان نخستین کشور خلیج فارس بود که به طور کامل وارد دیپلماسی جهانی شد. بعد از آن اماراتی‌ها و قطری‌ها آمدند

مواد رادیواکتیو، آب های خلیج فارس آلوده خواهد شد. این مسئله تهدیدی جدی برای منابع آبی و امنیت غذایی کشورهای منطقه محسوب می شود.

اما میانجی‌گری این کشورها فراتر از منطقه رفته است. در غیاب مداخله و ناکارآمدی سازمان ملل و سازمان های منطقه ای و بین‌المللی، این کشورها هستند که به طور فزاینده ای نقش میانجی را بر عهده گرفته‌اند. این تغییر نه تنها محدودیت های سازمان ملل را برجسته کرده، بلکه پرسش هایی را در مورد کارآمدی چارچوب ساختاری و استراتژی های رهبری آن نیز ایجاد کرده است. قطر میزبان گفت‌وگو میان کنگو و شورشیان تحت حمایت رواندا بوده و رؤسای جمهور دو کشور را در دوحه روبه‌روی هم نشانده است. همچنین توافق صلح میان دولت نظامی چاد و ده‌ها گروه اپوزیسیون در سال ۲۰۲۲ با وساطت قطر ممکن شد.

حتی در بحران اوکراین، عربستان میزبان مذاکرات غیرمستقیم روسیه و آمریکا شد، امری که نشان می‌دهد نقش اروپا در میانجی‌گری کم‌رنگ و نظم دیپلماسی جهانی به سمت جنوب خلیج فارس متمایل شده است. اینکه کشوری در خلیج فارس میزبان مذاکرات برای پایان دادن به یک جنگ بزرگ اروپایی باشد، نشان‌دهنده وزن ژئوپلیتیکی این منطقه در جهانی چندقطبی‌تر و کمتر غرب‌محور است.

اما در واقع برای کشورهای کوچک‌تر و حتی عربستان سعودی این نوعی بهره‌گیری از قدرت نرم است؛ آنها می‌خواهند به عنوان بازیگرانی تاثیرگذار نه فقط در سطح منطقه، بلکه در صحنه جهانی ظاهر شوند.

ظهور کشورهای خلیج فارس به عنوان میانجی‌های فعال در بحران های بین‌المللی، نشانه‌ای روشن از تغییر مرکز ثقل دیپلماسی جهانی است. کشورهای عربی خلیج فارس به دنبال نقش‌آفرینی در سطح منطقه‌ای هستند و در پی آن به دنبال تثبیت خود به عنوان بازیگرانی جهانی‌اند. این همان چیزی است که جیمز دورسی، پژوهشگر مؤسسه خاورمیانه سنگاپور، «قدرت نرم با طعم جاه‌طلبی ژئوپلیتیکی» می‌نامد. در حقیقت کشورهای کوچک‌تر مانند قطر و عمان و حتی

بی‌ثباتی منطقه‌ای است، بلکه به شدت به منافع اقتصادی بلندمدت آن‌ها، به‌ویژه در چارچوب برنامه‌های توسعه‌ای مانند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی و پروژه‌های بزرگ امارات متحده عربی، گره خورده است. کشورهای خلیج فارس با درک رابطه ذاتی بین ثبات منطقه‌ای و امنیت اقتصادی خود به دنبال تبدیل شدن به بازیگرانی مهم در مدیریت تنش‌های موجود در منطقه هستند.

زیرا که بی‌ثباتی در منطقه می‌تواند شهرت این کشورها را به‌عنوان مکان‌های امن برای زندگی، تجارت و سرمایه‌گذاری از بین ببرد به‌ویژه در مورد عربستان که در قلب برنامه کلان اقتصادی «چشم‌انداز ۲۰۳۰» قرار دارد.

روابط ایران با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در یک دهه اخیر دستخوش تحولات چشمگیری شده است. برخلاف سال ۲۰۱۵ که مذاکرات برجام در سایه روابط پرتنش تهران با کشورهای عربی پیش رفت و این کشورها حتی خروج دونالد ترامپ از برجام را تشویق کردند، اکنون رویکردی متفاوت حاکم است. کشورهای عربی نه تنها از گفت‌وگوهای ایران و آمریکا حمایت می‌کنند، بلکه در تسهیل آن نقش دارند. انتقال نامه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، از طریق امارات به تهران که نقطه آغاز مذاکرات کنونی بود، نمونه‌ای از این تغییر رویکرد است.

کشورهای عربی خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی، از طریق روابط اقتصادی و نظامی گسترده‌ای که با ایالات متحده دارند، نفوذ قابل توجهی بر سیاست‌گذاران آمریکایی اعمال می‌کنند. در روند مذاکرات ایران و آمریکا کشورهای عرب خلیج فارس با استفاده از ابزارهای دیپلماتیک و رسانه‌ای، تلاش دارند تا واشینگتن را متقاعد کنند که حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای ایران نه تنها بی‌نتیجه خواهد بود، بلکه امنیت کل منطقه را به خطر می‌اندازد. افزایش تنش‌ها در خلیج فارس به‌طور مستقیم بر قیمت نفت تأثیر می‌گذارد. علاوه بر این، نگرانی‌هایی درباره پیامدهای زیست‌محیطی یک حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران نیز مطرح است. کشورهای عربی هشدار داده‌اند که در صورت آسیب دیدن تأسیسات هسته‌ای ایران و نشست

قدرت‌های بزرگ‌تر چون عربستان، دیگر نمی‌خواهند صرفاً بازی خور و این ناشی از تحول ساختاری در نقش این کشورها تأثیرپذیر باشند؛ آنها می‌خواهند بازی‌ساز باشند، نه فقط در نظام بین‌الملل است.

توسعه و گذار به دموکراسی در خلیج فارس، الگویی پایدار یا بن بست تاریخی؟



محمد رضا محمدی،

پژوهشگر مهمان گروه مطالعات خلیج فارس مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه

و با استفاده از تئوری آنتونی گیدنز دو رویکرد سازگاری و تعارض را در مورد کشورهای عرب حوزه خلیج فارس بررسی کنیم. در ادامه با بررسی سند ۲۰۳۰ عربستان سعودی، نگاهی به وضعیت گذار به دموکراسی در این کشور و در سایه‌ی اصلاحات بن سلمان خواهیم داشت.

از منظر ساختار، دموکراسی در اشاره به ویژگی‌های نهادی شده‌ی جوامع یا نظام‌های اجتماعی به کار می‌رود که در طول زمان و مکان شکل گرفته و گسترش یافته‌اند. گذار دموکراتیک در رویکرد عاملیت نیز، بر نوع و ماهیت نقش آفرینی کنشگران یا عاملان انسانی و رفتار آنها و نیز نوع تعاملات آنان با یکدیگر، با مردم و با حکومت در تبیین و فهم گذار به دموکراسی و تحولات و رویدادهای سیاسی-اجتماعی تأکید و تمرکز می‌شود. از نگاه گیدنز، در رویکرد ساختارگرا بر نقش قواعد و منابع محدودساز یا تشویق کننده، شرایط و بسترهای اجتماعی، دولت و ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در فهم نوع رفتارهای فردی و اجتماعی تأکید می‌شود و این عوامل در تعیین رفتار عاملان انسانی مهم و تعیین کننده تلقی می‌شوند. از این منظر، عدم وقوع دموکراسی و تحولات دموکراتیک با عنایت به خطوط

در میانه‌ی مناظره‌های همیشگی درباره‌ی رابطه‌ی توسعه و دموکراسی، کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس نمونه‌های جالب توجهی هستند که این دو مفهوم را به شکلی متمایز و گاه متناقض به آزمون گذاشته‌اند. از یک سو، مدل توسعه‌ی شتابان و اقتصادهای نفتی این کشورها، با وجود نبود نهادهای دموکراتیک، رفاه نسبی و ثبات سیاسی را برای شهروندان به ارمغان آورده است؛ از سوی دیگر، منتقدان این الگو معتقدند که توسعه‌ی واقعی و پایدار، بدون مشارکت سیاسی مردم و پاسخگویی نهادهای حکومتی، ناقص و شکننده باقی می‌ماند. حال پرسش اینجاست که مسیر توسعه الزاما گذار به دموکراسی را نیز به دنبال خواهد داشت؟ یا آنکه در شرایط خاص، مسیرهای دیگری نیز برای پیشرفت وجود دارد؟ برخی استدلال می‌کنند که در جوامعی با ساختارهای قبیل‌های و اقتصادهای رانتی، دموکراسی ممکن است به بی‌ثباتی بی‌انجام و دستاوردهای توسعه را تهدید کند. در مقابل، برخی دیگر باور دارند که بدون آزادی‌های سیاسی و نهادهای شفاف، توسعه در بلندمدت به بن بست می‌رسد و نارضایتی‌های پنهان را دامن می‌زند. در این یادداشت، میکوشیم بدون داوری، به روایتی از این تناقض‌ها بپردازیم

باور بر آن است که درست است که کنشگران و نیروهای اجتماعی از دل تحولات ساختاری بیرون می آیند؛ اما این تحولات بدون نقش آفرینی مستمر و پافشاری و جان فشانی کنشگران مدنی و نیروهای اجتماعی به صورت خود به خود به تحولات دموکراتیک نمی انجامند.

برای درک پیچیدگی رابطه میان تحولات اقتصادی و فرآیندهای دموکراسی سازی در کشورهای جنوب خلیج فارس، این یادداشت از چارچوب نظری ترکیبی بهره می گیرد که هم نظریه گذار دموکراتیک و هم نظریه ساختاربندی گیدنز را دربرمی گیرد. در بستر این کشورهای رانتیر، ادبیات توسعه سیاسی دو مسیر تحلیلی متمایز را پیش روی ما می گذارد. از یک سو، تحلیل ساختاری ما را به بررسی آن دسته از ویژگی های نهادینه شده ای رهنمون می سازد که طی دهه ها در بافت اجتماعی-سیاسی این جوامع ریشه دوانده اند. این ساختارها که شامل نظام های سیاسی قبیله محور، اقتصادهای تک محصولی وابسته به نفت، الگوهای خاص توزیع رانت و فرهنگ سیاسی اقتدارگرا می شوند، همزمان هم به عنوان قواعد محدودکننده و هم به عنوان منابع تسهیل گر رفتارهای سیاسی عمل می کنند. در این چارچوب، موانع دموکراسی سازی را باید در ماهیت رانتیر دولت ها، ساختارهای قبیله ای سنتی، الگوهای خاص مشروعیت سیاسی و ترتیبات امنیتی منطقه ای جستجو کرد که همچون شبکه ای به هم تنیده، فضای سیاسی این جوامع را شکل داده اند.

اما در مقابل این نگاه ساختارگرا، رویکرد کنشگرا بر نقش پویا و تحول آفرین نیروهای اجتماعی تأکید می ورزد. این دیدگاه به ما می گوید که چگونه نخبگان اصلاح طلب، طبقات متوسط جدید، جنبش های جوانان و گروه های مدنی، هر یک به شیوه ای خاص در تعامل با همین ساختارهای به ظاهر ثابت، امکان ایجاد تغییرات تدریجی را فراهم می سازند. تجربه کشورهای منطقه نشان داده است که اگرچه این کنشگران اجتماعی خود محصول همان ساختارهای سنتی هستند، اما می توانند با پایداری و پیگیری، به تدریج معادلات سیاسی را دگرگون سازند. این نیروها در بستر خاص

قرمز و محدودیت های سیاسی و فرهنگی - اجتماعی در ساختارهای نهادینه شده ای مربوطه تحلیل می شود. بر همین اساس هر جامعه ای متفاوت با جوامع دیگر رشد نموده و مشارکت سیاسی آن بر اساس معیارها و هنجارها و شرایط تاریخی آن است. برخی از این جوامع کندتر و برخی دیگر سریع تر به معیارهای دموکراسی نزدیک می شوند. اما بنظر می رسد کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس با موانع سخت و متعددی در این مسیر مواجه هستند.

برای بررسی رابطه بین توسعه اقتصادی و دموکراسی سازی در دولت های رانتیر، این یادداشت از نظریه گیدنز استفاده می کند. در ادبیات نظری توسعه ای سیاسی به طور کلی دو رویکرد مهم در تبیین ریشه ها و چرایی گذار به دموکراسی و وقوع تحولات دموکراتیک طرح شده اند: رویکردهای معطوف به اصلت کارگزار یا عاملیت و رویکردهای معطوف به اصلت ساختار. از یک منظر ساخت یا ساختار در اشاره به ویژگی های نهادی شده ای جوامع یا نظام های اجتماعی به کار می رود که در طول زمان و مکان شکل گرفته و گسترش یافته اند. ساخت عبارت از قواعد و منابعی است که در ایجاد و مفصل بندی نظام های اجتماعی دخیل اند. در تحلیل نهادی، ویژگی های ساختاری یا نهادینه شده به مثابه ویژگی های دائم باز تولید شده ای نظام های اجتماعی بررسی می شوند. در رویکرد ساختارگرا بر نقش قواعد و منابع محدود ساز یا تشویق کننده، شرایط و بسترهای اجتماعی، دولت و ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در فهم نوع رفتارهای فردی و اجتماعی تأکید می شود و این عوامل در تعیین رفتار عاملان انسانی مهم و تعیین کننده تلقی می شوند. از این منظر، عدم وقوع دموکراسی و تحولات دموکراتیک با عنایت به خطوط قرمز و محدودیت های سیاسی و فرهنگی - اجتماعی در ساختارهای نهادینه شده ای مربوطه تحلیل می شود.

در رویکرد اصلت کنشگرا یا عاملیت، بر نوع و ماهیت نقش آفرینی کنشگران یا عاملان انسانی و رفتار آنها و نیز نوع تعاملات آنان با یکدیگر، با مردم و با حکومت در تبیین و فهم گذار به دموکراسی و تحولات و رویدادهای سیاسی- اجتماعی تأکید و تمرکز می شود. به طور کلی در این رویکرد

شاید یک انتقال موفق دموکراتیک شود. اما این سؤال مطرح می‌شود که آیا چشم انداز عربستان سعودی ۲۰۳۰ می‌تواند این کشور را در مسیر گذار دموکراتیک قرار دهد؟

سند ۲۰۳۰ که در پی بحران سال ۲۰۱۴ تصویب شد، با هدف ایجاد تغییرات اقتصادی ساختاری در عربستان سعودی است. در حالی که چشم انداز ۲۰۳۰ شفافیت، مسئولیت‌پذیری، مشارکت شهروندان و درجه‌ای از آزادسازی اقتصادی و اجتماعی را نوید می‌دهد که به طور بالقوه می‌تواند روابط بین شهروندان و دولت را مجدداً پیکربندی کند و سیستم سیاسی را در دراز مدت تغییر دهد؛ تا به امروز، اما با وجود تغییرات محسوس، این روند به کندی دنبال شده است. اصلاحات اقتصادی اهداف مختلفی را برای نظام سیاسی عربستان دنبال می‌کند. مهم‌تر از همه، این کشور برای مهار بحران‌های سیاسی، ایجاد مشروعیت جدید در داخل و خارج بر اساس توسعه اقتصادی و باز بودن، و بهبود وجهه نظام در خارج از کشور، به ویژه پس از قتل جمال خاشقجی، عمل می‌کند. در واقع این اصلاحات در راستای تقویت سلطنت مطلقه طراحی شده و اساساً برنامه‌ای برای توسعه دموکراسی برای آن در نظر گرفته نشده است. این برنامه، قدرت را در دستان ملک سلمان و ولیعهد متمرکز کرده است، در حالی که شاهزادگانی را که قبلاً مراکز مختلف نفوذ درون‌خاندان سلطنتی را کنترل می‌کردند حذف کرده و نخبگان سنتی وفادار به ملک عبدالله را با نخبگان جدید حامی خود جایگزین کرده‌اند. بنابراین سیاست‌های محمد بن سلمان و اصلاحات اقتصادی وی در نهایت باعث دموکراسی شدن نمی‌شود. در چارچوب نظریه‌گیدنز نیز باید گفت سند چشم انداز ۲۰۳۰، نه رویکردهای معطوف به اصالت کارگزار یا عاملیت و نه رویکردهای معطوف به اصالت ساختار را در فرآیند گذار دموکراتیک دنبال کرده است. از منظر ساختار، دموکراسی در اشاره به ویژگی‌های نهادی شده‌ی جوامع یا نظام‌های اجتماعی به کار می‌رود که در طول زمان و مکان شکل گرفته و گسترش یافته‌اند. گذار دموکراتیک در رویکرد عاملیت نیز، بر نوع و ماهیت نقش آفرینی کنشگران یا

کشورهای جنوب خلیج فارس، با آگاهی از محدودیت‌های ساختاری موجود، به دنبال یافتن راه‌هایی برای بازتعریف رابطه میان دولت و جامعه هستند. در این میان، تحولات اقتصادی اخیر در برخی از این کشورها که عمدتاً در قالب برنامه‌های تنوع‌بخشی اقتصادی و کاهش وابستگی به نفت ظاهر شده‌اند، به عنوان عاملی محرک هم بر ساختارها و هم بر کنشگران تأثیر گذاشته‌اند و پویایی جدیدی به این رابطه دوسویه بخشیده‌اند.

در سال ۲۰۱۶، عربستان سعودی برنامه اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را تحت عنوان سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ ارائه نمود. برخی از تکنوکرات‌ها و در رأس آن‌ها محمد بن سلمان، جهت‌رهایی کشور از اقتصاد تک‌محصولی و پیامدهای آن، دست به ارائه این سند زدند. سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی، به دلیل گستردگی اصلاحات و برخورداری از برنامه‌های اساسی و شالوده‌شکن، به نوبه خود یک انقلاب محسوب می‌شود. هدف آن ایجاد تغییرات اقتصادی ساختاری از طریق کاهش وابستگی به نفت، تنوع بخشیدن به اقتصاد و توانمندسازی بخش خصوصی است. در کنار چشم‌انداز، دولت متعهد شد که شفافیت، پاسخگویی دولت و مشارکت شهروندان بیشتر در فضاهای اقتصادی و اجتماعی بیشتری شود. اگرچه این سند عمدتاً یک طرح تک‌بعدی و مبتنی بر توسعه اقتصادی بوده و توجه اندکی به ابعاد سیاسی توسعه در آن شده است؛ پس از آن، تعدادی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی انجام شد که آزادی را تا حدود زیادی به حوزه عمومی داده و به زنان حقوقی اعطا کرد. در عین حال، عربستان سعودی گرفتار چالش‌های سیاسی متعددی در داخل شده است، که بیشتر مربوط به جنگ قدرت در خاندان سلطنتی، رویکرد نظام به مخالفان و اصلاح‌طلبان، و رشد فزاینده اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور است.

برنامه چشم‌انداز ۲۰۳۰ برای تغییر ساختاری می‌تواند روابط بین دولت و شهروندان را دوباره پیکربندی کند و فضای باز اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بیشتری را فراهم کند که در دراز مدت می‌تواند منجر به بازسازی نظام سیاسی و

توسعه که مبتنی بر درآمدهای نفتی و حکمرانی متمرکز است، هرچند توانسته در کوتاه مدت زیرساخت ها و رفاه نسبی ایجاد کند، اما به دلیل وابستگی به نفت، نابرابری های ساختاری و شکنندگی در برابر بحران ها، پایداری بلندمدت آن زیر سوال است. مشکل اصلی اینجاست که در چنین الگویی، شهروندان به جای آنکه کنشگران مستقل توسعه باشند، در نقش رعایایی باقی می مانند که رفاهشان کاملاً وابسته به حکومت است. در نهایت، اگرچه شاخص های اقتصادی ممکن است رشد کنند، اما توسعه واقعی و پایدار بدون نهادهای پاسخگو، ظرفیت سازی مردمی و فضای کافی برای نوآوری سیاسی ناقص خواهد ماند و این همان معضلی است که کشورهای منطقه در بلندمدت با آن مواجه خواهند شد.

عاملان انسانی و رفتار آنها و نیز نوع تعاملات آنان با یکدیگر، با مردم و با حکومت در تبیین و فهم گذار به دموکراسی و تحولات و رویدادهای سیاسی-اجتماعی تأکید و تمرکز می شود. این در حالیست که اساساً سند ۲۰۳۰ رویکردی اقتصادی دارد و چارچوبی بر مسیر ساختارمند گذار به دموکراسی مانند انتخابات، تغییر ساختار نظام، افزایش نقش مجلس و ... در آن دیده نشده است.

تجربه کشورهای عرب خلیج فارس نشان می دهد که اگرچه توسعه اقتصادی سریع بدون دموکراسی ممکن است، همان گونه که در نمونه هایی مانند امارات و عربستان با مدیریت تکنوکراتیک و سرمایه گذاری های کلان محقق شده، اما این الگو با چالش های بنیادینی روبه روست. این مدل

هم‌پیمانی پنهان: تحلیل رژیم‌های امنیتی ضمنی اسرائیل و پادشاهی‌های خلیج فارس در برابر تهدیدات منطقه‌ای



دکتر عارف بیژن،

دانش‌آموخته مطالعات روسیه و مدیر دپارتمان جنگ و صلح انجمن ایرانی مطالعات غرب آسیا

از بازیگران منطقه‌ای و جهانی مواجه شد، اما با چالش‌های مهمی نیز روبرو است که آینده این روابط را تحت تأثیر قرار خواهد داد. روابط اسرائیل با بسیاری از پادشاهی‌های خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی، امارات متحده عربی و بحرین، نه براساس یک ائتلاف رسمی، بلکه به‌عنوان مظهر یک رژیم امنیتی ضمنی قرار دارد. تل‌آویو این امکان را فراهم می‌آورد تا تکامل روابط بین اسرائیل و پادشاهی‌های خلیج فارس بررسی و تحلیل شود، در حالی که به ما اجازه می‌دهد که متوجه شویم که این روابط به ندرت تک‌بعدی بوده‌اند، چه رسد به این که این روابط براساس ارزش‌های هنجاری مشترک پایه‌ریزی شده باشند. اما در واقع اصطلاح سیاست واقع‌گرایانه به بهترین وجه ماهیت چنین روابطی را نشان می‌دهد. با این حال، نمی‌توان اهمیت محدودیت‌های فکری در اسرائیل و پادشاهی‌های خلیج فارس را که از مناسبات دیپلماتیک رسمی‌تر جلوگیری می‌کند انکار کرد. به‌طور مثال، وفاداری واقعی پادشاهی‌های خلیج فارس به دولت فلسطینی هر چه باشد، سمبل فلسطین در خیابان‌های عربی و امتناع جناح راست در اسرائیل برای پشتیبانی از

در دهه‌های گذشته، تحولات مهمی در منطقه راهبردی خلیج فارس رخ داده که به لحاظ سیاسی و اقتصادی موقعیت کشورهای عرب منطقه را به خطر انداخته است. از میان این تحولات می‌توان به مهم‌ترین آن‌ها یعنی براندازی حاکمیت‌های استبدادی و بیداری اسلامی اشاره نمود که باعث ناکامی برخی از نیات ضدبشردوستانه و کشورهای حامی آن‌ها در منطقه شده است. لذا این تحرکات سبب شده تا کشورهای عرب حوزه خلیج فارس احساس خطر کنند و به دنبال تقویت پیوندهای خود با غرب و ایجاد اتحادهای راهبردی جدید، جهت تغییر موازنه قدرت به نفع خود، باشند که نمود بارز این امر در همکاری‌های آشکار و پنهان اسرائیل با شورای همکاری خلیج فارس قابل مشاهده است. روابط اسرائیل و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در سال‌های اخیر شاهد تحولی بی‌سابقه بوده است. امضای «پیمان ابراهیم» در سال ۲۰۲۰ میان اسرائیل و کشورهای امارات متحده عربی و بحرین، آغازی برای عادی‌سازی روابط با کشورهای عربی بود که سال‌ها روابط دیپلماتیک رسمی با اسرائیل نداشتند. این روند، اگرچه در ابتدا با استقبال برخی

از حضور نیروهای سوری و مصری در شبه جزیره عربستان، به‌عنوان بخشی از نیروهایی که می‌توانستند بی‌ثبات‌کننده باشند، برای از بین بردن این ابتکار (اعلامیه دمشق) کافی بود. با این حال، محققان خاورمیانه و همچنین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، به توزیع قدرت در سراسر منطقه و شیوه‌ای که این توزیع قدرت به معماری امنیتی خاص بین اعراب و اسرائیلی‌ها شکل داده‌است، همواره علاقه‌مند بوده‌اند. با وجود این، از سال ۱۹۷۳ م. جنگ بین‌دولتی تمام‌عیار بین اسرائیل و همسایگان عربش آغاز نشده‌است. با خصومتی که در میانه دهه ۱۹۸۰ م. هنوز الگوهای گفت‌وگوهای دیپلماتیک بین این بازیگران اصلی را تعیین می‌کرد، دیگر رقابت با حاصل جمع صفر حدود این منازعه را مشخص نمی‌کند. در عوض، منافع اسرائیل و همسایگان عرب آن کاملاً رقابتی و سازگار نبودند و منجر به فرایند مدیریت منازعه‌ای شد که در آن همه طرف‌ها قواعد بازی و اصل اساسی تعامل متقابل را به رسمیت شناختند. در واقع تقویت ساختار یک رژیم امنیتی ضمنی دارای سه مؤلفه است: (۱) شناسایی و پذیرش واقعی این که رژیم بازیگران را به سوی انواع خاصی از کنش هدایت می‌کند؛ (۲) سازوکارهای شناخته شده برای حل و فصل موقعیت‌هایی که نیاز به شیوه‌های تعامل قابل اعتماد دارند؛ و (۳) اجرای هر اقدام و سیاستی باید با شیوه‌های مورد قبول متقابل سازگاری داشته باشد. در حالی که حفظ امنیت ملی (که در معنای سلسله‌مراتبی آن درک می‌شود) هدف اصلی چنین رژیمی باقی می‌ماند، تنها «خوبی» نیست که باید محقق شود؛ بلکه اساساً آن رژیم از رقابت (یا همکاری) مداوم در یک قلمروی متفاوت که می‌تواند سیاسی یا اقتصادی باشد جلوگیری می‌کند.

خطوط حرکت چنین رژیمی، حداقل در برخی از جوانب، در روابط بین اسرائیل و پادشاهی‌های خلیج فارس قطعاً همراه با یک ابتکار مهم، آشکار است. به معنای دقیق کلمه، ساختار رژیم امنیتی ضمنی که ما بر اسرائیل و پادشاهی‌های خلیج فارس اعمال می‌کنیم به صورت زیر تعریف می‌شود:

۱. فاصله جغرافیایی دامنه و شدت متغیر شیوه‌ها و روش‌های تبادل - راهبردی، اقتصادی یا سیاسی - بین بازیگران دخیل را مشخص نمی‌کند. در واقع، منافع

عقب‌نشینی هدفمند از کرانه باختری و بیت‌المقدس شرقی، ایجاد علنی‌تر و ملموس‌تر امنیت جمعی بین بازیگران اصلی پیشین را محدودتر می‌سازد. بنابراین درک روابط کشورهای حاشیه خلیج فارس و اسرائیل از طریق منشور رژیم امنیتی ضمنی یک سودمندی آشکار دارد و آن این است که امکان همکاری امنیتی بین بازیگران دخیل (به خصوص ایران) را فراهم می‌آورد، بدون آن که بر سر مواضع حساس سیاسی که ممکن است منجر به مخالفت داخلی شود مصالحه کند. با این حال، اگر قرار است ایده رژیم امنیتی ضمنی به‌عنوان یک ابزار مفهومی دارای اعتبار باشد، درک منشأ فکری آن ضروری است. رژیم‌های امنیتی به‌طور کلی از موضوع اصلی و با دوام روابط بین‌الملل، با وجود انتقاد شدید از آن، ریشه گرفته‌اند و آن واقع‌گرایی است. برخی از محققین واقع‌گرا ممکن است بر تفاوت بین یک رژیم امنیتی و یک اتحاد نظامی رسمی‌تر تأکید کنند، اگرچه دومین مورد (ائتلاف نظامی) برخی از اشکال مدون همکاری را در قالب یک معاهده یا ظهور یک نهاد تعریف شده، مانند مورد ناتو، شامل می‌شود. در حالی که پایه این‌ها براساس منطق معمای امنیتی شکل گرفته‌است، برخلاف آن‌ها چنین رژیم‌هایی نشان داده‌اند که در حالی که منافع ملی دولت‌ها ممکن است در حوزه‌های موضوعی خاص با یکدیگر اختلاف داشته باشد، اما این منافع اغلب با دیگر اهداف و منافع سازگارتر آمیخته شده‌اند، به گونه‌ای که می‌توانند برخی از اشکال همکاری بین‌المللی را حفظ کنند. با این وجود، ادبیات پیرامون تشکیل رژیم‌های امنیتی که بر قواعد رسمی تأکید می‌کنند که باید از آن‌ها در یک بستر نهادی توافق شده که نهایتاً به یک ائتلاف رسمی می‌انجامد، تبعیت کرد. در نگاه اول، شناسایی هرگونه رژیم امنیتی در خلیج فارس که از ویژگی‌های بالا تبعیت کند کار آسانی نیست. حتی پیش از قطع رابطه شورای همکاری خلیج فارس با قطر در ۲۰۱۷ م.، این شورا به سختی با اصول حاکم بر همکاری امنیتی سازگاری داشت. تلاش‌ها برای تأسیس یک نیروی پان‌عربی در سال ۱۹۹۱ م. به منظور بازدارندگی در برابر تجاوزطلبی آینده عراق - مشهور به اعلامیه دمشق - در نطفه خفه شد. سوء ظن به سلطه سعودی‌ها، به همراه ترس

این امکان به وجود می‌آید که رژیم تغییر کند و یا سازگار شود، زمانی که بستر ایده‌آلیستی آن را دیکته می‌کند: آن بستری ایستا نیست.

اما نهایتاً نگرانی‌های مشترکی درباره سه موضوع امنیتی سخت وجود دارد که مسیر و دامنه روابط بین اسرائیل و پادشاهی‌های خلیج فارس را مشخص می‌کند: نفوذ فزاینده منطقه‌ای ایران، ظهور گروه‌های مسلح غیردولتی و نگرانی مشترک در مورد تعامل و واشنگتن در سراسر خاورمیانه.

اما این که چرا در این برهه زمانی عادی سازی روابط اسرائیل و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس اتفاق افتاده، نشان از اهمیت بررسی موشکافانه موضوع نزدیکی اسرائیل با کشورهای عربی دارد. بدین معنا که نیاز به عادی سازی این روابط از یک رشته مسائل مهم منطقه‌ای و بین‌المللی نشأت گرفته که تأثیر به‌سزایی بر نوع رابطه آن‌ها گذاشته است. اول، تلاش آمریکا برای نزدیکی اسرائیل به کشورهای عربی، به خصوص در زمان ریاست جمهوری دولت دونالد ترامپ است. امری که در دوران جو بایدن به کندی پیش رفت، اما در دوره اول ترامپ با حضور جرد کوشنر، داماد ترامپ، جان بولتون و مایک پومپئو به سرعت ادامه پیدا کرد و اعلام انتقال پایتخت آمریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس و همچنین طرح موسوم به «معامله قرن» برای برقراری صلح پایدار بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها که در نهایت موفقیت‌آمیز نبود از اقدامات آن‌ها بوده است. به همین منظور، ایالات متحده برای حفظ منافع خود در منطقه خلیج فارس و حمایت از شریک راهبردی خود، یعنی اسرائیل، به حامی اصلی عادی سازی رابطه تل‌آویو با کشورهای عربی تبدیل شد.

دوم، پس از آغاز بحران‌های منطقه، به‌ویژه بهار عربی در کشورهایی همچون سوریه، عراق، یمن و قطر، میان کشورهای عربی شکافی ایجاد شد که این مهم به دوقطبی شدن برخی کشورها منجر و در نهایت به شکل‌گیری نوعی رقابت میان کشورهای عربی برای برقراری رابطه با اسرائیل منتهی شد. سوم، شاید یک دلیل دیگر برای ایجاد روابط علنی طرفین تلاش برای ایجاد ائتلاف منطقه‌ای با محوریت کشورهای عربی اسرائیل آمریکا برای تضعیف کردن ایران باشد.

امنیتی و اقتصادی که با هم آمیخته شده‌اند، به دامنه و سطح تعامل بین اسرائیل و چندین پادشاهی خلیج فارس شکل می‌دهند.

۲. اینکه رژیم خود تابعی از برداشت مشترک از تهدید است، در این مورد ایران، که عمدتاً به منظور مدیریت روابط بین اسرائیل با دیگر دولت‌ها تنظیم شده است. این امر رقابت مداوم در برخی از حوزه‌ها و همکاری در حوزه‌های دیگر را برجسته می‌کند، اما مهمتر از همه، خود اسرائیل برای اطمینان از تحقق هدف اصلی خود یعنی مهار ایران، رقابت بیش از حد را کاهش می‌دهد.

۳. بازیگران دخیل از طریق رژیم امنیتی ضمنی، عوامل برانگیزاننده و ایده‌آلیستی برآمده از مشروعیت داخلی را به رسمیت می‌شناسند که حرکت به سمت روابط رو به گسترش را محدود می‌کنند. این تصحیح مهمی است که شاید در مورد تسلط روایات کلاسیک رئالیستی که تاکنون در مورد رژیم‌های امنیتی اعمال می‌شد که عاملیت کافی را در قبال محدودیت‌های داخلی رد می‌کردند.

۴. شناخت کامل این رژیم، بازتاب‌دهنده برداشت‌های ذهنی پیرامون تعهد قدرت بزرگ، به‌ویژه ایالات متحده، به امنیت بازیگران دخیل است.

۵. دیگر شیوه‌ها و ابزار تبادل بر روابط بین بازیگران اصلی پیشین تأثیر می‌گذاشت، به خصوص در حوزه‌هایی که بازرگانی متقابل و منافع تجاری وجود دارد. ماهیت و تنوع روابط به‌عنوان بهره‌گیری اسرائیل از قدرت نرم «فناوری» برای کسب دستاوردهای سخت دیپلماتیک فهمیده می‌شود. چندین رژیم خلیج فارس، به خصوص امارات متحده عربی، به برتری قطعی فناوری اسرائیل در امنیت سایبری اهمیت داده‌اند و آن را در سیستم نظارتی خود که به منظور تقویت امنیت داخلی طراحی شده است، تلفیق نموده‌اند.

۶. این که رژیم امکان تبادل سیگنال‌های آشکار و در عین حال ظریفی را فراهم می‌کند که ممکن است با گذشت زمان پذیرش عمومی در خصوص گفت‌وگوی واقعی و مبادله کالاهای سیاسی و راهبردی پدید بیاورند. بنابراین

نگران چالش ایران، اسلام جهادی و خروج آشکار آمریکا از این منطقه هستند.

تازمانی که مناقشه اسرائیل با فلسطین ادامه پیدا کند (چه برسد به آن که وخیم‌تر هم شود)، هنوز هم یک رابطه آشکار عادی روی کارت نیست. اما مناقشه اسرائیل و فلسطین می‌تواند به یک مولفه کلیدی در زمینه دیپلماتیک سیاسی جدید تبدیل شود که در آن اعراب خلیج فارس نقشی در آغاز مجدد یک روند صلح واقعی اسرائیل و فلسطین دارند. این صلح دست‌یافتنی است، اگر اعراب خلیج فارس برخی مشوق‌های صلح را به اسرائیل پیشنهاد دهند که فلسطینی‌ها به سختی قادر به ارائه آن هستند؛ به این شیوه که در توسعه و بازسازی غزه مشارکت کنند و به رهبری فلسطین کمک کنند تا به برخی از امتیازات نمادین و سیاسی متعهد شود. چنین تحولاتی را می‌توان در یک چشم‌انداز مشترک گسترده‌تر از سوی اسرائیل و کشورهای میانه رو عربی برای منطقه قرار داد. در واقع روابط بین اسرائیل و پادشاهی‌های خلیج فارس به سختی طرفین را به یکدیگر پیوند می‌دهد. همان‌طور که خاطر نشان کردیم، میراث پایدار مسئله فلسطین، وضعیت آوارگان فلسطینی و ناهماهنگی احساسی پیرامون آینده بیت‌المقدس شرقی محدودیت‌های آشکاری بر ماهیت علنی روابط دیپلماتیک برقرار می‌کند. این روابط بخشی از راهبرد کلان و گسترده‌تر تل‌آویو است که رژیم‌های پادشاهی را به مثابه بازیگران دولتی خط مقدم به شمار می‌آورد که ثبات آن‌ها اکنون، یکی از نگرانی‌های اصلی امنیتی اسرائیل در رویارویی با ایران است.

بدین معنا که ایران و محور مقاومت طی یک دهه اخیر نفوذ و حضور خود در منطقه را افزایش داده‌اند که این مهم باعث تغییر توازن قوا به نفع ایران شده است، هرچند پس از حمله اسرائیل به مواضع حماس در غزه و به خصوص تغییر دولت در سوریه در ابهام راهبردی قرار گرفته است. همچنین هراس اسرائیل و کشورهای عربی از دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای سبب شد طرفین ایران را به عنوان دشمن مشترک در نظر بگیرند و تمامی امکانات اقتصادی، نظامی خود را برای جلوگیری از دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای و کاهش نفوذ آن در منطقه به کار گیرند. مجموعه این عوامل باعث گردید روند عادی‌سازی روابط بین این دولت‌ها سریع پیش رود و طی چند ماه چند کشور عربی به سمت برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل قدم بردارند.

در مسیر ایجاد رژیم امنیتی بین اسرائیل و کشورهای عربی خلیج فارس به صورت محدود تلاش شده است تا تعادل درستی بین روایت روابط اسرائیل با عربستان سعودی و روابط متفاوت این دولت با پادشاهی‌های کوچک‌تر خلیج فارس ایجاد کنند. در واقع این روابط محتاطانه و شکننده هستند. نسبت به سی سال و حتی بیست سال پیش، عرب‌های خلیج فارس اهمیت کمتری به موضوع فلسطین می‌دهند، اما این موضوع هنوز برای آن‌ها اهمیت دارد و این مسئله بیشتر از آن که برای نخبگان حاکم اهمیت داشته باشد، برای عموم مردم مهم است. نخبگان حاکم بیش از آنکه نگران چالش اسرائیل باشند،

خلیج فارس؛ تحول جایگاه در اقتصاد سیاسی بین المللی



دکتر کامران کرمی

پژوهشگر مسائل خلیج فارس

نقشی که خود را در سال های اخیر با سندهای آینده نگرانه و چشم اندازهای توسعه اقتصادی ۲۰۳۰، ۲۰۳۵ و ۲۰۴۰ نمایان ساخته است. این نقش همچنین خود را در مناقشه ایران و آمریکا نیز بازتاب داده و زمینه فراتر رفتن از جایگاه سنتی بعنوان دولت های وابسته به جایگاه نوین یعنی میانجیگری و میزبانی از مذاکرات صلح در شکاف های نظم کهنه به نظم نوپدید را فراهم کرده است.

به عبارت بهتر، این تحول نقش و جایگاه ناشی از پیشران تغییر اولویت های داخلی-منطقه ای-بین المللی بلوک GCC است که خود را در جذب سرمایه گذاری های خارجی، تبدیل شدن به قطب های گردشگری، هوش مصنوعی و میزبانی از نهادهای مالی بازتاب داده است. سرریز این نقش در منطقه خود را در احیای روابط دیپلماتیک با جمهوری اسلامی ایران و میانجیگری-میزبانی شیخ نشین ها از مذاکرات غیرمستقیم تهران و واشنگتن به خوبی جلوه گر ساخته است. این نقش همچنین در سایر معادلات خارج از منطقه اما در پیوند با آن یعنی اوکراین و غزه نیز کاملاً ملموس است. فراتر از این دو صحنه، امضای مشارکت های جامع با سایر مناطق از آسیای مرکزی و اتحادیه اروپا گرفته تا کارائیب و جنوب جهانی به

۱۰ اردیبهشت در تقویم ایرانی مصادف با روز ملی خلیج فارس است. پهنه ای آبی به وسعت تاریخ، با ژئوپلیتیک برجسته جهانی، تنوع فرهنگی جذاب و ظرفیت های ممتاز انرژی. از منظر این کلان تصویر است که جایگاه خلیج فارس به نقش مناطق در ژئوپلیتیک جهانی و ژئواستراتژیک رقابت قدرت های بزرگ پیوند می خورد و برجسته می شود.

مجموعه خلیج فارس بعنوان یکی از زیرسیستم های اصلی نظام منطقه ای خاورمیانه که گرانیگاه انرژی و کانون اقتصاد سیاسی بین المللی است، در طول دو دهه گذشته دستخوش تحول جایگاه در معادلات قدرت های بزرگ شده است. وابستگی قدرت های بزرگ به انرژی خلیج فارس، نقش این منطقه در ترانزیت انرژی و تلاقی کریدورهای شمال-جنوب و شرق-غرب که صف بندی ها، ائتلاف سازی و آرایش بازیگران دخیل در این مجموعه را دستخوش تغییرات جدی کرده، خلیج فارس را در کانون تحولات قرار داده است. از منظر تحول در این جایگاه است که شاهد تغییر نقش بازیگران این مجموعه بویژه شورای همکاری و در راس آنها عربستان سعودی، امارات و قطر از دولت های ذره ای و کوچک به کنشگران فعال فرامنطقه ای و بین المللی هستیم.

قابل توجهی کند، همزمان می تواند ایران را به ثقل تحول جایگاه بین المللی خلیج فارس پیوند زند.

در شرایطی که مذاکره با ایالات متحده فرصت مناسبی را برای حل یکی از کشمکش های ایران با غرب فراهم کرده و نقش بازیگران شورای همکاری به سود روند مذاکرات و تقویت کننده آن است، باید از این لحظه مهم برای به روز رسانی ادراک جدید از معادلات جدید قدرت در سطح جهانی و حاکم بر ژئوپلیتیک خلیج فارس استفاده کرد. خواست و اراده رهبران منطقه برای حل مناقشات منطقه ای با تعریف کلان پروژه های اقتصادی، بستر مناسبی برای فراتر رفتن از نقش سنتی همسایگی و تعریف شبکه ای جدید از روابط منطقه ای با ایران را فراهم کرده است.

این ظرفیت در منطقه و میان ایران و همسایگان جنوبی خلیج فارس وجود دارد و شکل گیری توافق بین ایران و آمریکا می تواند زمینه مناسبی برای تعریف همکاری های مشترک از جمله در محیط زیست، آب، همکاری های دریایی بعنوان حوزه های مهم، حساس و حیاتی میان تهران و شیخ نشین ها باشد. روز ملی خلیج فارس بهانه ای برای بازخوانی سیاست همسایگی و پویایی های قدرت در این آبراه بین المللی است.

خوبی نقش بازیگران مجموعه شورای همکاری در بین المللی شدن جایگاه خلیج فارس را انعکاس می دهد.

از منظر این تحولات ساختاری و کارکردی است که ایران علیرغم جایگاه بعنوان یکی از اصلی ترین بازیگران مجموعه امنیتی خاورمیانه و زیرسیستم خلیج فارس و اشراف بر ساحل شمالی آن، دسترسی به آب های آزاد و ظرفیت های ممتاز انسانی، انرژی و معدنی، نقش درخوری را به موازات پتانسیل هایش در این بازی بزرگ بین المللی پیدا نکرده است.

گرامیداشت یاد و نام خلیج فارس نباید صرفاً به تقویم و دعوای بین دو سوی ساحل خلیج فارس تقلیل پیدا کند. شایسته است که ایران با خوانش دوباره از جایگاه بین المللی از دست رفته خود، زمینه جایی در معادلات قدرت در سطح جهانی را مجدداً در دستور کار قرار دهد. در فضایی که اختلافات بر سر جزایر ایرانی در حال تبدیل شدن به یک مناقشه بین المللی از سوی امارات با همراهی برخی بازیگران منطقه ای و بین المللی است، خنثی کردن این بازی نه با واکنش و توصیه، بلکه از مسیر تقویت جایگاه منطقه ای ایران و توجه کانونی به موقعیت ایران در نظم نوپدید جهانی قابل تحقق است. بی تردید حل مسائل با منطقه و نظام بین الملل ضمن اینکه می تواند به خنثی کردن تهدیدات کمک

معمای غزه و خلیج فارس: واگرایی استراتژیک در سیاست گذاری کشورهای عربی



هدی یوسفی،

پژوهشگر مهمان گروه مطالعات خلیج فارس مرکز مطالعات علمی و استراتژیک خاورمیانه

امارات متحده ی عربی با بهره گیری از عضویت غیردائم در شورای امنیت، به دنبال تبدیل شدن به سازنده ی نوعی نظم نرم در پرونده ی فلسطین بوده؛ هرچند این تلاش ها تحت الشعاع روابط عمیق امنیتی فناورانه با اسرائیل قرار گرفته است. بحرین نیز، اگرچه در سطح رسمی به توافق ابراهیم پایبند مانده، اما فشار مجلس ملی باعث شد موقتاً روابط اقتصادی را محدود کند؛ حرکتی نمادین که از دیپلماسی دوگانه ی این کشور پرده برداشت. در طرف مقابل، عمان با اتخاذ موضع بی طرفانه تر، خود را به حیاط خلوت مذاکرات محرمانه تبدیل کرده؛ حال آن که کویت همچنان به خط مشی ضدعادی سازی تاریخی خود وفادار مانده است.

میانجی گری پیچیده قطر

قطر در این بحران نقشی پارادوکسیکال ایفا کرده است؛ از یک سو با میزبانی دفتر سیاسی حماس و تسهیل مذاکرات تبادل اسرا به سوئیس خاورمیانه بدل شده، و از سوی دیگر با پرونده «قطرگیت» که طی آن مشاوران نتانیاهاو متهم به دریافت رشوه برای تأثیرگذاری بر رسانه های اسرائیلی شدند. وجهه ی دیپلماتیک خود را مخدوش می بیند.

بیش از یک سال و نیم از تشدید درگیری های خشونت بار در غزه می گذرد؛ دوره ای مملو از آتش بس های شکننده و نقض های مکرر که موضع گیری کشورهای خلیج فارس را در میانه ی تنش های پیچیده ی ژئوپلیتیکی قرار داده است. این بحران نه تنها آزمونی برای سیاست گذاری خارجی این کشورها بوده، بلکه تعادل ظریف بین منافع ملی، امنیت جمعی عربی و فشار افکار عمومی را به نمایش گذاشته است.

مواضع کشورهای شورای همکاری خلیج فارس

همگرایی استراتژیک در بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس نسبت به اسرائیل و مسئله ی فلسطین همواره با چالش های بنیادین روبه رو بوده است. این شکاف در پی حملات ۷ اکتبر آشکارتر شد؛ جایی که امارات متحده عربی و بحرین - دو کشوری که روابط خود با تل آویو را عادی سازی کرده اند- مستقیماً حماس را محکوم کردند؛ در حالی که عربستان سعودی، عمان، قطر و کویت بر نقش محوری اشغالگری اسرائیل در تشدید خشونت ها تأکید داشتند. این واگرایی، بازتابی از گذار ناتمام استراتژیک در سیاست خارجی کشورهای جنوب خلیج فارس است که در آن معادله ی امنیت ملی با اصول پان عربیسم در تنش قرار گرفته است.

ثبات‌بخش جایگزین در منطقه معرفی نماید. نکته قابل توجه دیگر نیز، رویکرد محتاطانه ریاض در عدم استفاده از ابزار نفتی بود که نشان‌دهنده تحلیل دقیق هزینه-فایده در سیاست‌گذاری کشورهای خلیج فارس محسوب می‌شود.

فرجام

پس از یک سال و نیم بحران، چند روند کلیدی قابل پیش‌بینی است: نخست، مرگ روانی توافق‌های ابراهیم که اگرچه رسماً ملغی نشده‌اند، اما مشروعیت سیاسی خود را در افکار عمومی عربی از دست داده‌اند. دوم، ظهور گسل جدید در جهان عرب بین کشورهایی که عادی‌سازی را ابزاری برای نفوذ می‌دانند (امارات و بحرین) در مقابل آن‌هایی که آن را تهدیدی برای هویت جمعی می‌پندارند (قطر و کویت). سوم، وابستگی روزافزون بازیگران بین‌المللی به مکانیسم‌هایی که کشورهای خلیج فارس برای مدیریت بحران به کار گرفته‌اند، علیرغم تمام تناقضات موجود نیز امری قابل توجه است.

در نهایت، به نظر می‌رسد تنش غزه به نوعی بن‌بست در روابط منطقه‌ای تبدیل شده است؛ وضعیتی که در آن نه جنگ تمام‌عیار ممکن است و نه صلح پایدار. در این میان، کشورهای خلیج فارس ناگزیرند بین حفظ دستاوردهای توسعه‌ای و پاسخ به مطالبات مردمی، راهبردهای پیچیده‌تری بیابند؛ راهی پُریچ‌وخم که ثبات داخلی و جایگاه بین‌المللی آن‌ها را به چالش می‌کشد.

تلاش‌های قطر در سازماندهی آتش‌بس‌های موقت، هرچند حائز اهمیت بوده، اما با موانع ساختاری روبه‌رو شده است: اولاً، شبکه‌ی الجزیره با پوشش رسانه‌ای یک‌سویه، بی‌طرفی لازم را زیر سؤال برده؛ ثانیاً، گسترش دامنه‌ی درگیری به جبهه‌ی لبنان و دریای سرخ، بازیگران جدیدی را وارد معادله کرده که اولویت‌های متفاوتی دارند و این مسئله روند میانجی‌گری برای دوحه را بیش از پیش پیچیده نموده است. **منطق ژئواکونومیک نقش‌آفرینی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس**

تحلیل مواضع کشورهای عربی خلیج فارس، بدون در نظر گرفتن معادله‌ی توسعه‌گرایی امنیت‌محور، ناقص خواهد بود. این کشورها در یک دهه‌ی اخیر، با اتکا به برنامه‌های بلندپروازانه‌ای - غالباً در چارچوب اسناد ۲۰۳۰ - به دنبال تبدیل شدن به کانون‌های اقتصاد دانش‌بنیان بوده‌اند. اما بحران غزه این استراتژی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. به طور مثال ناامنی منطقه‌ای، جریان سرمایه‌گذاری خارجی در پروژه‌های کلان مثل NEOM عربستان را مختل کرده، موج افکار عمومی ضداسرائیلی، جامعه‌ی ریسک‌گریز در کشورهای خلیج فارس را تحت فشار قرار داده و تشدید تنش‌ها باعث بازتعریف اولویت‌های بودجه‌ای از پروژه‌های توسعه به امنیت شده است.

در این میان، عربستان سعودی با هدایت هیئت اسلامی-عربی در شورای امنیت، کوشید تا خود را به عنوان مرکز

روند عادی سازی روابط کشورهای عربی خلیج فارس با اسرائیل: پیشران‌ها، پیامدها و محدودیت‌ها



بردیا فرهمند

دانش‌آموخته مطالعات امنیت و مناقشات خاورمیانه از دانشگاه ماساریک

شده است. این کشورها اسرائیل را، به‌رغم اختلافات تاریخی، شریکی موثر برای مهار تهدیدهای ناشی از ایران می‌دانند. همکاری‌های اطلاعاتی پیش از عادی سازی، و تعمیق این همکاری‌ها پس از آن، نشان‌دهنده یک اتحاد ضدایرانی نوظهور است که نظم منطقه‌ای را از ساختار سنتی اعراب-اسرائیل به ساختار ژئوپلیتیک جدیدی تغییر داده است. عامل دوم، تمایل کشورهای خلیج فارس برای تقویت جایگاه خود در سیاست خارجی ایالات متحده، به‌ویژه در دوران دولت ترامپ است. با توجه به حمایت بی‌قید و شرط ترامپ از اسرائیل و سیاست فشار حداکثری علیه ایران، نزدیکی به اسرائیل به‌عنوان ابزار نفوذ بیشتر در واشنگتن و کسب امتیازات دیپلماتیک و نظامی در نظر گرفته شد. امارات و بحرین با امضای توافق با اسرائیل توانستند نزدیکی بیشتری با دولت آمریکا پیدا کنند، امتیازات نظامی خاصی دریافت کنند و حتی در صنایع پیشرفته نظامی آمریکا شریک شوند. در کنار پیشران‌های امنیتی و دیپلماتیک، ملاحظات اقتصادی و فناورانه نیز در عادی سازی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. اسرائیل، با داشتن زیرساخت‌های پیشرفته در حوزه‌هایی چون فناوری اطلاعات، کشاورزی هوشمند،

روند عادی سازی روابط رسمی میان برخی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و اسرائیل، به‌ویژه پس از امضای توافقنامه‌های ابراهیم در سال ۲۰۲۰، به یکی از مهم‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه در دهه اخیر بدل شده است. امارات متحده عربی و بحرین به‌عنوان نخستین کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، با میانجی‌گری دولت ترامپ، وارد رابطه دیپلماتیک و اقتصادی رسمی با اسرائیل شدند؛ گامی که به سرعت توجه دیگر دولت‌های عربی، از جمله عربستان سعودی، مراکش و سودان را نیز به خود جلب کرد و روندی الگووار برای منطقه شکل داد. در این مقاله، تلاش می‌شود تا با نگاهی چندبعدی و تحلیلی، پیشران‌ها، پیامدها و محدودیت‌های این روند بررسی شود.

پیشران‌های اصلی

نخستین و مهم‌ترین عامل مؤثر در شکل‌گیری این روند، همگرایی امنیتی و راهبردی میان اسرائیل و برخی دولت‌های عربی در مواجهه با ایران است. جمهوری اسلامی ایران با گسترش نفوذ منطقه‌ای خود از طریق حمایت از گروه‌های نیابتی در لبنان، سوریه، عراق و یمن، و نیز با پیگیری برنامه هسته‌ای، موجب نگرانی دولت‌هایی چون امارات و بحرین

در حوزه اقتصادی، گرچه روابط با اسرائیل ظرفیت‌هایی برای رشد فناوری و توسعه زیرساخت‌های جدید فراهم کرده، اما این روابط در غیاب مشروعیت اجتماعی، دچار سطحی‌ماندن و شکنندگی در بلندمدت است. بسیاری از پروژه‌های سرمایه‌گذاری با سرعت لازم پیش نرفته‌اند و نگرانی‌های سیاسی و ایدئولوژیک بر آن‌ها سایه افکنده است.

مسئله غزه به مثابه گره ژئوپلیتیکی

در این میان، مسئله غزه و درگیری‌های مکرر میان اسرائیل و گروه‌های مقاومت فلسطینی، به ویژه حماس، به یکی از گره‌های ژئوپلیتیکی اصلی در منطقه تبدیل شده است. غزه نه تنها محل بحران انسانی مداوم، بلکه نماد تضاد میان پروژه عادی سازی و خواست عمومی برای عدالت است. جنگ غزه در سال ۲۰۲۳ بار دیگر نشان داد که عادی سازی بدون حل بنیادین مناقشه فلسطین، صرفاً صورت‌بندی ناپایدار و پرتنش از روابط منطقه‌ای را ایجاد می‌کند.

واکنش سرد دولت‌های امضاکننده توافق‌نامه‌های ابراهیم به حملات اسرائیل به غزه، و ادامه روابط امنیتی و اقتصادی با تل‌آویو، شکاف عمیقی میان دولت‌ها و مردم عرب ایجاد کرده است. این وضعیت نشان داد که همگرایی با اسرائیل از مسئله فلسطین گسسته شده و به گونه‌ای از «ژئوپلیتیک بدون اخلاق» تبدیل شده است.

در عین حال، غزه برای اسرائیل نیز چالشی مزمن باقی مانده است. وجود مقاومت مسلحانه در این منطقه و ظرفیت انفجارآمیز آن، می‌تواند روندهای عادی سازی را در هر لحظه به چالش بکشد. تا زمانی که بحران غزه به شکل پایدار و سیاسی حل و فصل نشود، عادی سازی نمی‌تواند به صورت گسترده و با ثبات گسترش یابد.

محدودیت‌ها و چشم‌انداز آینده

یکی از مهم‌ترین محدودیت‌ها، موضع محافظه‌کارانه عربستان سعودی است. اگرچه روابط غیررسمی و سطح پایین امنیتی و فناورانه میان ریاض و تل‌آویو وجود دارد، اما عربستان همچنان بر شروطی نظیر تشکیل دولت فلسطینی و تضمین‌های امنیتی آمریکا تأکید می‌کند. جایگاه مذهبی عربستان در جهان اسلام و رقابت‌های داخلی قدرت در این

امنیت سایبری و فناوری‌های پزشکی، شریکی جذاب برای کشورهای خلیج فارس است که در حال اجرای برنامه‌های متنوع سازی اقتصادی هستند. امارات به طور خاص، میلیاردها دلار در صنایع تکنولوژیک اسرائیل سرمایه‌گذاری کرده و توافق‌نامه‌های گسترده‌ای در حوزه‌های استارت‌آپی، کشاورزی و دارویی با اسرائیل به امضا رسانده است.

پیامدهای چندلایه

عادی سازی روابط با اسرائیل در حوزه امنیتی، به تغییر بنیادین در معماری قدرت منطقه‌ای منجر شده است. همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی میان اسرائیل و کشورهای عربی، به ویژه در حوزه‌های سایبری، ضد تروریسم و دفاع هوایی، در حال تبدیل شدن به نوعی ائتلاف جدید منطقه‌ای هستند. این همگرایی در سایه تهدید مشترک ایران، احتمال بازتعریف نظم منطقه‌ای را در دهه آینده افزایش می‌دهد.

از منظر سیاسی، یکی از مهم‌ترین پیامدهای منفی عادی سازی، به حاشیه رفتن آرمان فلسطین در سیاست رسمی جهان عرب است. توافق‌نامه‌های ابراهیم بدون هیچ‌گونه پیش شرط جدی درباره توقف شهرک سازی، بازگشت آوارگان یا تشکیل دولت مستقل فلسطینی به امضا رسیدند. این امر از دید نخبگان فلسطینی، به منزله خیانت به آرمان فلسطین و پایان سیاست «وحدت عربی علیه اشغال» تلقی شد. سازمان آزادی بخش فلسطین، حماس و گروه‌های دیگر این روند را محکوم کرده و آن را عادی سازی بدون عدالت نامیده‌اند.

از سوی دیگر، واکنش افکار عمومی کشورهای عربی به روند عادی سازی عمدتاً منفی بوده است. نظرسنجی‌های مستقل در کشورهای عربی، از جمله نظرسنجی موسسه Arab Center در سال ۲۰۲۰ و پس از آن، نشان می‌دهند که بیش از ۷۰ درصد مردم در کشورهای عربی، هرگونه عادی سازی روابط با اسرائیل را بدون حل مسئله فلسطین رد می‌کنند. در امارات و بحرین، گرچه مخالفت‌ها به دلیل محدودیت‌های سیاسی به صورت علنی بروز نکرده‌اند، اما جامعه مدنی و فعالان حقوق بشر بارها نسبت به این روند هشدار داده‌اند.

کشور نیز عامل بازدارنده‌ای برای امضای رسمی توافق نامه به شمار می‌رود.

از سوی دیگر، شکنندگی سیاست خارجی ایالات متحده در پی تغییرات دولت‌ها نیز بر پایداری این روند سایه افکنده است. با رفتن ترامپ و روی کار آمدن دولت بایدن، سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بار دیگر دچار نوسان شد. بایدن ضمن حفظ اصول کلی توافق‌های ابراهیم، بر لزوم احیای مذاکرات صلح با فلسطینیان نیز تأکید دارد. این موضوع ممکن است در آینده، دولت‌های عربی را با فشارهای مضاعف روبرو سازد. در این میان، جایگاه ژئوپلیتیکی ایران به عنوان گلوگاه اتصال شرق و غرب آسیا و کنترل کننده تنگه هرمز، اهمیتی فراتر از تقابل با اسرائیل و اعراب دارد. ایران دروازه بالقوه‌ای برای طرح کمربند-راه چین، و نقطه عبور انرژی و ترانزیت به اروپا است. غرب، به ویژه آمریکا، تمایلی به آن ندارد که ایران به حلقه‌ای تابع در زنجیره هژمونی چین در اوراسیا تبدیل شود. در همین راستا، نزدیکی بیش از حد تهران به پکن می‌تواند تهدیدی برای توازن قوا در خاورمیانه تلقی شود. بنابراین، تنظیم روابط با ایران، خواه از مسیر مهار یا ادغام، نقش حیاتی در آینده نظم جهانی خواهد داشت. اسرائیل و کشورهای عربی خلیج فارس، هر دو در این معادله دارای

منافع مشترکی هستند: حفظ خاورمیانه به عنوان حوزه نفوذ غرب، نه چینی‌سازی آن.

جمع‌بندی

روند عادی‌سازی روابط کشورهای عربی خلیج فارس با اسرائیل، پدیده‌ای چندلایه و برخاسته از مجموعه‌ای از عوامل امنیتی، ژئوپلیتیکی، اقتصادی و بین‌المللی است. این روند اگرچه توانسته نظم منطقه‌ای را دگرگون سازد و زمینه‌ساز اتحادهای نوینی شود، اما در غیاب راه حل عادلانه برای مسئله فلسطین و بحران غزه، و در سایه نارضایتی گسترده افکار عمومی عربی، نمی‌تواند به صلحی پایدار و فراگیر منجر شود.

غزه، به عنوان گره ژئوپلیتیکی بحران، و مسئله فلسطین، به مثابه معیار عدالت منطقه‌ای، همچنان آزمونی مهم برای مشروعیت و پایداری این روند هستند. اگر عادی‌سازی بدون پاسخ‌دادن به این دو محور ادامه یابد، نه تنها مشروعیت خود را از دست خواهد داد، بلکه ممکن است به بازتولید ناامنی، رادیکالیسم و شکاف‌های عمیق‌تر اجتماعی و سیاسی در خاورمیانه بینجامد. آینده این روند، وابسته به توانایی دولت‌های عربی و اسرائیل در ایجاد توازن میان منافع امنیتی، مطالبات مردمی و عدالت منطقه‌ای خواهد بود.

از تنگه هرمز تا کاخ سفید: نقش خلیج فارس در معادلات انرژی و امنیت ملی آمریکا در دولت دوم ترامپ



دکتر ابراهیم رضایی راد،

پژوهشگر مهمان گروه مطالعات دیپلماسی انرژی مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعاتی استراتژیک خاورمیانه

بودند. در همین راستا به بررسی استراتژی انرژی ایالات متحده آمریکا در دوران ترامپ و جایگاه خلیج فارس در سیاست‌های دولت وی می‌پردازیم.

استراتژی انرژی ایالات متحده تحت رهبری ترامپ

در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، سیاست انرژی ایالات متحده دگرگونی چشم‌گیری را تجربه کرد. ترامپ با شعار «آمریکا را دوباره بزرگ کنیم» و سیاست سلطه انرژی، وارد کاخ سفید شد. این سیاست در پی آن بود که ایالات متحده نه تنها در تأمین نیاز داخلی به انرژی خودکفا شود، بلکه به یک صادرکننده مهم در بازار جهانی انرژی نیز بدل گردد. در همین راستا، چند محور اصلی در سیاست انرژی ترامپ قابل مشاهده است.

۱. تأکید بر منابع انرژی فسیلی

ترامپ مجدداً جایگاه نفت، گاز طبیعی و زغال سنگ را در سیاست‌گذاری انرژی تقویت کرد. دولت او حمایت بی‌سابقه‌ای از صنایع استخراجی به عمل آورد و پروژه‌های

خلیج فارس همواره یکی از حیاتی‌ترین مناطق ژئوپولیتیکی جهان در حوزه انرژی بوده است. وجود منابع عظیم نفت و گاز، موقعیت استراتژیک در مجاورت تنگه هرمز و وابستگی قابل توجه بازارهای جهانی به صادرات انرژی از این منطقه، جایگاه خلیج فارس را در معادلات قدرت جهانی تثبیت کرده است. ایالات متحده، به عنوان یکی از بازیگران کلیدی در نظام بین‌الملل، همواره به دنبال حفظ نفوذ و حضور پایدار خود در این منطقه بوده است؛ نه تنها به دلایل نظامی یا امنیتی، بلکه عمدتاً در راستای حفظ ثبات بازار انرژی و تأمین منافع راهبردی خود. در دوران نخست ریاست جمهوری دونالد ترامپ (۲۰۱۷-۲۰۲۱)، سیاست انرژی آمریکا با شعار سلطه انرژی بازتعریف شد. خروج از توافق اقلیمی پاریس، افزایش تولید نفت شیل، کاهش وابستگی به واردات انرژی و همچنین سیاست‌های تهاجمی علیه ایران و نزدیکی به کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، از جمله شاخصه‌های این دوره

کرد. این روند موجب شد وابستگی آمریکا به خاورمیانه کاهش یابد اما به معنای بی نیازی کامل نبود، زیرا ثبات بازار جهانی نفت همچنان برای اقتصاد آمریکا حیاتی باقی ماند.

۴. استفاده از انرژی به عنوان ابزار سیاست خارجی

ترامپ از انرژی به عنوان ابزاری ژئوپلیتیکی نیز بهره گرفت. تحریم‌های شدید علیه صادرات نفت ایران و ونزوئلا بخشی از سیاست فشار حداکثری او بودند. همچنین، از انرژی به عنوان اهرمی برای رقابت با روسیه در بازار گاز اروپا و با چین در حوزه انرژی آسیا استفاده کرد. در عین حال، روابط با کشورهای عربی صادرکننده نفت تقویت شد تا جایگزینی برای نفت ایران فراهم شود و قیمت‌ها در سطحی کنترل شده باقی بمانند.

منابع انرژی

در تصویر شماره یک شما شاهد میزان ذخایر نفت خام ۵ کشور دنیا هستید. نکته قابل توجه حضور ۳ کشور از خاورمیانه در میان ۵ کشور با بالاترین میزان ذخایر نفت خام جهان است.

تولید انرژی از سوخت‌های فسیلی را مجدداً فعال کرد. با توسعه فناوری‌های حفاری به ویژه فرکینگ، آمریکا به یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت و گاز جهان تبدیل شد.

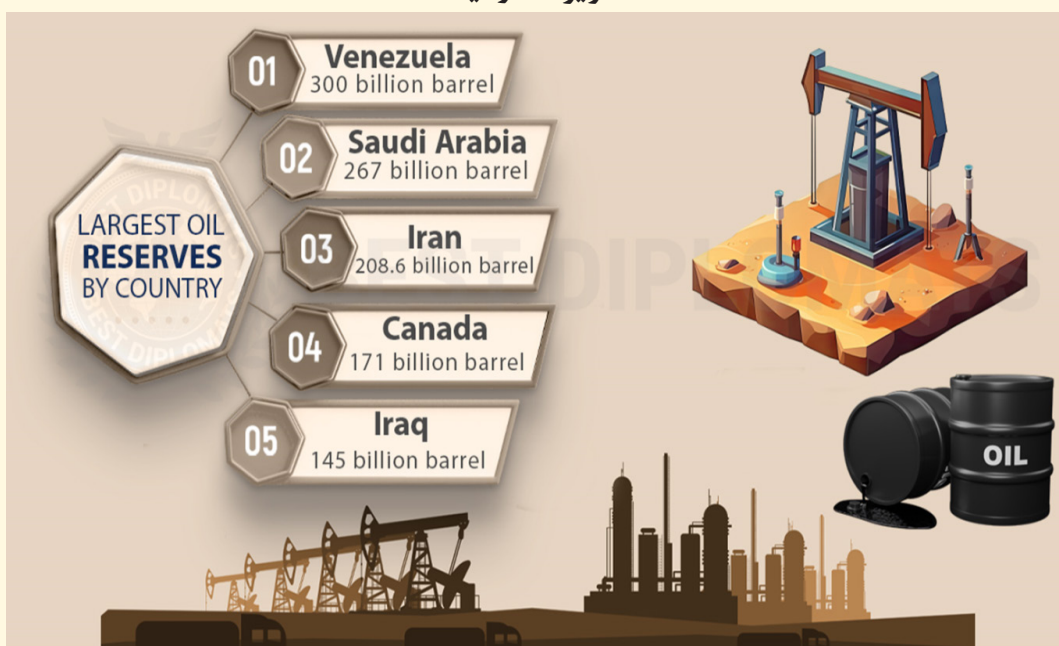
۲. سیاست کاهش تعهدات و مخالفت با انرژی‌های پاک

در راستای حمایت از صنایع سنتی انرژی، دولت ترامپ بسیاری از مقررات زیست‌محیطی وضع شده در دولت‌های پیشین را لغو یا تضعیف کرد. از جمله اقدامات مهم او می‌توان به خروج از توافق اقلیمی پاریس، کاهش محدودیت‌های انتشار گازهای گلخانه‌ای، و بی‌توجهی به یارانه‌های انرژی تجدیدپذیر اشاره کرد. این سیاست باعث شد تمرکز بر انرژی‌های نو در سطح فدرال کاهش یابد.

۳. تقویت صادرات انرژی و استقلال انرژی آمریکا

ترامپ تلاش کرد آمریکا را به بازیگری تعیین‌کننده در بازار جهانی انرژی تبدیل کند. با کاهش محدودیت‌های صادراتی، آمریکا شروع به صادرات LNG، نفت خام به کشورهای مختلف از جمله کشورهای اروپایی و آسیایی

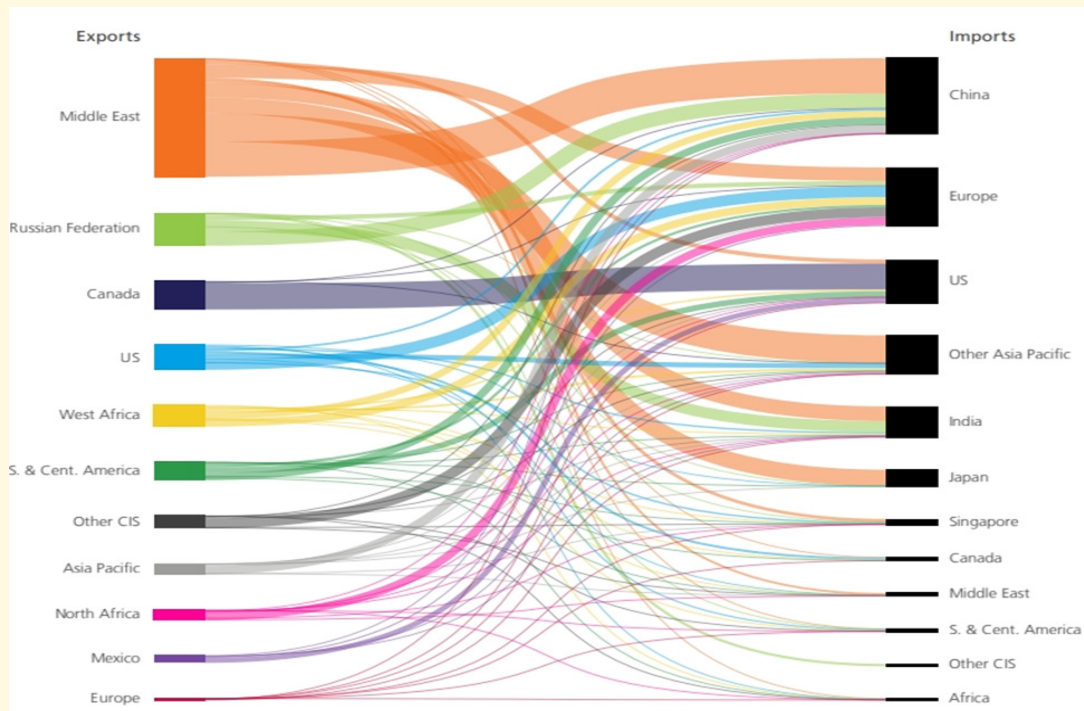
تصویر شماره یک



خوبی محوری بودن جریان نفت خاورمیانه در جهان را نمایش می‌دهد.

در نمودار تصویر دو شاهد جریان صادرات گاز از خاورمیانه به سایر نقاط جهان هستیم. این نمودار به

تصویر شماره دو

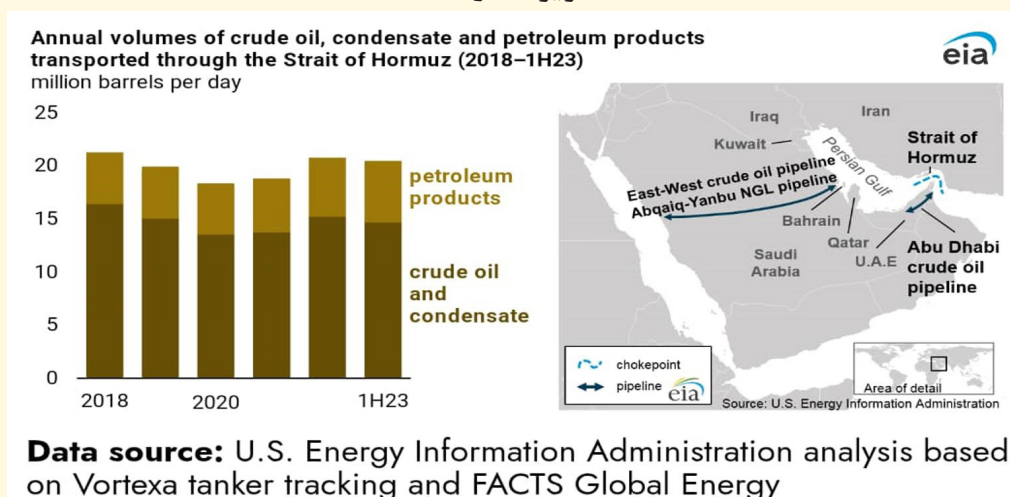


از دیرباز تا کنون امنیت آن را امری بسیار مهم تلقی کند. برای درک بیشتر اهمیت تنگه هرمز به چند نمودار و آمار در این بخش اشاره می شود. در تصویر شماره سه شاهد میزان ترانسفر نفت خام و تولیدات پتروشیمی از مسیر تنگه هرمز از سال ۲۰۱۸ تا نیمه سال ۲۰۲۳ است. تصویر شماره چهار نیز آمار و ارقام صادرات بر اساس تفکیکی کالا و سال است. در تصویر شماره پنج نیز شاهد تفکیک صادرات بر اساس کشورها هستیم که کشور عربستان بخش عمده ی از صادرات از طریق تنگه هرمز در خصوص نفت و فرآورده های نفتی را به خودش اختصاص داده است.

اهمیت تنگه هرمز به عنوان گذرگاه استراتژیک

تنگه هرمز خلیج فارس را به دریای عمان و اقیانوس هند متصل می کند و یکی از مهم ترین گذرگاه های دریایی جهان است. روزانه حدود ۲۰٪ از کل نفت مصرفی جهان از طریق این تنگه عبور می کند. کشورهایی مانند ایران، عربستان، عراق، کویت، قطر و امارات نفت و گاز خود را از این مسیر صادر می کنند. هرگونه اختلال در عبور و مرور کشتی های نفتکش از این تنگه، می تواند به افزایش سریع قیمت نفت و بی ثباتی در بازارهای جهانی منجر شود. اهمیت تنگه هرمز سبب شده است که ایالات متحده آمریکا

تصویر شماره سه



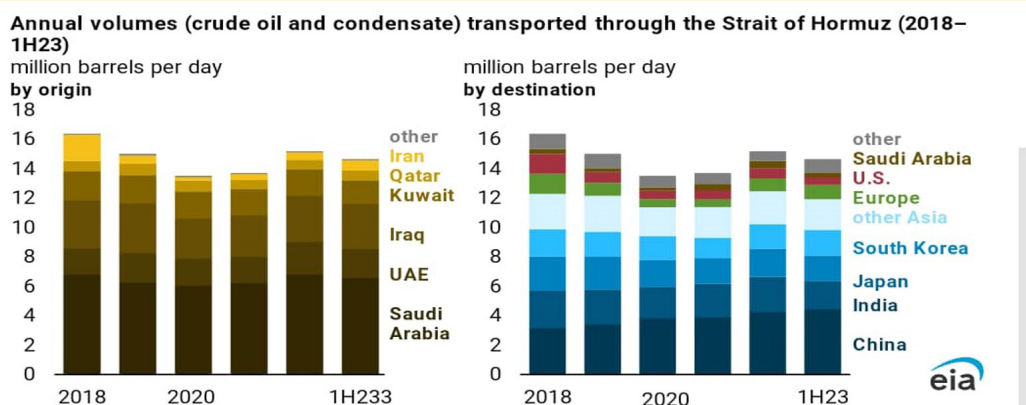
تصویر شماره چهار

Volume of crude oil, condensate, and petroleum products transported through the Strait of Hormuz (2018-1H23)
million barrels per day

	2018	2019	2020	2021	2022	1H23
Total oil flows through Strait of Hormuz	21.3	19.9	18.3	18.8	20.8	20.5
Crude oil and condensate	16.4	15.0	13.5	13.7	15.2	14.7
Petroleum products	4.9	4.9	4.8	5.1	5.6	5.8
World maritime oil trade	77.4	77.1	71.9	73.2	75.2	76.3
World total petroleum and other liquids consumption	100.1	100.9	91.6	97.1	99.6	100.3
LNG flows through Strait of Hormuz (billion cubic feet per day)	10.3	10.6	10.4	10.6	10.9	10.8

Data source: U.S. Energy Information Administration, *Short-Term Energy Outlook*, and U.S. Energy Information Administration analysis based on Vortexa tanker tracking and FACTS Global Energy

تصویر شماره پنج



Data source: U.S. Energy Information Administration analysis based on Vortexa tanker tracking data

منطقه خلیج فارس و حفظ زنجیره تولید و عرضه انرژی از خاورمیانه و خلیج فارس اهمیت بسیار بالایی در امنیت ملی ایالات متحده آمریکا دارد.

نقش کشورهای خلیج فارس در ایجاد تعادل در بازار نفت کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، به ویژه ایران و عربستان سعودی، نقش کلیدی در سیاست گذاری نفتی اوپک و اوپک پلاس دارند. این کشورها می توانند با افزایش یا کاهش تولید، به صورت هدفمند قیمت جهانی نفت را تنظیم کنند. در دوران ترامپ، حفظ قیمت پایین نفت برای تحریک اقتصاد داخلی و کاهش فشار بر مصرف کنندگان آمریکایی اهمیت بالایی داشت.

نقش ذخایر استراتژیک انرژی ایالات متحده

ایالات متحده دارای ذخایر استراتژیک نفت (Strategic Petroleum Reserve) است که در شرایط بحران از

افزایش تولید نفت شیل در آمریکا در برابر حفظ ثبات خلیج فارس

در دهه گذشته، به ویژه در دوران ترامپ، با شکوفایی فناوری استخراج نفت شیل (shale oil)، ایالات متحده توانست به یکی از بزرگ ترین تولیدکنندگان انرژی در جهان تبدیل شود. این افزایش تولید باعث شد واردات انرژی آمریکا کاهش یابد و اصطلاح «استقلال انرژی» به واقعیت نزدیک تر شود. با این حال، حتی با کاهش وابستگی مستقیم به نفت خلیج فارس، ثبات این منطقه برای آمریکا همچنان حیاتی باقی ماند، زیرا قیمت جهانی نفت همچنان تابع تصمیمات اوپک و وضعیت ژئوپلیتیکی خلیج فارس است. همچنین اختلال در عرضه جهانی حتی اگر به آمریکا مستقیماً آسیب نرساند بازارهای مالی و اقتصاد جهانی را تحت تأثیر قرار می دهد، که به طور غیرمستقیم به ضرر آمریکا است. به همین دلیل امنیت و ثبات

خارج شد، یارانه‌های انرژی پاک را کاهش داد و تمرکز سیاست انرژی را روی افزایش تولید نفت، گاز و زغال سنگ گذاشت. این اقدامات در تضاد کامل با روند جهانی به سمت انرژی‌های پاک بود و باعث شد که آمریکا از نظر دیپلماتیک در موضوعات تغییرات اقلیمی منزوی شود. این موضوع سبب شد سرمایه‌گذاری در بخش انرژی‌های تجدیدپذیر کاهش یابد یا متوقف شود و از سویی دیگر شکاف بین سیاست انرژی ایالات متحده و سیاست‌های زیست‌محیطی متحدان اروپایی و شرکای آسیایی عمیق‌تر گردد. این ناسازگاری سبب شد دولت ترامپ در هم‌راستایی با اهداف جهانی کاهش انتشار کربن عمل نکند و حتی در برخی موارد به تضعیف تلاش‌های بین‌المللی برای مقابله با تغییرات اقلیمی دامن بزند.

سناریو توافق یا افزایش تنش با ایران

در انتها دو سناریو در خصوص سیاست ترامپ و تاثیر آن بر خلیج فارس از منظر انرژی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. سناریو اول سناریویی هست که ایران و آمریکا در دوران دوم ترامپ به توافقی جدید دست یابند مثلاً توافقی مانند جایگزین برجام یا *JPCOA Lite*. با این توافق تنش‌های نظامی در منطقه کاهش می‌یابد، که این موضوع منجر به افزایش اطمینان در بازار انرژی جهانی و تامین امنیت انرژی می‌شود. نکته مهم در صورت توافق این است که با کاهش تحریم‌ها علیه نفت ایران، صادرات نفت ایران افزایش می‌یابد، که می‌تواند به کاهش قدرت انحصاری عربستان و امارات در اوپک بینجامد و توازن قوا در بازار انرژی را تغییر دهد و به نوعی شاهد حضور مجدد ایران به عنوان بازیگری تاثیرگذار در زمینه انرژی در بازار جهانی انرژی می‌شود. همچنین ترامپ احتمالاً سعی می‌کرد از توافق با ایران برای محدود کردن نفوذ چین و روسیه در منطقه استفاده کند. علاوه بر این متحدان منطقه‌ای آمریکا به ویژه اسرائیل، عربستان و امارات ممکن بود با احتیاط و نگرانی به این توافق بنگرند و آمریکا را به حفظ فشارهای جانبی (تحریم‌های غیرهسته‌ای، حضور نظامی و ائتلاف‌های امنیتی) ترغیب کنند.

آن استفاده می‌کند. با این حال، این ذخایر تنها در شرایط اضطراری پاسخ‌گو هستند و نمی‌توانند جایگزین بلندمدت برای عرضه باثبات جهانی باشند. بنابراین، همکاری غیرمستقیم با کشورهای خلیج فارس و هماهنگی با سیاست‌های نفتی آن‌ها همچنان برای آمریکا حیاتی است.

دوگانگی بین ثروت انرژی خلیج فارس و روند جهانی گذار انرژی

کشورهای خلیج فارس به ویژه ایران، عربستان سعودی، امارات، کویت و قطر به طور سنتی اقتصادهای نفت محور دارند که درآمدهای اصلی آن‌ها بر پایه صادرات نفت و گاز بنا شده است. این کشورها با داشتن بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان، نقش کلیدی در تأمین انرژی فسیلی دارند. اما در سطح بین‌المللی، روندی شتاب‌گیر در حال شکل‌گیری است که بر کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی، کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای، و توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر تمرکز دارد. این روند که به نام گذار انرژی (energy transition) شناخته می‌شود. در همین راستا یک دوگانگی ساختاری ایجاد می‌شود که:

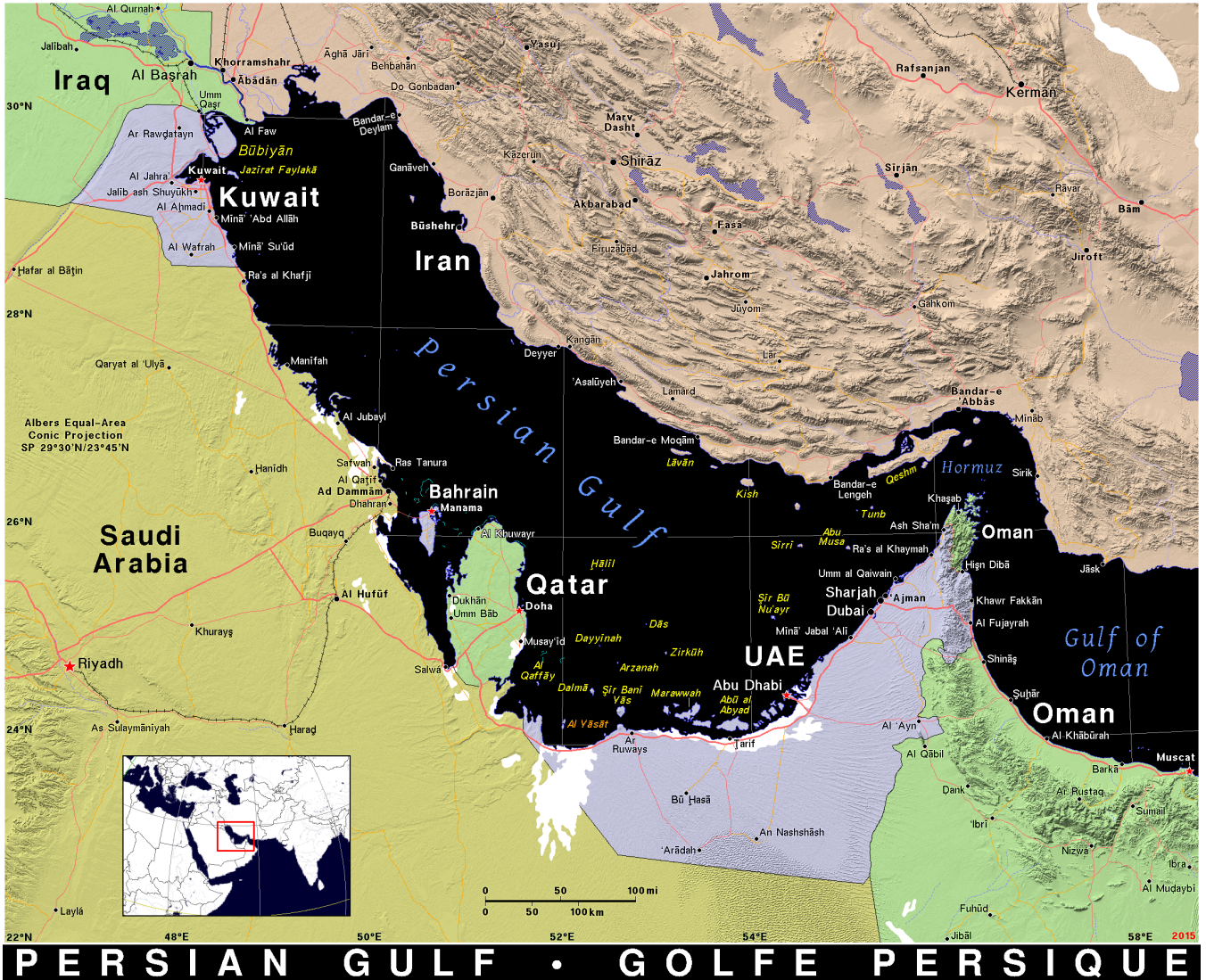
- از یک سو، کشورهای خلیج فارس هنوز بخش عمده درآمد خود را از انرژی‌های فسیلی تأمین می‌کنند.
- از سوی دیگر، تقاضای جهانی به تدریج به سمت انرژی‌های نو، کاهش وابستگی به نفت و استفاده از فناوری‌های پاک مانند خورشیدی، بادی و هیدروژنی در حال حرکت است. این وضعیت، آینده اقتصادی و نقش ژئوپلیتیکی خلیج فارس را در درازمدت با چالش‌هایی مواجه می‌سازد و کشورهای این منطقه را به سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین انرژی سوق داده است (مانند پروژه‌های خورشیدی عربستان یا سرمایه‌گذاری امارات در هیدروژن سبز).

ناسازگاری سیاست‌های ترامپ با حرکت جهانی به سوی انرژی‌های تجدیدپذیر

دونالد ترامپ در دوران ریاست جمهوری خود، برخلاف بسیاری از کشورهای صنعتی، به صراحت سیاست‌های تغییرات اقلیمی را رد کرد. او از توافق اقلیمی پاریس

دولت ترامپ به دنبال افزایش قیمت انرژی و فشار به اقتصاد خود باشد. در واقع اهرم انرژی و اهمیت آن می تواند به عاملی مبدل شود که ترامپ تمایل بیشتری برای توافق با ایران و گسترش عرضه نفت در جهان باشد. به نوعی امنیت انرژی و تمایل به دسترسی به انرژی ارزان و با ثبات سبب توجه خاص ترامپ به منطقه خاورمیانه و چشم پوشی از انرژی های پاک و تجدیدپذیر در دولت دوم وی شده است.

در سناریو دوم اما با توجه به سابقه ترامپ در خروج از برجام و سیاست های غیرقابل پیش بینی او، احتمال بی ثباتی های مقطعی هم همچنان وجود دارد. اینگونه می توان عنوان کرد که در صورت عدم توافق ایران و آمریکا و گسترش تنش میان دو کشور وضعیت خاورمیانه دچار بحرانی می شود که اهمیت و محوریت آن بر روی انرژی است. در واقع تلاطم در بازار انرژی و کاهش عرضه در منطقه سبب چالش جدی خواهد شد که به نظر نمی رسد



agreement have led conservative regional states such as the UAE, Bahrain, and Saudi Arabia to engage in intelligence and security cooperation with Israel. Proximity to Israel has also been seen as a means of increasing influence in Washington, especially during the Trump administration, whose Middle East policy has been defined by confrontation with Iran and full support for Israel. In addition to security issues, economic and technological considerations have also played a role in the normalization process. With its advanced infrastructure in technology, modern agriculture, cyber, and medicine, Israel is particularly attractive to Persian Gulf states seeking to diversify their economies. The United Arab Emirates has taken advantage of this opportunity by investing billions of dollars in Israeli technology industries and signing trade agreements. However, normalization of relations without resolving the Palestinian issue has faced widespread opposition in Arab public opinion. Polls in 2020 and since have shown that more than 70% of citizens in Arab countries do not support any relations with Israel without the formation of an independent Palestinian state and an end to the occupation. In Bahrain and the UAE, civil society activists and social groups have expressed their opposition to this process; although government pressure has prevented the overt expansion of opposition. From the Palestinian perspective, the Abraham Accords were seen as a complete removal of the Palestinian cause from the priorities of the Arab

world and its marginalization in regional equations. These agreements were signed without any binding commitment to stop settlement construction or negotiate the formation of a Palestinian state, effectively leaving Israel's hand open to continue the occupation. For this reason, critics see this process not as peace, but as normalization without justice. On the other hand, the United States, using diplomatic, security and economic tools, is trying to bring Saudi Arabia to this path; although the Saudis continue to insist on preconditions such as the formation of a Palestinian state and final security guarantees. The Gaza war in 2023 was also a serious test of the Abraham Accords. The cold reaction of the signatory countries to Israeli attacks and the continuation of economic and military relations with it showed that the new convergence with Israel has been disconnected from the Palestinian issue. In sum, the normalization of relations between the Persian Gulf countries and Israel, although justified on the basis of security and economic interests, cannot lead to a lasting and just peace in the region in the absence of popular legitimacy and without a just solution to the Palestinian issue. This process, instead of resolving the roots of the crisis, is likely to lead to the reproduction of political and social tensions. Keywords: Abraham Accords, Israel, Persian Gulf States, UAE, Bahrain, Iran, regional security, Palestine issue, US foreign policy, Arab public opinion.

During his presidency, Donald Trump, unlike many industrialized countries, explicitly rejected climate change policies. He withdrew from the Paris climate agreement, reduced clean energy subsidies, and focused energy policy on increasing oil, gas, and coal production. These actions were in stark contrast to the global trend towards clean energy and led to the United States being diplomatically isolated on climate change issues. This led to a reduction or halt in investment in the renewable energy sector and, on the other hand, to a deepening gap between US energy policy and the environmental policies of European allies and Asian partners. This inconsistency caused the Trump administration to not act in line with global goals to reduce carbon emissions and in some cases even undermines international efforts to combat climate change.

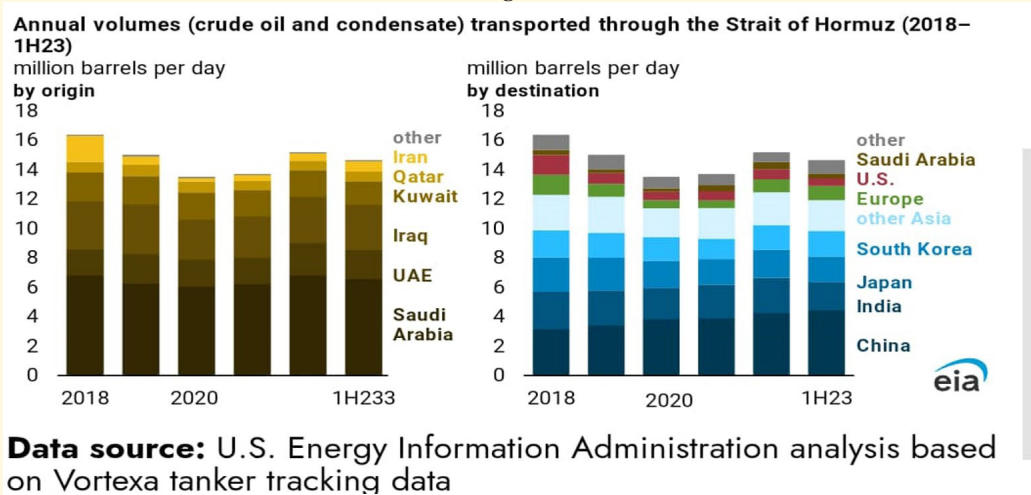
Finally, two scenarios regarding Trump's policy and its impact on the Persian Gulf from an energy perspective are studied and examined. The first scenario is a scenario in which Iran and the United States reach a new agreement during Trump's second term, for example, an agreement such as an alternative to the JCPOA or Lite JPCOA. With this agreement, military tensions in the region will decrease, which will lead to increased confidence in the global energy market and ensure energy security. The important point in the event of an agreement is that by reducing sanctions against Iranian oil, Iranian oil exports will increase, which could lead to a decrease in the monopoly power of Saudi Arabia and the UAE in OPEC and change the balance of power in the energy market and, in a way, witness the re-appearance of Iran as an influential energy player in the global energy market. Trump was also likely trying to use the agreement with Iran to limit the influence of China and Russia in the region. In addition, allies The US regional partners, especially Israel, Saudi Arabia and the UAE, could view this agreement with caution and concern and encourage the US to maintain lateral

pressures (non-nuclear sanctions, military presence and security alliances).

In the second scenario, however, given Trump's history of withdrawing from the JCPOA and his unpredictable policies, there is still a possibility of temporary instability. It can be stated that if Iran and the US do not reach an agreement and tensions between the two countries increase, the situation in the Middle East will be in crisis, the importance and focus of which will be on energy. In fact, the turbulence in the energy market and the reduction in supply in the region will cause a serious challenge, which does not seem to be the Trump administration seeking to increase energy prices and put pressure on its economy. In fact, the energy lever and its importance could become a factor that makes Trump more willing to reach an agreement with Iran and expand the supply of oil in the world. In a way, energy security and the desire to access cheap and stable energy have caused Trump to pay special attention to the Middle East region and ignore clean and renewable energies in his second administration. Abstract: The process of normalizing relations between the Arab Persian Gulf States and Israel has become one of the most important geopolitical phenomena in the Middle East in the past decade, especially after the signing of the "Abraham Accords" in 2020. The United Arab Emirates and Bahrain were the first countries to initiate formal diplomatic and economic relations with Israel, with the mediation of the Trump administration; a process that later became a model for other Arab states. This article analyzes the security, political, economic, and social dimensions of normalizing relations, focusing on the driving factors and consequences of this process.

One of the most important drivers of normalization has been the strategic convergence between Israel and some Persian Gulf states in the face of the Iranian threat. Iran's nuclear program, the expansion of its influence through proxy groups in Iraq, Syria, Lebanon, and Yemen, and dissatisfaction with the 2015 JCPOA

Figure 2



In the past decade, especially during the Trump era, with the flourishing of shale oil extraction technology, the United States has become one of the largest energy producers in the world. This increase in production reduced US energy imports and brought the term “energy independence” closer to reality. However, even with the reduction of direct dependence on Persian Gulf oil, the stability of this region remained vital for the United States, as the world price of oil remained subject to OPEC decisions and the geopolitical situation in the Persian Gulf. Also, even if it did not directly harm the United States, a disruption in global supply would affect financial markets and the global economy, which would indirectly harm the United States. For this reason, the security and stability of the Persian Gulf region and the preservation of the energy production and supply chain from the Middle East and the Persian Gulf are of paramount importance to the national security of the United States. The Role of the Persian Gulf States in Balancing the Oil Market

The Arab Persian Gulf states, especially Iran and Saudi Arabia, play a key role in OPEC and OPEC+ oil policymaking. These countries can target global oil prices by increasing or decreasing production. In the Trump era, maintaining low oil prices was of great importance to stimulate the domestic economy and reduce pressure on American consumers.

The United States has a Strategic Petroleum Reserve that it uses in times of crisis. However, these reserves are only responsive in emergencies and cannot be a long-term alternative to a stable global supply. Therefore, indirect cooperation with the Persian Gulf states and coordination with their oil policies remain vital for the United States.

The Persian Gulf countries, especially Iran, Saudi Arabia, the UAE, Kuwait, and Qatar, have traditionally been oil-based economies, with their main incomes based on oil and gas exports. With the world’s largest oil reserves, these countries play a key role in supplying fossil energy. However, at the international level, an accelerating trend is taking shape that focuses on reducing dependence on fossil fuels, reducing greenhouse gas emissions, and developing renewable energies. This trend is known as the energy transition. In this regard, a structural dichotomy is emerging:

- On the other hand, global demand is gradually moving towards new energies, reducing dependence on oil, and using clean technologies such as solar, wind, and hydrogen. This situation poses challenges to the economic future and geopolitical role of the Persian Gulf in the long term, and has led countries in the region to invest in new energy technologies (such as Saudi Arabia’s solar projects or the UAE’s investment in green hydrogen).

The Strait of Hormuz connects the Persian Gulf to the Sea of Oman and the Indian Ocean and is one of the most important sea passages in the world. About 20% of the world’s total oil consumption passes through this strait every day. Countries such as Iran, Saudi Arabia, Iraq, Kuwait, Qatar, and the UAE export their oil and gas through this route. Any disruption in the passage of tankers through this strait can lead to a rapid increase in oil prices and instability in global markets. The importance of the Strait of Hormuz has long made the United States consider its security to

be a very important issue. To better understand the importance of the Strait of Hormuz, several charts and statistics are mentioned in this section. Figure 3 shows the amount of crude oil and petrochemical products transferred through the Strait of Hormuz from 2018 to mid-2023. Figure 4 also shows export statistics by product and year. Figure 5 also shows the breakdown of exports by country, with Saudi Arabia accounting for the majority of exports through the Strait of Hormuz in terms of oil and petroleum products.

Figure 3

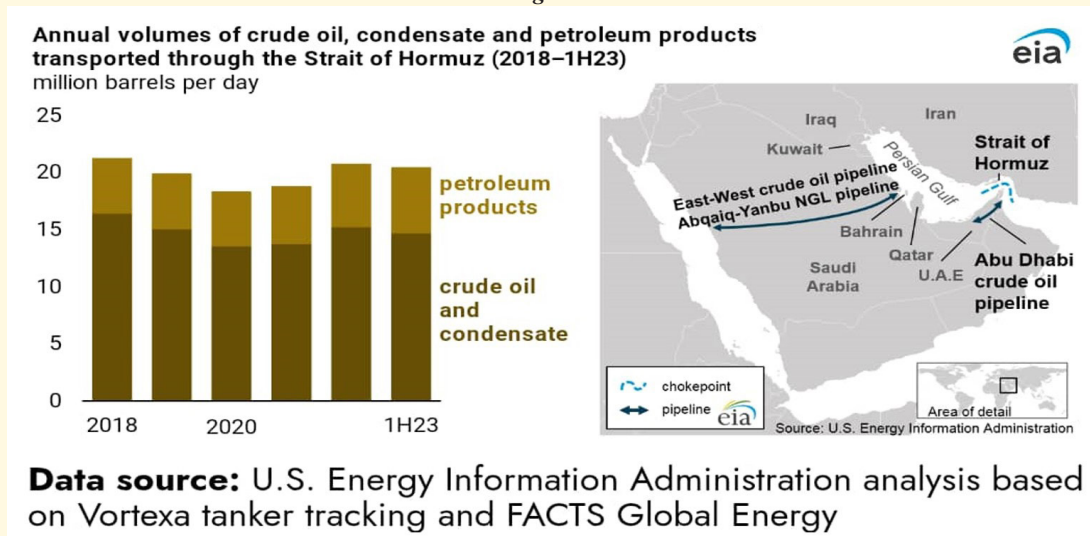


Figure 4

Volume of crude oil, condensate, and petroleum products transported through the Strait of Hormuz (2018–1H23)
million barrels per day

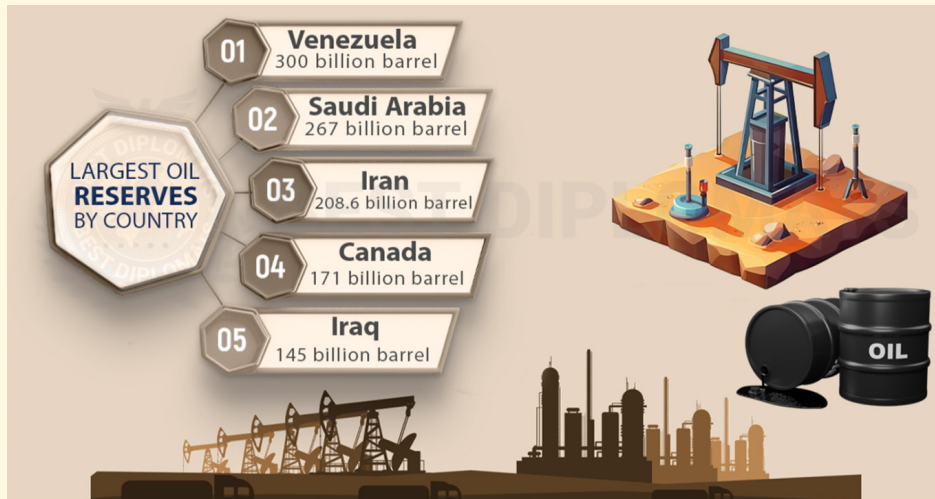
	2018	2019	2020	2021	2022	1H23
Total oil flows through Strait of Hormuz	21.3	19.9	18.3	18.8	20.8	20.5
Crude oil and condensate	16.4	15.0	13.5	13.7	15.2	14.7
Petroleum products	4.9	4.9	4.8	5.1	5.6	5.8
World maritime oil trade	77.4	77.1	71.9	73.2	75.2	76.3
World total petroleum and other liquids consumption	100.1	100.9	91.6	97.1	99.6	100.3
LNG flows through Strait of Hormuz (billion cubic feet per day)	10.3	10.6	10.4	10.6	10.9	10.8

Data source: U.S. Energy Information Administration, *Short-Term Energy Outlook*, and U.S. Energy Information Administration analysis based on Vortexa tanker tracking and FACTS Global Energy

withdrawing from the Paris climate agreement, reducing restrictions on greenhouse gas emissions, and ignoring renewable energy subsidies. This policy caused the focus on new energy at the federal level to decrease. Trump tried to make the United States a decisive player in the global energy market. By reducing export restrictions, the United States began to export LNG and crude oil to various countries, including European and Asian countries. This process reduced America’s dependence on the Middle East, but it did not mean complete elimination, as the stability of the global oil market remained vital to the US economy.

Trump also used energy as a geopolitical tool. Severe sanctions against Iranian and Venezuelan oil exports were part of his maximum pressure policy. He also used energy as a lever to compete with Russia in the European gas market and with China in the Asian energy sphere. At the same time, relations with Arab oil-exporting countries were strengthened to provide an alternative to Iranian oil and to keep prices at a controlled level. In Figure 1, you can see the crude oil reserves of 5 countries in the world. It is noteworthy that 3 countries from the Middle East are among the 5 countries with the highest crude oil reserves in the world.

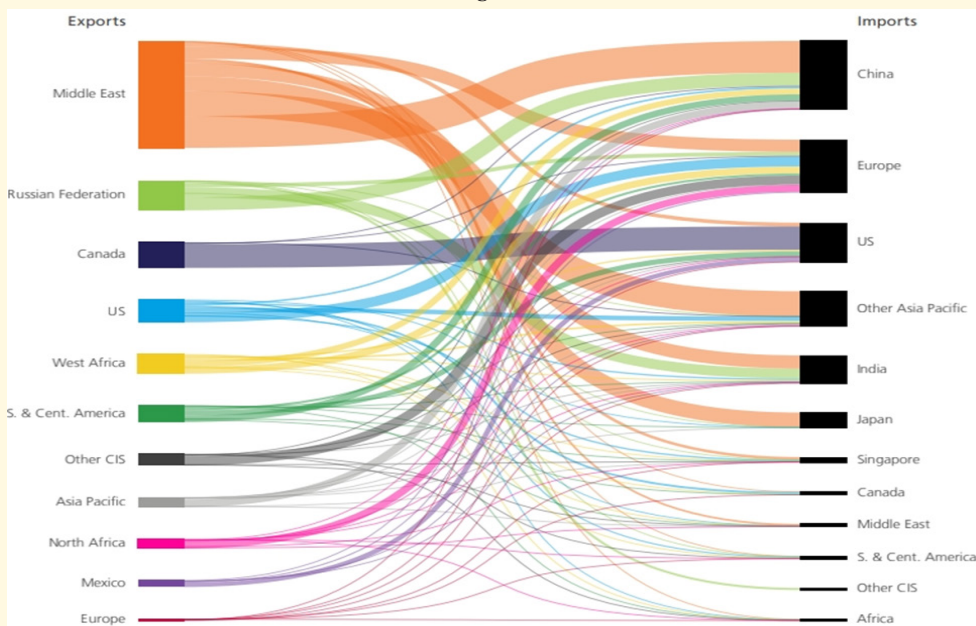
Figure 1



This diagram clearly shows the pivotal nature of the Middle East’s oil flow in the world.

In the diagram in Figure 2, we can see the flow of gas exports from the Middle East to the rest of the world.

Figure 2



From the Strait of Hormuz to the White House: The Role of the Persian Gulf in the Energy and National Security Equations of the US in the Second Trump Administration



Ebrahim Rezaei Rad,

Researcher, Energy Diplomacy Studies Group, Center for Scientific Research and Strategic Studies of the Middle East

The Persian Gulf has always been one of the most vital geopolitical regions in the world in the field of energy. The existence of huge oil and gas resources, the strategic location adjacent to the Strait of Hormuz, and the significant dependence of global markets on energy exports from this region have established the Persian Gulf's position in the equations of global power. The United States, as one of the key players in the international system, has always sought to maintain its influence and sustainable presence in this region; not only for military or security reasons, but mainly in order to maintain the stability of the energy market and secure its strategic interests. During the first term of Donald Trump's presidency (2017–2021), US energy policy was redefined with the slogan of energy dominance. Withdrawal from the Paris climate agreement, increased shale oil production, reduced dependence on energy imports, as well as aggressive policies against Iran and closeness to the Arab countries of the Persian Gulf, were among the characteristics of this period. In this regard, we will examine the energy strategy of the United States

during the Trump era and the position of the Persian Gulf in his government's policies.

During the presidency of Donald Trump, the energy policy of the United States experienced a significant transformation. Trump entered the White House with the slogan "Make America Great Again" and the policy of energy dominance. This policy sought to ensure that the United States not only became self-sufficient in meeting domestic energy needs, but also became an important exporter in the global energy market. In this regard, several main axes can be seen in Trump's energy policy. Trump once again strengthened the position of oil, natural gas, and coal in energy policy. His administration provided unprecedented support for the extractive industries and reactivated energy projects from fossil fuels. With the development of drilling technologies, especially fracking, the United States became one of the world's largest oil and gas producers.

In order to support traditional energy industries, the Trump administration canceled or weakened many environmental regulations established by previous administrations. Among his important actions are

normalization efforts can be upended at any moment. Unless the Gaza crisis is resolved in a sustainable and political manner, normalization will struggle to expand or stabilize over time.

Constraints and Future Prospects

One of the primary constraints on full normalization remains the cautious stance of Saudi Arabia. Although there have been behind-the-scenes security and technological interactions between Riyadh and Tel Aviv, Saudi Arabia continues to insist on preconditions such as the formation of a Palestinian state and robust U.S. security guarantees. The Kingdom's religious leadership role in the Islamic world and its internal political dynamics further act as brakes on formalizing diplomatic ties.

Another structural limitation lies in the fragility of U.S. foreign policy amid changing administrations. With Trump's departure and the arrival of the Biden administration, Washington's Middle East strategy has shifted once more. While the Biden administration has maintained support for the Abraham Accords, it has also re-emphasized the need for a credible peace process with the Palestinians—posing renewed diplomatic pressure on Arab governments.

Meanwhile, Iran's geopolitical position as a strategic corridor linking East and West Asia and its control over the Strait of Hormuz make it a critical node in global energy and trade networks. Iran is also a potential gateway for China's Belt and Road Initiative. The West—particularly the United States—has no interest in seeing Iran become a subordinate link in China's Eurasian hegemony.

Excessive strategic alignment between Tehran and Beijing could pose a significant threat to Western influence in the region. In this context, managing Iran—either through containment or integration—will play a vital role in shaping the global order. Both Israel and the Gulf Arab states share a mutual interest in preventing a Chinese-led Middle East, emphasizing the need to keep the region within the Western sphere of influence.

Conclusion

The normalization of relations between Arab Gulf states and Israel is a multi-layered phenomenon, driven by a complex interplay of security imperatives, geopolitical realignments, economic motivations, and international power dynamics. While it has succeeded in reshaping regional alliances and paving the way for new forms of cooperation, it remains fundamentally incomplete in the absence of a just resolution to the Palestinian issue and the ongoing crisis in Gaza.

Gaza, as a geopolitical flashpoint, and Palestine, as a symbol of regional justice, remain critical tests for the legitimacy and durability of the normalization process. If normalization continues without addressing these two core challenges, it may not only lose its credibility but also contribute to the reproduction of insecurity, radicalism, and deeper political and social cleavages in the Middle East.

Ultimately, the future of this process depends on the ability of Arab governments and Israel to balance strategic interests with public expectations and regional justice—a task that will shape the future architecture of power in the Middle East.

preferential military deals, and even enter into partnerships in advanced defense industries.

Beyond security and diplomatic motivations, economic and technological considerations have also played a critical role in normalization. Israel's highly developed infrastructure in areas such as information technology, smart agriculture, cybersecurity, and medical innovation has made it an attractive partner for Gulf states seeking to diversify their oil-dependent economies. The UAE, in particular, has invested billions of dollars in Israeli tech industries and signed expansive cooperation agreements in sectors such as agritech, biotech, and startups.

Multi-Layered Consequences

In the security domain, normalization with Israel has led to a fundamental transformation of the regional power architecture. Intelligence and security cooperation—especially in cyber defense, counterterrorism, and air defense—has evolved into a new model of regional alliance. This alignment, driven by the shared threat of Iran, increases the likelihood of redefining the regional order in the coming decade.

Politically, one of the most controversial consequences of normalization is the marginalization of the Palestinian cause in official Arab diplomacy. The Abraham Accords were signed without any serious preconditions regarding the cessation of settlement expansion, the right of return for refugees, or the establishment of an independent Palestinian state. From the perspective of Palestinian elites, this constitutes a betrayal of the Palestinian struggle and a symbolic end to the Arab policy of collective resistance to occupation. The Palestine Liberation Organization (PLO), Hamas, and other groups have denounced the normalization process as peace without justice.

Meanwhile, public opinion across the Arab world has largely opposed normalization, particularly in the absence of a just resolution to the Palestinian issue.

Independent polls conducted in 2020 and afterward—including by the Arab Center—indicate that over 70 percent of respondents across Arab countries reject normalization with Israel unless it is tied to the creation of a Palestinian state. In the UAE and Bahrain, while political restrictions have suppressed open dissent, civil society groups and human rights activists have repeatedly voiced their objections to normalization.

Economically, although normalization has opened avenues for technological cooperation and infrastructure development, these relationships have remained shallow and fragile in the absence of broad social legitimacy. Many joint investment projects have not progressed at the desired pace, and political-ideological tensions continue to cast a shadow over long-term strategic partnerships.

Gaza as a Geopolitical Fault Line

A central and unresolved challenge remains the Gaza Strip, which continues to function as a geopolitical fault line in the Middle East. Repeated clashes between Israel and Palestinian resistance groups—particularly Hamas—have made Gaza a symbol of the contradiction between normalization and the broader Arab demand for justice. The Gaza War of 2023 once again demonstrated that normalization without addressing the root causes of the Palestinian conflict produces only a precarious and tension-filled framework for regional relations.

The muted response of the Abraham Accords signatories to Israeli military actions in Gaza, and the continuation of their diplomatic and economic engagements with Israel, have deepened the rift between Arab governments and their citizens. This disconnect suggests that normalization has become detached from the Palestinian issue, reflecting what may be described as a “geopolitics without morality.” At the same time, Gaza remains a chronic challenge for Israel itself. The persistent presence of armed resistance and the enclave's volatility mean that

The Normalization of Relations Between the Arab Gulf States and Israel: Drivers, Consequences, and Limitations



Bardia Farahmand

The normalization of formal relations between several Arab Gulf states and Israel—especially following the signing of the Abraham Accords in 2020—has emerged as one of the most significant geopolitical developments in the Middle East over the past decade. The United Arab Emirates and Bahrain, as the first Gulf Cooperation Council (GCC) members to take this step, established formal diplomatic and economic ties with Israel through the mediation of the Trump administration. This initiative quickly drew the attention of other Arab states, including Saudi Arabia, Morocco, and Sudan, thereby setting a regional precedent. This article aims to examine, through a multi-dimensional and analytical lens, the main drivers, consequences, and structural limitations of this process.

Key Drivers

The foremost and most influential factor in shaping this trend is the strategic and security convergence between Israel and certain Arab states in confronting Iran. The Islamic Republic of Iran has significantly expanded its regional influence through support for

proxy groups in Lebanon, Syria, Iraq, and Yemen, and its pursuit of a nuclear program has raised deep concerns among states such as the UAE and Bahrain. Despite historical tensions, these countries view Israel as an effective partner in containing the threats emanating from Iran. Intelligence and security cooperation, which began covertly before formal normalization, has since deepened and reflects the emergence of a new anti-Iranian alliance that shifts the regional order away from a traditional Arab-Israeli framework to a new geopolitical configuration.

A second major driver is the Gulf states' desire to strengthen their standing in U.S. foreign policy, especially during the Trump era. With Trump's unconditional support for Israel and his "maximum pressure" policy against Iran, drawing closer to Israel became a strategic means for Arab governments to gain leverage in Washington and secure diplomatic and military benefits. The UAE and Bahrain, through the Abraham Accords, were able to enhance their political capital with the United States, receive

Al Jazeera's one-sided media coverage has called into question the necessary impartiality; second, the expansion of the conflict to the Lebanese and Red Sea fronts has brought new actors into the equation with different priorities, further complicating the mediation process for Doha.

An analysis of the positions of the Arab Persian Gulf countries would be incomplete without considering the equation of security-oriented developmentism. Over the past decade, these countries have sought to become centers of the knowledge-based economy, relying on ambitious plans - often within the framework of the 2030 documents. However, the Gaza crisis has presented this strategy with serious challenges. For example, regional insecurity has disrupted the flow of foreign investment in large projects such as Saudi Arabia's NEOM, the wave of anti-Israeli public opinion has put pressure on the risk-averse society in the Persian Gulf countries, and the escalation of tensions has led to a redefinition of budget priorities from development projects to security.

In the meantime, Saudi Arabia, leading the Islamic-Arab delegation in the Security Council, has tried to introduce itself as an alternative stabilizing center in

the region. Another noteworthy point was Riyadh's cautious approach in not using oil as a tool, which reflects a careful cost-benefit analysis in Persian Gulf policymaking.

After a year and a half of crisis, several key trends are foreseeable: first, the psychological death of the Abraham Accords, which, although not officially canceled, have lost their political legitimacy in Arab public opinion. Second, the emergence of a new fault line in the Arab world between countries that see normalization as a tool for influence (the UAE and Bahrain) versus those that see it as a threat to collective identity (Qatar and Kuwait). Third, the increasing dependence of international actors on the mechanisms that the Persian Gulf countries have used to manage the crisis, despite all the existing contradictions, is also noteworthy.

Finally, the Gaza tension seems to have become a kind of deadlock in regional relations; a situation in which neither full-scale war nor lasting peace is possible. Meanwhile, the Persian Gulf countries are forced to find more complex strategies between maintaining development achievements and responding to popular demands; a tortuous path that challenges their domestic stability and international standing.

The Gaza-Persian Gulf Conundrum: Strategic Divergence in Arab Policymaking



Huda Yousefi,

Researcher, Persian Gulf Studies Group, Center for Scientific and Strategic Studies of the Middle East

More than a year and a half have passed since the escalation of violent conflicts in Gaza; a period filled with fragile ceasefires and frequent violations that have placed the Persian Gulf states' positions in the midst of complex geopolitical tensions. This crisis has not only tested the foreign policy of these states, but has also demonstrated the delicate balance between national interests, Arab collective security, and public pressure.

Strategic convergence among the Persian Gulf Cooperation Council members on Israel and the Palestinian issue has always faced fundamental challenges. This gap became more apparent in the wake of the October 7 attacks, where the United Arab Emirates and Bahrain – two countries that have normalized their relations with Tel Aviv – directly condemned Hamas; While Saudi Arabia, Oman, Qatar and Kuwait have emphasized the central role of the Israeli occupation in escalating the violence. This divergence reflects an unfinished strategic transition in the foreign policy of the southern Persian Gulf states, in which the equation of national security with the principles of pan-Arabism is in tension.

The United Arab Emirates, taking advantage of its non-permanent membership in the Security Council, has sought to become the builder of a kind of soft order in the Palestinian case; although these efforts have been overshadowed by its deep security-technological ties with Israel. Bahrain, while formally adhering to the Ibrahim Accord, has temporarily limited economic relations under pressure from the National Assembly, a symbolic move that has exposed the country's dual diplomacy. Oman, on the other hand, has turned itself into a backyard for secret negotiations, while Kuwait has remained loyal to its historical policy of anti-normalization.

Qatar has played a paradoxical role in this crisis; on the one hand, it has become the Switzerland of the Middle East by hosting Hamas's political office and facilitating prisoner exchange negotiations, and on the other, it has seen its diplomatic image tarnished by the "Qatargate" affair, in which Netanyahu's advisers were accused of accepting bribes to influence the Israeli media.

Qatar's efforts to organize temporary ceasefires, while important, have faced structural obstacles: first,

hosting of indirect negotiations between Tehran and Washington by the sheikhdoms. This role is also quite tangible in other equations outside the region but in connection with it, namely Ukraine and Gaza. Beyond these two scenes, the signing of comprehensive partnerships with other regions from Central Asia and the European Union to the Caribbean and the global south clearly reflects the role of the actors of the Cooperation Council in the internationalization of the Persian Gulf .

It is from the perspective of these structural and functional developments that Iran, despite its position as one of the main actors in the security complex of the Middle East and the Persian Gulf subsystem and its dominance over its northern coast, access to open waters and outstanding human, energy and mineral capacities, has not found a role worthy of its potential in this great international game.

Commemorating the memory and name of the Persian Gulf should not be reduced solely to the calendar and the dispute between the two sides of the Persian

Gulf coast. It is appropriate for Iran to re-evaluate its lost international position and re-establish its place in the global power equations. In an environment where disputes over Iranian islands are becoming an international conflict by the UAE, accompanied by some regional and international players, neutralizing this game can be achieved not by reaction and advice, but by strengthening Iran's regional position and focusing attention on Iran's position in the emerging global order. Undoubtedly, resolving issues with the region and the international system can significantly help neutralize threats, and at the same time, can link Iran to the gravity of the transformation of the international position of the Persian Gulf .

This capacity exists in the region and between Iran and its southern neighbors in the Persian Gulf , and the formation of an agreement between Iran and the United States could be a suitable platform for defining joint cooperation, including in the environment, water, and maritime cooperation as important, sensitive, and vital areas between Tehran and the

Persian Gulf ; Changing Position in International Political Economy



Dr. Kamran Karami,
Researcher on Persian Gulf Issues

May 10th coincides with the National Day of the Persian Gulf in the Iranian calendar. A vast expanse of water with a history, with prominent global geopolitics, attractive cultural diversity, and exceptional energy capacities. It is from this macro-picture perspective that the position of the Persian Gulf is linked to the role of regions in global geopolitics and geostrategy of great power competition and becomes prominent. As one of the main subsystems of the Middle East regional system, which is the center of energy and the center of international political economy, the Persian Gulf complex has undergone a change in position in the equations of great powers over the past two decades. The dependence of great powers on the energy of the Persian Gulf, the role of this region in energy transit, and the intersection of the north-south and east-west corridors that have seriously changed the alignments, coalition-building, and arrangement of the actors involved in this complex, have placed the Persian Gulf at the center of developments. It is from the perspective of the transformation in this position that we are witnessing a change in the

role of the players in this complex, especially the Cooperation Council, and at their head, Saudi Arabia, the Emirates, and Qatar, from small and fragmented states to active trans-regional and international actors. A role that has manifested itself in recent years with forward-looking documents and economic development perspectives for 2030, 2035, and 2040. This role has also reflected itself in the Iran-US conflict and has paved the way for moving beyond the traditional position as dependent states to a new position, namely, mediating and hosting peace talks in the gaps between the old order and the emerging order.

In other words, this transformation in the role and position is the result of the driver of the change in the internal-regional-international priorities of the GCC bloc, which has reflected itself in attracting foreign investments, becoming hubs for tourism, artificial intelligence, and hosting financial institutions. The spillover of this role in the region has been well manifested in the revival of diplomatic relations with the Islamic Republic of Iran and the mediation-

combating jihadism, and managing the U.S. pivot away from the region.

True normalization remains unlikely as long as the Israeli-Palestinian conflict persists. However, this conflict could become a diplomatic catalyst if Persian Gulf states help reinvigorate the peace process by offering incentives Israel values—such as investing

in Gaza's reconstruction or supporting Palestinian leadership reforms.

Ultimately, Israel views Persian Gulf monarchies as frontline partners in its broader regional strategy, especially against Iran. These security regimes, despite being unofficial and flexible, deeply entangle the strategic futures of both sides.

rooted in realist international relations theory. Unlike formal military alliances like NATO, implicit security regimes allow for issue-based cooperation among states with otherwise divergent national interests.

Before the 2017 diplomatic rift with Qatar, the GCC itself struggled to implement consistent principles of security cooperation. Efforts such as the 1991 Damascus Declaration to form a Pan-Arab force against potential future Iraqi aggression failed due to mistrust—particularly regarding Saudi dominance and concerns about foreign troops in the Arabian Peninsula.

Nevertheless, scholars of the Middle East and international relations have long studied how power distribution in the region shapes Arab-Israeli security architecture. Since the 1973 war, full-scale interstate wars between Israel and Arab states have ceased. Although animosities remained high into the 1980s, a zero-sum paradigm no longer defined regional rivalries. Instead, mutual recognition of conflict management norms gradually emerged.

Implicit security regimes are built on three pillars: (1) the acknowledgment that regimes influence actor behavior; (2) recognized mechanisms for resolving issues requiring reliable engagement; and (3) alignment of policy actions with mutually acceptable norms. While national security remains the core aim, such regimes also prevent unregulated competition in political or economic domains.

Geographic distance does not constrain the scope or intensity of strategic, economic, or political exchanges. Instead, shared economic and security interests shape multilayered interactions.

The regime is shaped by a shared perception of a common threat—in this case, Iran. Managing this perceived threat guides selective competition and cooperation, with Israel downplaying rivalry to maintain strategic cohesion.

Domestic legitimacy concerns are acknowledged. Internal socio-political constraints limit the extent

of public diplomatic normalization, an aspect often overlooked in classical realist accounts.

The regime is influenced by perceptions of U.S. commitment to regional security. The strategic calculations of involved actors depend significantly on American engagement.

Non-military forms of cooperation, especially in commerce and technology, further reinforce the regime. Israel's technological edge, particularly in cybersecurity, has been integrated into the domestic security systems of several Persian Gulf states, notably the UAE.

The regime enables a subtle exchange of signals that may gradually shift public opinion toward genuine political and strategic engagement. Thus, the regime is adaptable rather than static.

Three shared security concerns define Israel-Persian Gulf relations: Iran's growing regional influence, the rise of non-state armed groups, and uncertainty over continued U.S. involvement in the Middle East.

First, U.S. policy—especially under President Donald Trump—pushed for stronger Israel-Arab ties. The Abraham Accords, Jerusalem embassy move, and the failed “Deal of the Century” were key steps in this direction. Under President Biden, the momentum slowed but did not reverse.

Second, regional crises since the Arab Spring—particularly in Syria, Iraq, Yemen, and Qatar—divided Arab states and spurred competition to engage Israel diplomatically.

Third, the growing Iranian influence and nuclear ambitions fostered a trilateral alignment between Israel, Arab states, and the U.S. to contain Tehran. Shared fear of Iranian regional expansion and nuclear development catalyzed swift normalization across multiple Arab capitals.

While Persian Gulf monarchies show increasing pragmatism toward Israel, the Palestinian issue still holds symbolic significance for Arab populations, even as ruling elites prioritize countering Iran,

Hidden Alliances: Analyzing Implicit Security Regimes between Israel and the Persian Gulf Monarchies in Response to Regional Threats



Dr. Aref Bijan,

PhD in Russian Studies and Director of the Department of War and Peace, Iranian Association for West Asian Studies

Over recent decades, major geopolitical shifts in the strategic Persian Gulf region have threatened the political and economic stability of Arab states. Key among these transformations are the collapse of authoritarian regimes and the wave of Islamic awakenings, which undermined certain inhumane regional agendas and their international backers. These disruptions prompted Persian Gulf Arab states to pursue closer ties with the West and establish new strategic alliances aimed at reshaping the balance of power in their favor. This dynamic is clearly visible in the growing, both overt and covert, cooperation between Israel and the Persian Gulf Cooperation Council (GCC) states.

The Abraham Accords signed in 2020 between Israel and the United Arab Emirates and Bahrain marked an unprecedented normalization of relations, transitioning from years of informal diplomacy. While initially welcomed by some regional and global players, the accords have also faced significant challenges that may shape the future trajectory of these ties.

Rather than forming a formal alliance, Israel's relationships with key Persian Gulf monarchies—particularly Saudi Arabia, the UAE, and Bahrain—constitute an implicit security regime. These relationships are rarely based on shared normative values, and are best characterized by realist political strategies. Yet, intellectual and ideological barriers on both sides have hindered more formal diplomatic relations. For instance, popular loyalty in the Persian Gulf to the Palestinian cause, alongside Israeli right-wing opposition to any substantive withdrawal from the West Bank or East Jerusalem, has constrained the establishment of a more tangible and open collective security framework.

Understanding Israel-Persian Gulf relations through the lens of implicit security regimes offers clear advantages. It enables security cooperation without forcing stakeholders to compromise on sensitive political stances that could provoke domestic backlash. To validate this conceptual tool, it is necessary to understand its intellectual origins—

institutionalized characteristics of societies or political systems that have evolved over time and space. Meanwhile, the agency-centered transition theory emphasizes the role of actors, their interactions, and engagement with the government and the public in shaping democratic transformations. However, Vision 2030 is fundamentally an economic agenda and does not incorporate structured democratic transition elements such as elections, systemic changes, or an expanded parliamentary role.

The experience of Arab Persian Gulf countries shows that while rapid economic development can occur without democracy—as seen in technocratic governance and massive investments in the UAE and Saudi Arabia—this model faces fundamental

challenges. This development model, which hinges on oil revenues and centralized governance, has succeeded in establishing short-term infrastructure and relative welfare. Yet, its long-term sustainability remains in question due to oil dependency, structural inequalities, and vulnerability to crises. The core issue is that within such a framework, citizens remain dependents rather than autonomous actors in development, entirely reliant on the state for their well-being. Ultimately, while economic indicators may improve, genuine and sustainable development requires accountable institutions, popular capacity-building, and sufficient political space for innovation—elements that Persian Gulf states will struggle with in the long run.

middle classes, youth movements, and civil groups, each in their own way, engage with seemingly rigid structures to enable gradual change. The experiences of countries in the region demonstrate that while these social actors originate from the very same traditional structures, their persistence and advocacy can slowly reshape political equations. In the particular context of the southern Persian Gulf states, these actors, fully aware of existing structural limitations, seek pathways to redefine the relationship between the state and society. In this regard, recent economic transformations in some of these countries—primarily framed within economic diversification programs and efforts to reduce oil dependency—have impacted both structures and actors, injecting new dynamism into this reciprocal relationship.

In 2016, Saudi Arabia unveiled its economic, political, and social reform agenda under the Vision 2030 framework. Certain technocrats, spearheaded by Mohammed bin Salman, presented this document as a means to extricate the country from its mono-product economy and its resulting constraints. Given the scale of the reforms and the inclusion of fundamental and disruptive initiatives, Vision 2030 represents a revolutionary agenda in its own right. Its aim is to drive structural economic change by reducing oil dependency, diversifying the economy, and empowering the private sector. Alongside this vision, the government committed to enhancing transparency, governmental accountability, and greater civic participation in economic and social domains. However, while the vision primarily focuses on economic development with limited attention to political dimensions, subsequent economic and social reforms have facilitated increased public liberties and extended new rights to women. At the same time, Saudi Arabia faces significant domestic political challenges, including intra-royal power struggles, the state's approach to dissent and reformist movements,

and the growing opposition inside and outside the country.

The structural changes envisioned in Vision 2030 could potentially reconfigure the relationship between the government and its citizens, fostering greater openness in economic, social, political, and cultural spheres. In the long run, these changes might pave the way for a reconstruction of the political system and possibly a successful democratic transition. However, the question remains: Can Vision 2030 truly set Saudi Arabia on the path to democratization?

Enacted following the 2014 crisis, Vision 2030 aims at structural economic transformation in Saudi Arabia. While the vision promises transparency, accountability, citizen participation, and a degree of economic and social liberalization—elements that could potentially restructure state-citizen relations and bring long-term political change—the pace of implementation has been slow despite noticeable progress. Economic reforms in Saudi Arabia pursue various political objectives. Chief among these is the attempt to curb political crises, establish new legitimacy domestically and internationally based on economic development and openness, and rehabilitate the regime's global image—particularly after the assassination of Jamal Khashoggi. In reality, however, these reforms are primarily designed to reinforce absolute monarchy rather than democratic development. The program has concentrated power in the hands of King Salman and the Crown Prince, sidelining royal factions that previously controlled different centers of influence and replacing traditional elites loyal to King Abdullah with new ones aligned with the current leadership. As a result, Mohammed bin Salman's policies and economic reforms do not ultimately lead to democratization.

From the perspective of Giddens' structuration theory, Vision 2030 does not strictly adhere to agent-based or structure-based approaches in democratization. Structurally, democracy is understood as the

structures in understanding types of individual and social behavior. These factors are considered important and decisive in determining human agents' behavior. From this perspective, the non-occurrence of democracy and democratic developments is analyzed with regard to red lines and socio-political and cultural limitations in the relevant institutionalized structures. Accordingly, each society develops differently from others, and its political participation is based on its own criteria, norms and historical conditions. Some of these societies move toward democratic standards more slowly while others progress faster. However, it appears that the countries of the southern Persian Gulf face numerous serious obstacles in this path.

To examine the relationship between economic development and democratization in rentier states, this analysis uses Giddens' theory. In the theoretical literature of political development, two main approaches have generally been proposed to explain the roots and reasons for transition to democracy and the occurrence of democratic developments: agent-centered or agency approaches and structure-centered approaches.

From one perspective, structure refers to institutionalized characteristics of societies or social systems that have formed and expanded over time and space. Structure consists of the rules and resources involved in the creation and articulation of social systems. In institutional analysis, structural or institutionalized characteristics are examined as constantly reproduced characteristics of social systems. The structuralist approach emphasizes the role of constraining or encouraging rules and resources, social conditions and backgrounds, government, and social, cultural and political structures in understanding types of individual and social behavior, and considers these factors as important and decisive in determining human agents' behavior. From this perspective, the non-occurrence of democracy and democratic developments is analyzed with regard to

red lines and socio-political and cultural limitations in the relevant institutionalized structures.

In the agent-based approach, emphasis is placed on the type and nature of the role played by human agents and their behaviors, as well as the nature of their interactions with each other, with the public, and with the government in explaining and understanding the transition to democracy and socio-political transformations. In general, this approach holds that although actors and social forces emerge from structural transformations, such changes do not automatically lead to democratic transformations without the continuous role-playing, persistence, and sacrifices of civil actors and social forces.

To understand the complexity of the relationship between economic transformations and democratization processes in the Persian Gulf countries, this paper utilizes a combined theoretical framework incorporating both democratic transition theory and Giddens' structuration theory. Within the rentier states of this region, the political development literature presents two distinct analytical paths. On one hand, structural analysis guides us toward examining the entrenched institutional characteristics that have evolved over decades in these societies' socio-political fabric. These structures, including tribal-based political systems, mono-product economies reliant on oil, specific patterns of rent distribution, and authoritarian political cultures, simultaneously function as both restrictive rules and facilitators of political behaviors. Within this framework, the obstacles to democratization must be sought in the rentier nature of governments, traditional tribal structures, specific legitimacy patterns, and regional security arrangements, all of which form an intricate network shaping the political landscape of these societies.

Conversely, the agent-based approach highlights the dynamic and transformative role of social forces. This perspective illustrates how reformist elites, emerging

Development and Democratic Transition in the Persian Gulf: A Sustainable Model or Historical Impasse?



Mohammadreza Mohammadi,

Researcher at the Persian Gulf Studies Group, Center for Strategic Studies, Tehran, Iran

The ongoing debate about the relationship between development and democracy finds particularly noteworthy case studies in the Arab states of the Persian Gulf region. These countries present these two concepts in a distinct and sometimes contradictory manner. On one hand, their accelerated development model and oil-based economies have brought relative welfare and political stability to their citizens despite the absence of democratic institutions. On the other hand, critics of this model argue that real, sustainable development remains incomplete and fragile without political participation of the people and governmental accountability.

The fundamental question is: Does the path of development necessarily lead to democratic transition? Or are there alternative paths to progress under specific circumstances? Some argue that in societies with tribal structures and rentier economies, democracy may lead to instability and threaten developmental achievements. Others believe that without political freedoms and transparent institutions, development will ultimately reach an impasse in the long run and

fuel latent discontent. In this analysis, we attempt to objectively examine these contradictions and use Anthony Giddens' theory to study both compatibility and conflict approaches regarding the Arab states of the Persian Gulf. Subsequently, by examining Saudi Arabia's Vision 2030 document, we will look at the status of democratic transition in this country under Mohammed bin Salman's reforms.

From a structural perspective, democracy refers to institutionalized characteristics of societies or social systems that have formed and expanded over time and space. The agency approach to democratic transition emphasizes and focuses on the nature of the role played by human actors/agents and their behavior, as well as their interactions with each other, with the people, and with the government in explaining and understanding transition to democracy and socio-political developments and events.

From Giddens' viewpoint, the structuralist approach emphasizes the role of constraining or encouraging rules and resources, social contexts and backgrounds, government, and social, cultural and political

projects. This strategic posture reflects deep concerns over regional instability, which could derail long-term economic visions such as Saudi Arabia's Vision 2030 or the UAE's extensive development initiatives. These countries understand the intrinsic link between regional stability and their economic security, and thus aim to become key players in managing Middle Eastern tensions.

Iran-Persian Gulf relations have undergone a dramatic shift in the last decade. Unlike the 2015 nuclear negotiations, which unfolded amid tension and Persian Gulf opposition to Iran, today Persian Gulf countries not only support Iran-U.S. dialogue but also help facilitate it. The delivery of a message from former U.S. President Donald Trump to Tehran via the UAE marked a turning point.

Persian Gulf states, especially Saudi Arabia and the UAE, exert substantial influence on U.S. policymakers through their economic and defense ties. In the ongoing Iran-U.S. dialogue, they are employing diplomatic and media tools to persuade Washington that military strikes on Iran's nuclear facilities would be futile and dangerously destabilizing. An attack would raise oil prices and risk environmental disaster from radiation leakage into Persian Gulf waters, threatening water and food security across the region.

The Persian Gulf states' mediation efforts have extended beyond the Middle East. In the absence or inefficiency of the UN and other international

organizations, they are increasingly assuming the role of global intermediaries. This not only underscores the limitations of the UN system but also raises questions about the relevance of its leadership structure. Qatar, for instance, has hosted peace talks between Congo and rebel forces backed by Rwanda, and in 2022, mediated a peace agreement between Chad's military government and dozens of opposition groups.

Saudi Arabia even hosted indirect talks between the U.S. and Russia amid the Ukraine war, reflecting the diminished role of Europe in conflict mediation and the pivot of global diplomacy toward the southern Persian Gulf.

For smaller Persian Gulf nations and even Saudi Arabia, this reflects a deliberate deployment of soft power. They aim to present themselves not just as regional stakeholders, but as global actors. The rise of Persian Gulf states as active international mediators is clear evidence of a shift in the axis of diplomacy. From regional influence to global ambition, their efforts mark a structural change in their international role.

This is what James Dorsey of Singapore's Middle East Institute calls "soft power with geopolitical ambition." Whether Qatar, Oman, or Saudi Arabia, Persian Gulf nations no longer wish to be mere reactors to global developments. They aspire to be shapers of the international agenda—a direct outcome of their strategic recalibration in the global order.

Persian Gulf -Style Diplomacy: A Look into the Peacebuilding Trends of the Persian Gulf States



Dr. Sharareh Abdolhoseinzadeh,

Vice Director of the Persian Gulf Studies Group at the Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies in Iran

The efforts of Persian Gulf states to mediate between Iran and the United States are not mere short-term maneuvers. Rather, they reflect a structural transformation in the regional order and the evolving diplomatic identity of these states. Over the past decade, their engagement in conflict resolution has extended beyond the Iran-U.S. context, as each Persian Gulf country seeks a more active role in global peacemaking. The current negotiations are not simply acts of regional diplomacy but a manifestation of the Persian Gulf states' rising influence in shaping a new world order. In essence, the mechanisms of diplomacy in the Persian Gulf have fundamentally shifted.

The emergence of Persian Gulf nations as active mediators in international crises signals a broader shift in the epicenter of global diplomacy. Whereas in the past, Europe and Western powers dominated peace talks and international negotiations, today this role is increasingly occupied by states that combine oil wealth, geopolitical positioning, and pragmatic diplomacy.

Oman was the first Persian Gulf state to step into global diplomacy. It was followed by the UAE and Qatar, and more recently, Saudi Arabia has emerged as a central player. These nations are investing heavily in their international image and soft power to transcend their traditional role as energy suppliers. They seek to become influential actors in global decision-making, not just participants in the market. This transformation is reshaping the outlook of the Middle East and reflects a world that is no longer exclusively Western-centric.

The Persian Gulf monarchies have positioned themselves as credible mediators due to their neutral stance in many conflicts and their wide-ranging diplomatic relations. Hosting negotiations bolsters their international prestige and strengthens their diplomatic leverage, while also helping to reduce regional tensions and safeguard their national security. Beneath the surface of peace-oriented diplomacy lies a strategic motive: self-preservation. In a region rife with volatility, any escalation can jeopardize investments, tourism, and major development

systems. Dubai's ambition to become the world's first fully smart city is a prime example of AI's role in reshaping urban living. The Dubai Smart City initiative, which was launched in 2013, utilizes AI to optimize transportation systems, reduce traffic congestion, and improve public safety. AI-powered surveillance systems, traffic management algorithms, and predictive analytics help make the city more livable, efficient, and environmentally sustainable.

In Iran, the country's growing AI sector is aided and abetted by a strong academic foundation and research culture. Universities such as Sharif University of Technology, the University of Tehran, and Amirkabir University of Technology (and others) actively contribute to AI research and education, as Iranian research institutions rank highly in the region in terms of the number and quality of AI-related scientific publications.¹

Despite the promising potential of AI, the Persian Gulf region faces several challenges in its integration. More attention has to be given to the nefarious effects of AI-system, for instance on questions of gender, race and class to build system that are truly effective in serving social change and socio-economic development.² Another major issue is the

need for a skilled workforce capable of developing and managing AI systems. While the region has made substantial investments in AI infrastructure, there is a shortage of trained professionals in fields such as machine learning, data science, and robotics and a dearth in sponsoring critical AI studies as an emergent theory to interrogate the dangers of AI for society and humanity in general. To address this, Persian Gulf countries need to invest in educational initiatives and partnerships with global universities to build a robust AI talent pool.

Another independent challenge is the ethical and regulatory framework surrounding AI technologies. The rapid pace of AI development has outpaced the establishment of comprehensive regulations to govern its use. Issues related to data privacy, surveillance, algorithmic bias, and job displacement need to be addressed to ensure that AI is deployed in a way that benefits society while minimizing potential harms. Persian Gulf countries must adopt ethical AI frameworks that prioritize fairness, transparency, and accountability to ensure public trust in AI systems. Whilst AI is playing an integral role in the region's development, challenges related to workforce readiness, ethical concerns, and regulation must be addressed to ensure the responsible deployment of AI technologies.

1. 'Silicon Persia: Iran's AI Aspirations and the Global Tech Order', *Specialeurasia*, 24th March 2025, Available at <https://www.specialeurasia.com/2025/03/24/iran-ai-silicon-persia/>

2. See Arshin Adib-Moghaddam, *Is Artificial Intelligence Racist? The ethics of AI and the future of humanity*, New York: Bloomsbury, 2023.

Notes on Artificial Intelligence in the Persian Gulf



Dr Arshin Adib-Moghaddam,

Professor in Global Thought and Comparative Philosophies at SOAS University of London, Fellow of Hughes Hall, University of Cambridge

Introduction

Artificial Intelligence (AI) has become a central force in shaping the future of industries, economies, and governance systems around the world. The Persian Gulf, a region known for its vast oil reserves and geopolitical importance, is increasingly embracing AI as part of its broader efforts to diversify economies and prepare for the post-oil future. While the region has traditionally relied on energy exports to fuel its growth, the rapid advancement of AI technologies, if screened for ethical blindspots, may presents new opportunities. From government initiatives and smart city projects to the integration of AI in healthcare and finance, the Persian Gulf is undergoing a technological transformation that could reshape its future. A critical approach to these emergent AI industries couched in a human-centric and inclusive approach may open up a new foray of the region into the current debates about ethical application of AI systems.¹

The Persian Gulf's reliance on oil and gas exports has made it vulnerable to global energy market fluctuations. As such, AI has already been recognized as a key component in economic diversification efforts across the region. Countries such as Saudi Arabia, the United Arab Emirates (UAE), and Qatar have been actively investing in AI to reduce their dependency on fossil fuels and build knowledge-based economies. The UAE established the position of Minister of State for Artificial Intelligence in 2017, highlighting the country's commitment to becoming a global leader in AI. Through initiatives like the "AI Strategy 2031," the UAE aims to integrate AI across various sectors including government services, healthcare, and transportation. Similarly, Saudi Arabia's "Vision 2030" plan emphasizes the role of emerging technologies, including AI, in driving sustainable economic growth. Saudi Arabia has also invested heavily in research and development to foster AI innovation, with projects ranging from autonomous vehicles to AI-powered healthcare

1. See further Arshin Adib-Moghaddam, *The Myth of Good AI: A Manifesto for Critical Artificial Intelligence*, Manchester: Manchester University Press, 2025.

JCPOA and launched unrestricted economic warfare against Iran. The patterns that Trump set during his first term, as far as the Persian Gulf region is concerned, are continuing in his second current term, even though he is going in even more extreme and erratic directions regarding other aspects of foreign policy and much domestic and economic policy. The intervening four years of Joe Biden's presidency did not set any significant new directions for U.S. policy toward the Persian Gulf and the Middle East. Biden said he wanted a restored nuclear agreement with Iran, but he added new conditions and did not give the topic sufficient priority to achieve a diplomatic result.

The main drivers of Trump's policies toward the region are whatever gets him applause from his domestic political base, rather than any identifiable foreign policy doctrine. Central to his policies in his first term was to give the government of Israel almost anything it wanted. This posture has two main implications for the Persian Gulf region. One is an intensification of U.S. opposition toward Iran, since unending hostility toward Iran, and attributing every ill in the Middle East to Iran, is a centerpiece of Israeli policy. The other implication is Trump's desire to extend, especially to Saudi Arabia, the Arab

normalization agreements with Israel that he claimed as a major triumph in his first term.

Trump always wishes to present himself as a better deal-maker than his predecessors, and this underlies his current interest in negotiating a new nuclear agreement with Iran. But his various audience-pleasing postures may get in the way of positive diplomatic results. He would like to be able to claim a "better deal" than the JCPOA by ending Iran's enrichment of uranium and restricting other Iranian regional activities. But Iran is likely to refuse such demands. If Trump were to soften his demands enough to achieve an agreement, this would cause a rift with Israel.

Similar tensions may prevent a U.S.-brokered Israeli-Saudi normalization agreement. The Israeli assault on the Gaza Strip has stiffened Saudi conditions for any such agreement. But Trump's condoning of the assault, and active promotion of the ethnic cleansing of the Strip's Palestinian residents, are pushing the Saudi conditions even farther away from ever being realized. How these tensions play out will determine much of the U.S. role in the Persian Gulf over the next year or two. Much may depend on which of Trump's advisers are most influential, and which were the last ones to gain his ear.

in the Middle East may pose problems for regional stability and for U.S. interests.

When one of those other states—Iraq under Saddam Hussein—invaded Iran in 1980, the internal tensions in U.S. policy became apparent. The United States tilted toward Iraq for most of the war, but it also went in the opposite direction in its secret dealings with Iran that became known in the United States as the Iran-Contra affair.

A repeatedly invoked U.S. objective for the Persian Gulf is to prevent any single state—either inside or outside the region—from dominating it. It was in pursuit of this objective—and to uphold the principle of not allowing naked aggression by one state against another to stand—that the administration of President George H.W. Bush assembled and led the coalition that in 1991 reversed Iraq's seizure of Kuwait the year before. This operation was the occasion for substantially increased security cooperation between the United States and the Persian Gulf Arab states, including a significant U.S. military presence in Saudi Arabia.

Under the administration of Bill Clinton in the 1990s, the U.S. ambivalence about Iran and Iraq that was evident during the Iran-Iraq war resolved into what became known as “dual containment” of both states. This policy also involved significant security cooperation with the Persian Gulf Arabs.

But such cooperation, and more specifically the U.S. military presence in the region that accompanied it, raised the problem of anti-U.S. terrorism as a reaction. A truck bomb at the Khobar Towers barracks in eastern Saudi Arabia in 1996 killed 19 U.S. airmen, and an attack on a U.S. destroyer in the harbor of Aden, Yemen in 2000 killed 17 U.S. sailors. Then there was the largest anti-U.S. terrorist attack of all, in the United States on September 11, 2001 by Osama bin Laden's Al-Qaeda. The principal radicalizing event for bin Laden was the influx of U.S. troops into Saudi Arabia in connection with the military operation in

Kuwait, and most of the hijackers in the September 11 attack were Saudis.

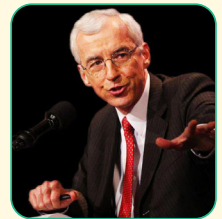
Such painful experiences should have led to an overall U.S. retrenchment that would reduce the U.S. military presence in the region. But a consensus is lacking on this subject in policy discussions within the United States. The Persian Gulf, and the Middle East generally, have become associated in American minds with international terrorism. There continues to be, however, a school of thought in the United States that “we have to fight them over there so we won't have to fight them at home.”

The largest and longest U.S. military operation in the Persian Gulf region—the war that began when the administration of President George W. Bush invaded Iraq in 2003—was an aberration that does not fit neatly into the rest of the story of U.S. involvement in the region. The war was a project of American neoconservatives who hoped to use regime change in Iraq as a catalyst for larger political and economic change elsewhere in the Middle East. It failed in that objective, and the lasting effects have mostly been negative ones such as instability within Iraq and the rise of the terrorist group Islamic State.

The presidency of Barack Obama, beginning in 2009, represented a turn away from ideology and a return to the realism and pragmatism that characterized the policies of the elder Bush. Although Iran was still considered the prime regional opponent, Obama said that both “our friends” and the Iranians “need to find an effective way to share the neighborhood.” The principal reflection of this in Obama's policies was completion in 2015 of the Joint Comprehensive Plan of Action, the multilateral agreement that limited Iran's nuclear program in return for partial relief from sanctions. The JCPOA was probably the biggest foreign policy accomplishment of Obama's presidency.

Now U.S. policy is controlled by Donald Trump, who in 2018 reneged on U.S. commitments in the

The United States and the Persian Gulf



Professor Paul R. Pillar,
Georgetown University

The involvement of the United States in the Persian Gulf region could be said to have begun when President Franklin D. Roosevelt met the king of Saudi Arabia, Abdul Aziz Ibn Saud, on a U.S. warship in the Suez Canal during the closing months of World War II. The principal U.S. interest then, as it continued to be for most of America's dealings with the region, was oil. But the nature of U.S. policy and the relative priority the United States has given to different objectives have changed from one U.S. administration to another. Global grand strategy and domestic politics have driven the changes as much as any specific and well-formed views about the region and the states within it.

Today, even oil, though still a significant U.S. interest, is not the dominant factor it formerly was in U.S. relations with the region. The main reason for this change has been the use of fracking technology to increase U.S. domestic oil production. Currently the United States imports about 250 million barrels annually from Persian Gulf countries, which is only about a quarter of what it imported from the region when such imports peaked in 2001.

Before the Iranian revolution, the United States looked to Saudi Arabia under Ibn Saud's successors and Iran under Shah Mohammad Reza Pahlavi as twin pillars of stability and support for U.S. interests in the region. The Cold War was a large part of the context for this U.S. perspective. Besides being large regional states with much oil, both Iran and Saudi Arabia at the time shared a U.S. interest in countering Soviet influence.

The Iranian revolution, especially given how it was followed by American officials being held as hostages for more than a year in the captured U.S. embassy, was a traumatic event for the American public that continues to shape U.S. attitudes and policies toward the region. Ever since the hostage crisis, the dominant framework for U.S. thinking about the Persian Gulf has been that Iran is the preeminent adversary—often spoken of in the same terms as major nuclear-armed powers like Russia and China—and that countering Iranian influence should be the principal objective of U.S. policy in the region. This default perception of Iran-as-prime-adversary tends to override careful thinking about exactly how U.S. and Iranian interests do or do not conflict, and to overlook how other states

the developments on the ground in the post-invasion Iraq and elsewhere in the broader Persian Gulf region compelled the Bush administration to ultimately scale back its pretensions as an international sociopolitical engineer in favor of a more traditional realist approach to foreign policy decision-making. Realpolitik soon gave way to a new “grand strategy” whose foundations, as John Lewis Gaddis noted, lie in the nineteenth-century American tradition of hegemony and unilateralism. In the Persian Gulf and Broader Middle East, this strategy called for preemption and compulsion to replace containment and to be prepared to act alone when military action becomes necessary. Iran played a significant role in adoption of this evolving strategy. The idea that Iran must be compelled to behave in certain manners and cease its “malign policies” in the region has remained a constant principle of American foreign policy in the region.

President Barack Obama set a unique paradigm to implement the goals of the U.S. policy in the Persian Gulf, especially regarding Washington’s foreign policy toward Iran. Under the George W. Bush’s administration, confrontation and economic strangulation ultimately became the main pillars of Washington’s policy toward Tehran. In its early stages, Obama’s policy of “engagement” had all the features of an emerging “grand strategy” in the region, with the Iran nuclear deal (JCPOA) as its anchor. However, the JCPOA proved to be ephemeral as neither Obama nor the other Western signatories to the deal were unable or unwilling to fully implement it. It was already dying a slow death when President Trump during his first administration terminated American participation in the JCPOA. The inertia of the Biden administration created a near paralysis in U.S.-Iran relations and exacerbated tensions in the Persian Gulf region. In effect, the Biden administration continued Trump’s policy of “maximum pressure” and military threats to resurrect the Bush policy of compulsion to cow Iran into submission.

Notwithstanding a torrent of confusing and contradictory foreign policy pronouncement that pouring forth from the Trump White House, there is indeed a tricontinental geopolitical strategy that is beginning to shape President Trump’s foreign policy during his second term in office. As the historian of U.S. foreign policy and international relations Alfred McCoy has noted, instead of bolstering the Cold War-era mutual-security alliance like NATO” Trump seems to prefer a world divided into three major regional blocs, each empowered by a “strong” leader like himself, with “Russia dominating its European periphery, China paramount in Asia, and the United States controlling, in a version of fortress America, all of North America.” In the words of Alfred McCoy, President Trump is intent on pursuing his tricontinental strategy at the expense of the “traditional trans-Atlantic alliance, embodied by NATO, that has been the foundation for American foreign policy since the end of the Cold War.”

In his second term, President Trump has pursued his tricontinental strategy to demolish what under the neoliberal world order was referred to as “the rules-based international order” which the U.S. supported and advanced as the pillar of Washington’s global policy since the end of World War II. How does the Middle East fit into President Trump’s tricontinental strategy? The short answer is a cog in his transactional worldview. For this to work as envisioned by Trump, the Middle East, especially the Persian Gulf region, must remain “peaceful” and free of destabilizing forces that may challenge Trump’s transactional policies. Israel (and its regional allies) will be tasked with ensuring the success of America’s transactional dominance in the Persian Gulf and the broader Middle East while the U.S. would focus on implementing its global tricontinental goals. Only time will tell us how successful Trump’s new policy will be.

Synopsis of Washington's Persian Gulf Policy: From George W. Bush to Donald Trump



Nader Entessar

Professor Emeritus of Political Science
University of South Alabama

In a 30 March 2025 telephone interview with Kristen Welker of NBC News, U.S. President Donald Trump stated: “If they [the Iranians] don’t make a deal, there will be bombing. It will be bombing the likes of which they have never seen.” This vitriolic statement was reflective of Donald Trump’s desire to remake the Persian Gulf region to his liking and force Iran to submit unconditionally to his policy demands. Prior to issuing this threat, Trump had warned Iran when he stated: “Every shot fired by the Houthis will be considered, from now on, as a shot fired by the weapons and leadership of Iran, and Iran will be held responsible and will suffer the consequences, and these consequences will be terrible.” Trump concluded his threatening remarks by warning Iran: “I hope you will negotiate, because if we have to intervene, militarily, it will be terrible for them [the Iranians].” Shortly after issuing his salvo of threats, President Trump softened his tone by claiming that he is a man of peace and that his military threats against Iran had been overblown and misinterpreted. After

the first round of U.S.-Iran talks in Oman concluded on 12 April 2025, Trump opined that the talks have the potential of remaking the Middle East in a way that has not been seen. Although Trump’s confusing and contradictory rhetoric about Iran may be reflective of the current state of political discourse in the United States, they should be understood in the framework of the broader Washington’s post-2001 policies in the Persian Gulf region. The purpose of this article is to provide a brief overview of the evolution of Washington’s foreign policy in the Persian Gulf in the first quarter of the twenty-first century.

In the aftermath of 11 September 2001 attacks and the subsequent invasion of Iraq by the United States, a group of influential neoconservative hawks began to formulate a new American foreign policy in the Middle East that they hoped would guide Washington’s policy in that region well into the twenty-first century. With their emphasis on regime change, the neoconservatives drafted grandiose plans to redraw the geostrategic map of the Middle East to Washington’s liking. However,

empty words. However, they are also concerned about openly giving up on Palestine. Therefore, this factor might make reaching a deal with Riyadh more difficult.

Trump also wants to boost ties with Qatar and the UAE, again in hopes getting more investment in the US and other economic deals.

Implications for Iran – Persian Gulf Arab Relations

Developments in the Levant have already weakened Iran's position vis a vis Persian Gulf Arabs. Although even before recent events Iran's Sunni collaborators, like Hamas, had their own ties with these states and never did Iran's bidding, now Iran lacks any means of pressure on Persian Gulf Arabs. The only Iran ally is the Zaidi Houthis. But they don't want to become

entangled with Persian Gulf Arabs. Moreover, Iran is anxious to reduce tensions with these Arabs. So, it cannot use the Houthis as an instrument of pressure against them.

A US attack on Iran would pose some risks for these states. But it is unlikely that they would go out of their way to prevent an American attack or to help Iran. Moreover, if Iran survives a US attack, it will become much weaker, an outcome that the Persian Gulf Arabs would welcome.

In short, unless Iran reaches some form of *modus vivendi* with the US and revitalizes its economy and defense, it will suffer from the ramifications of Trump's Middle East policy and will have to deal from a position of weakness with the world, including its neighbors in the Persian Gulf.

Therefore, as early as the 1990s, whenever there was a chance of improving US-Iran relations, the Persian Gulf Arabs and Egypt, lobbied against it. During the talks to reach a compromise over Iran's nuclear program, which resulted in the so called Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA), Persian Gulf Arab States actively lobbied against it. The then minister of foreign affairs of Saudi Arabia, prince Saud Bin Faisal even travelled to Vienna in the hope of preventing the agreement.¹

However, while welcoming the idea of America attacking Iran and either causing its absolute collapse or eliminating it as an effective actor, Persian Gulf Arabs have also been apprehensive about the potential impact of a US-Iran military encounter on their own security and economic wellbeing.

It is more than likely that, if attacked, Iran could retaliate by attacking US regional allies, some of which are geographically very close to Iran. In fact, Iran would not be willing just to absorb American attacks and not retaliate against local actors, especially that some of them like Bahrain and Qatar host American military bases. In fact, it would make sense that if it were attacked, Iran should try to submerge the entire region in conflict.

Consequently, despite their wish to see Iran weakened and isolated, in the last several years, the Persian Gulf Arabs have not favored an all-out war on Iran. Rather, they prefer the continuation of Iran's isolation and sanctioning. In particular, now that Iran's position in the Levant has been dramatically worsened and Israel is pursuing territorially expansionist policies vis a vis Lebanon and Syria, they don't see Iran as a serious security threat.

Therefore, they would prefer Iran to remain weak and at odds with Washington and thus willing to reach accommodations with the Persian Gulf Arabs. In

fact, Iran has reached an accommodation with Riyadh largely on Saudi Arabia's terms. For the first time, in the history of the Persian Gulf, Saudi Arabia is the dominant regional power.

Trump's Policy Towards the Middle East

Unlike his first term (2017-2021), when Trump had definite plans for normalizing Israel's relations with Arab states, the so-called Abraham Accords, so far, he has not announced any detail plans for the region. His statements regarding the creation of a French style riviera in Gaza by forcibly expelling its Palestinian inhabitants were universally denounced.² Trump still would want to see Arab states, like Egypt and Jordan and possibly others accept Palestinians leaving Gaza voluntarily. However, it is unlikely that these states would agree to such a plan.

In fact, it appears that Trump has delegated dealing with Gaza and places like Lebanon and Syria to Israel. In Lebanon, Trump wants the Persian Gulf Arabs to provide economic assistance in exchange for the Lebanese government weakening Hezbollah and reducing, if not eliminating its political role. In Syria, Trump seems to leave matters to Turkey.

The two remaining components of Trump's Middle East strategy are to strengthen relations with Saudi Arabia in hopes of convincing Riyadh to formally normalize relations with Israel and obtain Saudi investment in the US. Saudi Arabia, meanwhile, wants a formal treaty like US guarantee for its security.

The centerpiece of Trump's Middle East policy in the second term is to close the file on Iran either by talks or by the use of force, although he would prefer the former alternative. Of these goals, dealing with Riyadh is the easier one, although the continued crisis in Gaza could cause some problems.

As their deafening silence during the war in Gaza has shown, no Arab state, except Yemen, is willing to pay any price to defend Palestinians, beyond

1. "Why Saudi Arabia and Israel Oppose the Nuclear Deal", Al Jazeera, April 4, 2015 at:

<https://www.aljazeera.com/news/2015/4/14/why-saudi-arabia-and-israel-oppose-iran-nuclear-deal>

2. "Trump Wants to Turn Gaza into Riviera of the Middle East", NPR, February 6, 2025, at: <https://www.npr.org/2025/02/06/1229439867/gaza-riviera-trump-netanyahu>

Trump's Middle East Policy: Impact on Iran- Persian Gulf Arab Relations



Shireen T. Hunter

Professor at Georgetown University in Washington, D.C.

In the last decade, both China and Russia have expanded their relations, both economic and political with the Arab states of the Persian Gulf and have thus enhanced their regional influence.¹ However, these states' principal partner, especially as far as security-related issues are concerned, still is the United States of America.

The US- Persian Gulf Arab relations have their own unique characteristics and dynamics. However, they are not immune to the impact of broader US policies towards the Middle East, especially the Arab-Israeli conflict. For example, Washington's all out support to Israel after the October 7, 2023, terrorist attacks on Israel and the ensuing war in Gaza, has strained relations with its Arab allies, including those in the Persian Gulf. However, these states have been unwilling to do anything in support of the Palestinians

in Gaza, at least partly, out of fear of damaging their relations with the US².

Another aspect of the US Middle East policy, which has been of great interest to the Persian Gulf Arabs has been Washington's approach towards Tehran. As a general rule, most Arab states, including those of the Persian Gulf, have been worried about a potential US- Iran accommodation, if not reconciliation.

The reasons for this attitude are quite obvious. Iran's reentry into Middle East politics as a legitimate and accepted actor, rather than a disrupter, would reduce the importance of Washington's Arab allies. Moreover, an accommodation between Washington and Tehran would drastically ease, if not eliminate, economic sanctions and thus help spear economic growth in Iran thus improving its relative power and influence throughout the region.

1. See for example, Robert Mogleinicki, "Russia and China in the Persian Gulf : A Cacphony of Influence and Interest", Carnegie Endowment for International Peace, October 17, 2024 at: <https://carnegieendowment.org/research/2024/10/china-and-russia-in-the-Persian-Gulf-a-cacphony-of-influence-and-interest?lang=en>

2. If the Arabs had supported the Palestinians and used their economic, especially energy, influence, the dynamics in Gaza would have been different. See: Usma Makdisi, "Why Arab States Are Failing Palestinian People?" Middle East Eye, March 1, 2024, at: <https://www.middleeasteye.net/opinion/war-gaza-arab-states-failing-palestinian-people-why>

tr/en/middle-east/emirati-diplomat-delivers-trump-s-letter-to-iran/3507829.

3. Parisa Hafezi, "Iran, US hold 'positive' talks in Oman, agree to resume next week," Reuters, April 13, 2025, <https://www.reuters.com/world/middle-east/iran-us-start-talks-oman-under-shadow-regional-conflict-2025-04-12/>.

4. Abbas Al Lawati, "Saudi Arabia seeks to mediate between Trump and Iran on new nuclear deal," CNN, February 16, 2025, <https://edition.cnn.com/2025/02/16/middleeast/saudi-arabia-trump-iran-nuclear-deal-intl/index.html>.

5. "What message does the joint military exercise between Iran and Saudi Arabia have in the midst of the war in Gaza and Lebanon?" Euro News, October 25, 2024, <https://parsi.euronews.com/2024/10/25/iran-saudi-joint-military-exercise-amid-gaza-lebanon-war>.

6. Karen DeYoung and Liz Sly "Gulf Arab states that opposed the Iran nuclear deal are now courting Tehran," Washington Post, December 11, 2021, https://www.washingtonpost.com/world/uae-saudi-iran-diplomacy-nuclear-deal/2021/12/11/8c51eda5-586c-11ec-8396-5552bef55c3c_story.html.

7. Esfandiyar Batmanghelidj, "Iran's Bilateral Relations in the New Eurasian Context," Middle East Institute NUS, July 2020, https://mei.nus.edu.sg/wp-content/uploads/2020/07/INSIGHTS_July-2020.pdf.

8. Samaan, Jean-Loup (٢٠٢٣) *New Military Strategies in the Gulf, The Mirage of Autonomy in Saudi Arabia, the UAE and Qatar*. Bloomsbury Publishing.

9. Roberts, David (٢٠٢٣) *Security Politics in the Gulf Monarchies*. Columbia University Press.

10. Steve Holland and Rania El Gamal, "Trump says he does not want war after attack on Saudi oil facilities," Reuters, September 17, 2019, <https://www.reuters.com/article/world/trump-says-he-does-not-want-war-after-attack-on-saudi-oil-facilities-idUSKBN1W10X6/>.

11. "Blinken reportedly apologised to UAE for slow response to Houthi attack," The New Arab, April 14, 2022, <https://www.newarab.com/news/us-apologised-uae-slow-response-houthi-attack>.

12. Clemens Chay, "Regional Realignment in the Gulf," Middle East Institute NUS, March 4, 2025, <https://mei.nus.edu.sg/publication/insight-316-regional-realignment-in-the-gulf/>.

13. John J. Mearsheimer and Stephen M. Walt, "The Case for Offshore Balancing," *Foreign Affairs*, June 13, 2016, <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/case-offshore-balancing>.

14. Samaan, op.cit.

15. Saudi Vision 2030, <https://www.vision2030.gov.sa/en>.

16. Abdul Rahman Fatholahi, "Active Silence in the Persian Gulf: Security in the Shadow of Neutrality," *Shargh Daily*, April 4, 2025, <https://www.sharghdaily.com/fa/tiny/news-990060>.

17. Ibid.

18. Brad Lendon, Haley Britzky and Avery Schmitz, "US moves B-2 stealth bombers to Indian Ocean island in massive show of force to Houthis, Iran," CNN, April 2, 2025, <https://edition.cnn.com/2025/04/02/middleeast/us-b2-bombers-diego-garcia-intl-hnk-ml/index.html>.

19. Sean Mathews, "Gulf states refuse to be launching pad for any US attacks against Iran," *Middle east Eye*, April 1, 2025, <https://www.middleeasteye.net/news/gulf-states-refuse-launching-pad-for-us-attacks-iran>.

20. "Arab countries react to US threat of military attack on Iran," *Eghtesad Online*, April 2, 2025, <https://www.eghtesadonline.com/008ajw>.

21. "Arabs' overnight reaction to Iran-US talks," *Tabnak News Agency*, April 13, 2025, <https://www.tabnak.ir/005Rtz>.

22. Ibid.

23. "Muscat talks and the welcome of the Arab countries of the region," *IRNA News Agency*, April 14, 2025, <https://irna.ir/xjTjQF>.

24. Alam Saleh, "Saudi Arabia and the UAE have distanced themselves from the US policy of maximum pressure against Iran," *IRNA News Agency*, March 12, 2025, <https://irna.ir/xjT68X>.

it “weak.” Riyadh also welcomed former President Trump’s decision to withdraw from the agreement. Today, however, under Trump’s second term and alongside the resumption of Iran-U.S. talks, Saudi Arabia’s perspective has undergone a notable shift. After the first round of talks, the Saudi Ministry of Foreign Affairs issued a statement welcoming the role of its “brotherly nation,” the Sultanate of Oman, as host of the negotiations between the Islamic Republic of Iran and the United States. It also reaffirmed Riyadh’s support for dialogue as a path toward resolving all regional and international conflicts. The statement added that Saudi Arabia hopes the outcome of the negotiations will contribute to joint efforts to enhance regional and global security, stability, and peace. [21]

Furthermore, during the negotiations, Saudi Crown Prince Mohammed bin Salman sent his brother, Defense Minister Khalid bin Salman, to Tehran, where he was warmly received by Iranian officials and delivered a letter to Iran’s Supreme Leader, Ayatollah Ali Khamenei.

Other GCC members—including the UAE, Kuwait, Qatar—as well as Iraq have also expressed support for the Iran-U.S. dialogue. [22]

This shift represents a broader political transformation that the Arab states of the Persian Gulf have embraced over the past four years. Their approach now emphasizes independence from U.S. policy, resistance to Israel’s unilateral actions in the region, and a reduction in tensions and confrontations with Iran. Simultaneously, these countries are working to diversify and pluralize their foreign policy—a trend that has become increasingly evident.

In this context, GCC member states are seeking to prevent the region from becoming a battleground for global powers. With the traumatic experiences of past conflicts, such as the Iraq War and the Yemen crisis, these countries are acutely aware of the devastating human and economic toll of war. [23]

Second, the negotiations allow them to play the role of mediators and avoid the escalation of sanctions or military actions that could further strain the region’s fragile economies. The Arab states of the Persian Gulf concerns over rising tensions are not limited to military issues. They are also wary of the indirect consequences of conflict—such as disruptions in global energy markets, large-scale displacement, and the rise of extremist groups. [24]

On the other hand, despite the normalization of relations with Israel by some Arab states of the Persian Gulf—and the prospect of Riyadh establishing formal ties with Tel Aviv—there remains deep concern over the potential for Israeli hegemony in the region. This concern intensified after the events of October 7, 2023, when Israel increasingly came to rely on military operations across the Arab world—including the occupation of parts of Syrian territory—under the pretext of ensuring absolute security amid regional chaos.

Under these circumstances, Arab states—particularly Saudi Arabia—view the best strategy to manage and counter Tel Aviv’s exclusive and destabilizing approach as one of “balancing” power in the regional and global political arenas. Previously, in response to Washington’s ambiguous stance toward Saudi Arabia—especially its inaction following the military attack on Aramco—Riyadh pursued political and security balancing in its foreign relations. This included strengthening ties with global powers like Russia and China, and regionally with Iran (and Turkey)—a shift that has contributed to growing cooperation between Saudi Arabia and Tehran.

References

1. “All Roads Lead to Rome : Iran-US Talks to Resume in Italy,” Italian Institute for International Political Studies, 17 Apr 2025, <https://www.ispionline.it/en/publication/all-roads-lead-to-rome-iran-us-talks-to-resume-in-italy-206302>.
2. Mohammed Sio, “Emirati diplomat delivers Trump’s letter to Iran,” AnadoluAjans , March 12, 2025, <https://www.aa.com>.

Vision 2030, the UAE 2031 vision which aims to reduce dependence on oil—require regional stability as a prerequisite for economic transformation. [15]

On the other hand, Iran, facing regional realities, finds itself in greater need of regional diplomacy than before. While this diplomacy was once a tool to escape economic isolation, it has now become a necessity to prevent further erosion of Iran's geopolitical standing. Accordingly, Arab states of the Persian Gulf approach to regional crises, especially tensions between Iran and the United States, has been marked by strategic caution and political prudence—an attitude that intensified with the start of Trump's second term.

This position is not solely the result of security concerns, but rather stems from the intersection of economic, social, geopolitical, and even domestic political legitimacy considerations.

Chief among these is regional economic interdependence, which has played a key role in shaping this cautious strategy. Despite their traditional reliance on oil revenues, the economies of the Gulf Cooperation Council (GCC) member states have recently become highly exposed to fluctuations in global energy markets and transnational investments. Any war or direct military conflict in the Persian Gulf could disrupt production, exports, and energy security, with consequences that would swiftly reverberate across global markets. [16]

This would not only threaten vital national revenues, but also potentially destabilize foreign investment, tourism, and the internal financial markets of these states.

On the geopolitical front, the Arab states of the Persian Gulf—recognizing the shifting balance of power in the region—are striving to play a more active role in shaping regional security rather than merely following unilateral policies. They are acutely aware that direct involvement in a military confrontation between Iran and Israel/US could turn them into a proxy battlefield

and expose their national territories to direct threats. [17]

In addition, the high costs of previous wars in the region—especially in Iraq, Syria, and Yemen—have made these countries extremely cautious about becoming entangled in large-scale regional conflicts. Accordingly, as tensions between the U.S. and Iran rose at the start of Trump's second term, Saudi Arabia, the UAE, Qatar, and Kuwait informed the United States of their opposition to any use of their territory or airspace for launching attacks on Iran—whether for refueling operations or logistical support.

This position created a significant gap in U.S. military plans in the region. As a result, the U.S. transferred its strategic B-2 bombers to the 'Diego Garcia' base in the Indian Ocean—a base that was previously used in military operations against Iraq. [18]

In October 2024, when Iran was preparing for an Israeli response to its second missile strike, Tehran warned the Arab states of the Persian Gulf that if Israel launched an attack, their oil facilities would be targeted. [19]

However, if the United States were to launch an attack from the Diego Garcia base, it could do so without crossing Persian Gulf airspace—at least allowing Persian Gulf rulers the ability to deny any involvement.

Meanwhile, The Telegraph reported that Iranian military commanders are considering preemptive strikes against the Diego Garcia base. [20]

Shift in Arab states of the Persian Gulf Approach to Iran Nuclear Talks

Despite their opposition to the 2015 Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA), the Arab states of the Persian Gulf are now among the supporters of the ongoing Iran-U.S. negotiations that began on April 12 in Muscat, Oman. Back in 2015, when President Obama and other world leaders reached an agreement with Iran to limit its nuclear program, Saudi Arabia criticized the deal and called

A Pathway to reduce tensions

Iran's closer relations with its Arab neighbors in the Persian Gulf—particularly Saudi Arabia and the United Arab Emirates—have now reached the point of even involving defense cooperation. [5] This marks a fundamental shift in the regional atmosphere compared to the first Donald Trump's presidency.

At that time, Riyadh, Abu Dhabi, and Manama supported Trump's "maximum pressure" campaign against Tehran. Additionally, Saudi Arabia and the UAE had opposed the JCPOA negotiated by the Obama administration, arguing that it was insufficient to counter threats posed by Iran and its proxy forces. [6]

However, Trump's maximum pressure campaign failed to yield results. Instead, Saudi Arabia and the UAE found themselves targeted by Iran's proxy forces and embroiled in the Yemen war, where their forces were frequently attacked by the Houthis.

The growing trend of de-escalation between Iran and members of the Gulf Cooperation Council (GCC) in recent years has been driven by different motivations on both sides but is fundamentally rooted in pragmatism. [7]

For the Arab states of the Persian Gulf leaders, the key driver has been a growing belief in the need to take responsibility for their own security, as they increasingly view the United States as an unreliable partner in ensuring regional security. This perception was likely reinforced after the Hamas attack on Israel on October 7, 2023. [8]

In this regard, one of the main factors pushing Saudi Arabia and the UAE toward normalizing relations with Iran has been growing doubt about the United States' reliability as a guarantor of regional security. [9]

The U.S. response to the 2019 attacks on Saudi oil facilities and Saudi and Emirati ships raised serious doubts about Washington's security commitments. Two days after the Houthi attack on the Abqaiq

oil facility in eastern Saudi Arabia, then-President Donald Trump stated, "It was an attack on Saudi Arabia, not on us." [10]

The Biden administration's slow response to another Houthi drone attack in January 2022, which killed three people in Abu Dhabi, further deepened this mistrust. General Kenneth McKenzie, then-head of U.S. Central Command (CENTCOM), visited Abu Dhabi 22 days after the attack, but UAE President Sheikh Mohammed bin Zayed deliberately refused to meet with him. [11]

Following the 2019 Red Sea attacks, it seems that Arab states of the Persian Gulf concluded that regional security responsibilities lie on their own shoulders and began to actively engage with the Islamic Republic of Iran. [12]

This strategic independence stems from the broader shift in U.S. grand strategy focused on containing China. Accordingly, Washington has adopted an "Offshore Balancing" strategy, signaling a decreased priority of the Persian Gulf region. [13]

Alongside the rise of China and the need for the U.S. to contain it, increased U.S. oil production has reduced American dependence on Persian Gulf oil. In this context, the Arab states of the Persian Gulf have adopted a "Strategic Independence," while also seeking to diversify their strategic partners and strengthen ties with China and Russia. [14]

Additionally, when it comes to regional tensions—particularly in areas where the United States is either unwilling or unable to intervene, such as the war in Yemen—Saudi Arabia has taken independent steps to resolve the issue through dialogue with Iran.

Thus, resolving the Yemen conflict, avoiding threats from Iran and its proxy forces, and steering clear of the Iran-Israel/United States tensions are among the main reasons behind the normalization of relations with Iran.

Moreover, the internal development plans of the Arab states of the Persian Gulf—particularly Saudi Arabia's

Persian Gulf Arab States Approach Toward Iran-U.S. Talks



Javad Heiran-Nia,

Director of the Persian Gulf Studies Group at the Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies, Iran

Negotiations between Iran and the United States began on April 12, 2025, in Muscat, Oman, and have followed a positive trajectory. The constructive nature of the talks and the presence of political will to reach an agreement stem from the high costs of non-agreement for both sides.

From Iran's perspective, the motivations to return to the nuclear talks include the poor economic situation and the need to lift sanctions, regional isolation and weakening of proxy forces, the possibility of activation of snapback mechanism, and military threats from Israel and the U.S. targeting its nuclear facilities.

From the U.S. perspective, growing concerns over Iran's nuclear program have caused the talks. While some in the Trump administration may support military action against Iran, others—like Steve Witkoff—believe diplomacy is the best way to contain Iran's nuclear ambitions. Furthermore, from Washington's viewpoint, changes in Iran's nuclear doctrine could destabilize the region and start a nuclear race, posing an ontological threat to Israel and the U.S. It would also distract Washington from

its strategy of containing China and force it to focus more on the Middle East.

Beyond the bilateral relations between the United States and Iran, the outcomes of these negotiations will have a profound impact on regional stability, the balance of power in the Middle East, and the global non-proliferation regime. [1]

In this context, despite their opposition to the 2015 nuclear agreement (JCPOA), the Arab states of the Persian Gulf are now among the supporters of recent talks between Iran and the United States.

Although the Arab states of the Persian Gulf are not directly participating in the negotiations, they are playing an active role: the United Arab Emirates delivered President Donald Trump's letter to Iran's leadership; [2] Oman is hosting and mediating the talks; [3] and Saudi Arabia and Qatar offered to mediate, though other considerations prevented them from doing so. [4]

On the other hand, Iran has taken a diplomatic initiative by keeping the Arab states of the Persian Gulf informed about the talks, making them feel less sidelined.

During the first quarter of the 21st century, attractive concepts such as soft power, democratization, global civil society, interdependence, globalization, strong society, and the supervisory state had grown significantly in the political literature of the region. But now, with the emergence of naked competition and Israel's open war against Gaza, Lebanon, and Iran, the countries of the region are coming to the conclusion that national strength and hard power are the main components of security. Trump openly demands the cost of alliances with other countries. He has repeatedly expressed his dissatisfaction with America's security commitments to NATO members, Japan, and even Israel. The countries of the Persian Gulf region have also tried to contain Trump and prevent his harsh stances by signing tempting and dreamy treaties. Trump inherently likes and respects powerful rulers. This approach of Trump and the ongoing tensions between Europe and the United States, as well as Trump's American attitude towards the war in Ukraine, have caused the countries of the Persian Gulf region to have a Cold War mentality, adopt a policy of armed peace, and prefer hard power) such as having advanced aircraft, advanced air defense, and military-security treaties (over soft power) with indicators such as having prestige, a positive reputation, a culture of tolerance, active civil and human rights commitments. (China's approach of leaving people and governments alone against the aggressor has led the countries of the region towards realistic elements of security and development.

6 .Strategic development and partnership instead of acquisition and war

In the Persian Gulf region and in the Arabian Peninsula, with the exception of the Houthis, there is no active war. Existing disputes are deliberately covered up and postponed. Countries and governments in the region have concluded that economic development and gaining a greater share of the international market basket will lead to sustainable security. This is while during the second half of the twentieth century, the Middle East region hosted a major and deadly war every ten years, and the countries of the Persian Gulf region were usually not neutral. Now, the countries of the region compete to sign development contracts, shareholdings, invest in new Science, especially artificial intelligence, build refineries, power plants and large energy production farms. So, War, especially war between states, has no supporters. Depending on the level of development of countries, war is risky and harmful; because deadly weapons are available to countries and war, while delaying development, practically causes capital flight. Capital is like a sparrow, it flees wherever it is shot.

so it seems that any theorizing, analysis, and estimation of trends regarding the Persian Gulf and its surrounding countries must be done with these six points in mind. Relying on past events and perceptions cannot be a beacon for today and the future.

partner of other countries in the region. In addition to China, India, South Korea, and Japan are also major importers of oil from the Persian Gulf. China has invested tens of billions of dollars in the region's infrastructure industries and signed long-term contracts with these countries. The countries of the region have succeeded in deepening their diplomatic and military ties with the West, while establishing strong economic and trade relations with Eastern countries such as China, India, and Japan.

3 .Major multilateral agreements instead of special and bilateral deals

In 2025, the countries located in the north and south of the Persian Gulf are host four major multilateral agreements or links: the Abraham Accords, the Development Road Agreement, the Indo-Mediterranean Corridor, and the One Belt, One Road Corridor. China and the United States are actively competing to take over this region. The aforementioned region has abundant capital but lacks security and secure peace. The United States is trying to meet the long-standing need for security for capital in the form of the Abraham Accords and then the Indo-Mediterranean Corridor, and many of the recent conflicts, especially between Israel and the United States and Iran in June 2025, are due to this equation. They introduced Iran as an element that makes existing capital insecure, and in June 2025, they attacked Iran under the pretext of uranium enrichment. The United States wants to curb their accelerating trend towards China through security control of the countries of the region. On the other hand, China has shown that it is an attractive and tempting partner by producing diverse and cheap goods, focusing on trade and economics, and avoiding sensitivity to issues such as human rights. China has allied dozens of countries around the world, including the Gulf states, with the One Belt, One Road initiative, and sees the region's infrastructure as Eastern or Chinese. But the West, especially the United States, as the world's largest

military and naval power, is pushing the region towards the Abraham Accords and the IMEC.

4 .Digital Authoritarianism Instead of Democratic Development

For decades, the West has been constantly criticizing the countries of the region for their disregard for human rights. The Arab countries of the region and Iran were usually on the list of countries that violated human rights. This concern for human rights was so great that after the overthrow of Saddam Hussein in March 2003, George Walker Bush called for a review of the textbooks of Saudi Arabian schools, claiming that the educational systems of the countries of the region did not prohibit terrorism and anti-Westernism. The violation of women's rights was also always a concern of the West. European governments also usually had a human rights annex in their contracts and introduced political development (including free elections, respect for citizens' rights to freedom of expression and equality, prisoners' rights, etc.) as a prelude to economic development. When China entered the regional markets as an economic partner, it reassured the governments of the region and assured them that it was not a concern of the West and that the way governments relate to civil society had nothing to do with trade and economic contracts. This Chinese approach was very much appreciated by the regional rulers. China represented digital authoritarianism, which had also achieved economic development by establishing a national internet and suppressing dissent. The Chinese development model undermined all the Western preconditions for development, and the regional governments found more bargaining power with the West. With the rise and economic expansion of China, the West also retreated from its previous demands and preconditions, and economic considerations took precedence over political and human rights demands.

5 .Revival of the Three Concepts :Armed Peace, Cold War and Hard Power

The Persian Gulf in 2025: the center of symmetry and the connection of the three elements: Space, politics and economy



Ghadir Nasri,

Professor Associate of Political Science at Kharazmi University & Director of Center for Middle East Strategic Studies

“The National Day of the Persian Gulf” and the publication of the “First Issue of the Persian Gulf Guide” is a glorious occasion. On this occasion, it seems that the following six new points about the present and future of this vital region of the world are more significant. What is meant by new points are new trends and events that replace traditional ideas, stereotyped and conventionalized mentalities, and remove the veil from the new face of this region.

These six points are;

1. The Entry of the Persian Gulf States into the Post-Rent Era

Over the past decades, the oil-rich and oil-and-gas exporting states of this region were called rentier states due to the high share (42 percent) of oil in the countries’ foreign exchange earnings. The rentier state, along with dozens of characteristics, had one basic characteristic; dependence on petrodollars and Western companies and governments, along with domestic political patronage. But now, most of the countries in the region are no longer dependent only

on oil exports and can be explained in terms of post-rentier states and theories. Some of these countries have moved away from the rentier structure and are no longer considered raw material exporters due to investments in areas such as the stock market, digital currency, re-exports, offshore production and cultivation, manufacturing and refining industries, shipping, artificial intelligence, and soilless cultivation.

2. Establishing a balanced East-West link, instead of dependence on the West

During the second half of the 20th century, the Persian Gulf countries were major exporters of oil to and importers of goods from Western countries. This has now changed. In 2025, China will consume about 14 million barrels of oil per day, making it the world’s second largest consumer after the United States (daily consumption: 19 million barrels). China’s largest oil imports come from Russia, Saudi Arabia, and Iran, which together account for five million barrels of China’s oil consumption. China is also the leading